

فصلنامه علمی تخصصی

دیپلمات

DIPLOMAT

سال پنجم ، شماره ۸ ، زمستان ۱۴۰۱

یادبود یکمین سالگرد درگذشت استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، فرزانه پارسا دکتر سیدجواد امام جمعه زاده



فصلنامه علمی تخصصی دسلمات DIPLOMAT

فصلنامه علمی تخصصی
سال پنجم ، شماره هشتم ، زمستان ۱۴۰۱



- صاحب امتیاز: انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
- دبیر انجمن: سید محمدعلی سیدحنایی
- مدیر مسئول: فاطمه سادات باطنی
- سردبیر: مهشاد خسروی
- طراح: مهشاد خسروی

📍 اصفهان، خیابان هزار جریب، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم
اداری و اقتصاد جدید، طبقه همکف

@PSA_UI 📌

@PSA_UI_OFFICIAL 📷

قیمت: رایگان

تعداد صفحات: ۷۸ صفحه

این نشریه تحت حمایت مادی و معنوی اداره امور فرهنگی دانشگاه اصفهان به چاپ می‌رسد.

فهرست

۲	سرمقاله / سید محمد علی سید حنائی
۵	مارکس جوان ، اوج شیفتگی فویرباخی / محمد آخوند پور امیری
۱۶	روسیه از کشور های حاشیه خلیج فارس چه می خواهد؟ / محمد مهدی عمادی مقدم
۲۰	رویکرد های استراتژی پدیدار شناسی مبتنی بر دیدگاه های هوسرل و هایدگر / مهدی ابراهیمی ، محمد جلالی
۳۲	بررسی دلایل گرایش به سازمان شانگهای از سوی جمهوری اسلامی ایران / فرهاد نوروزی
۴۰	بررسی آرا و اندیشه های محمد علی همایون کاتوزیان / شایان میررجب
۵۱	عناصر و چالش های ژئوپلیتیک عربستان / فاطمه بهزادی ، علی طاهری
۶۲	تغییر رویکرد ایران در قبال طالبان و پیامد آن در افغانستان / ابوالحسن صالحی
۷۴	نگاهی به سیر تاریخی مرزها و مصادیق امنیت ملی آمریکا / مصطفی مطلوب

«ظهور سیاسی نسل جدید، نعمت یا نعمت؟»

تغییر نسلی همواره به عنوان یکی از جدی ترین مباحث مورد مطالعه حوزه علوم اجتماعی و به خصوص جامعه شناسی سیاسی بوده است؛ تأثیرات جدی و متقابل تغییر نسل ها بر جامعه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ یک کشور انکار ناپذیر بوده و به همین جهت برای پژوهشگران و تحلیلگران سیاسی و اجتماعی حائز اهمیت فراوان است.

طی سال های گذشته و با اوج گرفتن سریع و چشمگیر فرآیندهای جهانی شدن، نسل جدید در بحبوحه این تغییرات شگرف بشری و همچنین تحت تأثیر ارزش ها و هنجارهای جهانی، دچار تغییرات قابل توجهی نسبت به نسل های قبلی خود شده است؛ که این تغییرات مورد توجه بسیاری از نظریه پردازان شاخص و مطرح حوزه علوم انسانی قرار گرفته است و از آن تحت عنوان نسل Z یاد میکنند. این نسل برخلاف نسل های قبلی که مهاجران عصر دیجیتال محسوب می شوند؛ بومی عصر دیجیتال است، تحت تأثیر و تربیت رسانه های اجتماعی و نوین قرار داشته و در تمام دنیا با نژادها و ملیت ها و آیین های مختلف تقریباً ویژگی های شبیه به یکدیگر دارند، و منطق حاکم بر این نسل و همچنین نوع جهان بینی و هستی شناسی آنها تقریباً شبیه به یکدیگر است.

یکی از شاخصه های اصلی نسل جدید تسامح و تساهل گرایی است؛ به این معنا که برخلاف نسل های قبل توانایی به رسمیت شناختن و تلفیق با سبک زندگی های مختلف دیگران و همچنین نظرات و دیدگاه های متفاوت از خود را دارند، و نمود بیرونی آن را میتوان در نوع ارتباطات و برخوردهای اجتماعی این نسل با یکدیگر مشاهده کرد. این روحیه که از تأثیرات زیست جهانی در بستر شبکه های اجتماعی فراگیر است به شدت می تواند در جهت رفع شکاف های اجتماعی تصنعی جامعه موثر واقع شود و در مسائل و مناقشات غیر قابل حل و ریشه دار نسل های قبلی، با تسامح و تساهل به اجماع عمومی رسید که فرصتی مغتنم برای جوامع انسانی و حکومت های سیاسی است. زیرا اگر در نسل های قبلی این تفاوت ها منجر به اختلافات و دسته بندی میان جامعه می شد، و نهایتاً به قطب بندی های اجتماعی می رسید؛ با نظر به روحیه تسامح و تساهل گرایی نسل جدید، در عین اختلاف دیدگاه و سلیقه، این نسل می تواند با نظرات و رفتارهای مختلف و متفاوت مواجهه داشته و در عین حال در کنار یکدیگر زیست مسالمت آمیز داشته باشد.

ویژگی دیگر قابل توجه این است که، نسل جدید در قالب و چارچوب های از پیش تعیین شده، نمی گنجد و به همین دلیل پذیرش سنت ها و هنجارهای قدیمی را مطلوب نمی داند. این نسل علاقه ای به در قید و بند بودن ندارد و از پذیرش هر نوع ایدئولوژی عام و فراگیر سر باز می زند؛ به همین جهت سیاست و ایدئولوژی عموماً برای این نسل از اهمیت چندانی نسبت به نسل های قبلی برخوردار نیست؛ و انتظار آنها از نظام سیاسی صرفاً مرتفع کردن نیازهای اولیه و وظایف اولیه حکومت، همانند برقراری امنیت، ایجاد رفاه اقتصادی، آزادی های اجتماعی و ... است؛ زیرا شخصیت مطیع، پیرو و فرمان بردار ندارد و ترجیح میدهد به سبک زندگی شخصی و مورد علاقه خود که عموماً بر اساس ارزش ها و هنجارهای متداول جهانی است زیست اجتماعی داشته باشد؛ و به همین جهت حاکمیت صرفاً ابزاری برای زندگی بهتر این نسل است، نه قوه آمره و فوق یدی که بر تمامی وجوه زندگی شخصی و اجتماعی آنها سایه بیندازد.

بر خلاف نظر رایج که این نسل را دین گریز یا ضد دین می دانند، بنظر می رسد این نسل تحت تأثیر نگاه ها و گرایشات عرفانی جدید رایج در جهان، و با عنایت به تسامح و تساهل گرایی، دینی گزینشی را برای زندگی خود برگزیده است. بدین معنا که دین به عنوان سرچشمه معنویت و آرامش مورد قبول است، اما نه الزاماً به روش و سیره پیشینیان، زیرا همانطور که گفته شده نسل جدید نافی قید و بندها و سنت های گذشته است و به نوعی تعریفی جدید از دین برای خود ارائه می کند که این تعریف به علت تکثرگرایی موجود در این نسل به نسخه های شخصی سازی شده و متعددی از دین می رسد.

عموما دین نسل جدید از حوزه اجتماعی به حوزه فردی رفته و از مظاهر و تکالیف مختلف دینی گزینش انجام می‌دهد، و این گزینش با رویکرد و سلیقه و به اصطلاح نوع زیبایی شناسی نسل جدید همراه است؛ بدین معنا که ممکن است با افرادی مواجه شویم که از بخش های مختلف دین بر اساس سلیقه، نوع نگاه و جهان بینی حاکم بر ذهن و علایق شخصی بخش هایی از دین را میپذیرد و در زندگی اش به کار میبندد و از بخش هایی چشم پوشی میکند؛ برای مثال به تکالیف شرعی شخصی همانند نماز و روزه و ارتباطات معنوی علاقه مند است و آنها را به صورت کامل انجام میدهد؛ ولی در عین حال تقیدی به ظواهر شرع و تکالیف اجتماعی دین ندارد و یا بالعکس. بنابراین بی دین خواندن و یا لاقید و بند دانستن نسل جدید نیز اطلاق دیگری است که نادرست بنظر میرسد؛ و باید آن را نیز در چارچوب ویژگی های تسامح و تساهل گرایی و همچنین ساختار گریزی این نسل تعریف کرد. البته قابل به ذکر است که قطعا چنین روش و نوع از دینداری مورد تایید نبوده است، و بر اساس آیات و روایات مستدل و قطعی مورد اشکال و ایراد است. زیرا به طور کلی دین مجموعه ی کاملی از اعتقادات، اخلاقیات و احکام است که نقصان در هر بخش به کلیت آن آسیب میرساند و نمی توان بخشی از آن را بر اساس اجتهاد شخصی و غیر کارشناسی گزینش کرد؛ اما در اینجا هدف صرفا توصیف ویژگی ها و ابعاد مختلف شخصیتی نسل جدید است و نه قضاوت و ارزش گذاری در مورد آن.

با عنایت به ویژگی های مطرح شده بنظر می رسد چند نکته در مواجهه با نسل جدید حائز اهمیت باشد: نکته نخست اینکه، هر سیستم سیاسی نیازمند عنصری مهم به نام مشروعیت است، و با توجه به هرم جمعیتی کشور، طی ۱۰ الی ۲۰ سال آینده بدنه اصلی جمعیتی کشور از دهه های ۷۰ و خصوصا ۸۰ خواهد بود؛ و با توجه به اصل انطباق و انعطاف سیستم سیاسی برای مانایی و حیات خویش، بنظر میرسد بهتر است سیستم سیاسی با به رسمیت شناختن نسل جدید و میدان دادن به این نسل به نوعی خود را از خطر بحران مشروعیت نجات ببخشد، چرا که در آینده جمعیت غالب کشور را این نسل تشکیل داده و همچنین نسل های بعدی طبیعتا حاصل تربیت پدران و مادران این نسل خواهند بود، و قطعا برخورد های قهری و یا به رسمیت نشناختن نسل جدید صرفا در کوتاه مدت پاسخگو بوده و توان حل مسئله را ندارد.

نکته دوم اینکه با توجه به ساختار گریزی و علاقه مند نبودن به قید و بندهای از پیش تعیین شده، برخوردهای قهری و اجباری با نسل جدید قطع به یقین پاسخگو نخواهد بود، و در بلند مدت این نسل با پس زدن آنها به زیست اجتماعی مطلوب خود می رسد. بنابراین لزوم گفتمان سازی و درک متقابل از راه مفاهمه و گفتگو بهترین و کم هزینه ترین راه برای حل مسائل با این نسل است؛ و با عنایت با روحیه تسامح و تساهل گرایی حاکم بر این نسل، بنظر می رسد امکان و احتمال به نتیجه رسیدن از این طریق بسیار بیشتر از برخوردهای آمرانه و قهری باشد.

نکته سوم اینکه در صورت تداوم این نوع برخوردها به ناچار این نسل سیاست زده خواهد شد؛ و به دلیل تمایز و تفاوت طبع و ذائقه آن با مسائل سیاسی و ایدئولوژیک و همچنین نوع برخوردهایی که با آن ناآشنا و ناملموس است، بنظر می رسد با یک سیکل خشونت در جامعه ایرانی مواجه شویم؛ همانطور که در اتفاقات اخیر مشاهده شد و سطح کشمکش و اصطکاک با گذشت زمان بیشتر می شد؛ در صورت عدم مفاهمه و ایجاد درک متقابل، در یک چرخه معیوب هیچ کدام از طرفین متوجه خواسته و حرف دیگری نشده، و این مسئله صرفا به افزایش خشونت و درگیری نامبارک و روزافزون ختم خواهد شد.

در هر حال اتفاقات و وقایع اخیر کشور باعث ورق خوردن صفحه ای از تاریخ معاصر ایران شده است، و بدون شک شرایط سیاسی و اجتماعی حال حاضر با چند ماه قبل قابل قیاس نیست؛ و این در سایه اولین ظهور و کنش ملموس سیاسی و اجتماعی نسل جدید رقم خورده است که می توان آن را زنگ هشدار و اندازی دانست که به صدا در آمده است. در علوم انسانی با مفاهیم و اتفاقات باید به صورت نسبی برخورد داشت و نمی توان به قطعیت این ظهور را نعمت و یا نعمت دانست؛ اما قطع به یقین نوع مواجهه با این ظهور، و همچنین در نظر گرفتن فرصت و زمان محدود می تواند این ظهور را تبدیل به نعمت یا نعمت کند.

در این راه تغییر رویه جدی حکمرانی با عنایت به نکات ذکر شده، و همچنین به رسمیت شناختن منطق علمی و دانشگاهی در مواجهه با مسائل اخیر بسیار حائز اهمیت بوده؛ و بدون شک جامعه مدنی در ایجاد مفاهمه و کاهش تنش و اصطکاک میان جامعه و حاکمیت می تواند در این برهه نقش حیاتی و تاثیرگذاری داشته باشد، و به عنوان قوه عاقله در حاکمیت منطق و عقلانیت در این تنگنای تاریخی و سرنوشت ساز نقش موثری ایفا کند.

به امید قدر دانستن فرصت های مغتنم و اعتلای روزافزون ایران عزیز.

سید محمدعلی سیدحنایی

sm.alihanaee.edu@gmail.com



مارکس جوان، اوج شیفتگی فویرباخی

«بازخوانی دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ کارل مارکس»

● چکیده:

«دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ کارل مارکس»، تلاشی نظری در ایام جوانی مارکس جوان است که بشدت تحت تاثیر فلسفه و تحلیل های فویرباخ پیرامون مباحث فلسفی و اقتصادی قرار دارد. تحلیلی ماتریالیستی و پوزیتیویستی که آمیخته با نوعی انگاره های ناتورالیستی می باشد ویژه مارکس جوان در این دوره خاص تاریخی است. این کتاب بیشتر بر مناسبات جامعه سرمایه داری و روابط کار و نسبت کارگر با محصولی که تولید می کند قرار دارد. رابطه بت وارگی و تسلط شیء بر انسان، مفاهیم اقتصادی همچون سود سرمایه، بهره سود، صاحب زمین و مستاجری که بر روی زمین کار می کند، بخش اعظم تحلیل مارکس را در این کتاب تشکیل داده است. مارکس از بیگانگی انسان نسبت به محصول تولید شده توسط خود، بیگانگی نسبت به فرآیند کار و بیگانگی انسان نسبت به دیگر انسان ها به کرات در این اثر نام می برد و آن را دستمایه تحلیل های ناب خود قرار می دهد. مارکس تنها در بخش انتهایی این کتاب به تحلیلی فلسفی و آن هم در صورتی به عاریت گرفته از ادبیات و اندیشه فویرباخ، به نقدی جانانه به فلسفه انتزاعی، معنوی و الهیاتی هگل دست می زند.

● مقدمه:

در ابتدا می بایست پیرامون وجه زبان فلسفی آثار مارکس به این نکته حائز اهمیت اشاره نمود که درحالیکه در آثار اقتصادی مارکس گاه و به دشواری می توان پیشینه ای فلسفی یا نگرشی عام را یافت، اما در آثار یار قدیمی او، «انگلس» این پیشینه صریح و بی پرده در صف مقدم حاضر است. این نگرش فلسفی و عام در آثار

انگلس با چنان سهولت و وضوحی به تفصیل بیان شد که ستایش هوادارانش را برانگیخته بود. در واقع در همین اثر نیز تنها در بخش انتهایی کتاب، آنچه که نقدی بر فلسفه حق هگل وارد می نماید، زبان فلسفه که بخش قابل توجهی از آن هم به عاریت گرفته از گفتار فویرباخ می باشد را به وضوح مشاهده می نماییم. بخش های قبلی این اثر تماماً تحلیلی از موضع اقتصاد سیاسی سرمایه داری و روابط آن در جامعه اروپای صنعتی می باشد.

«کائوتسکی» در مدح انگلس بیان می دارد که «اگر براساس تاثیر آنتی دورینگ بر من قضاوت کنیم، هیچ کتاب دیگری برایم چنین نقشی را در فهم و درک مارکسیسم نداشت» و یا «ریازانف» بیان می دارد که «تمام مارکسیست های جوانی که در اوایل سال های ۱۸۸۰ پا به عرصه فعالیت های اجتماعی گذاشتند، با این کتاب (آنتی دورینگ انگلس) پرورش یافته بودند.» نه تنها نخستین نسل، بلکه مارکسیست های اتریشی نیز خود را مدیون انگلس می دانستند و با صراحت تمام اهمیتی را که آثار انگلس برای آنان داشته است تصریح کردند. انگلس بود که به نحو موفقیت آمیزی «ماتریالیسم تاریخی» را به «ماتریالیسم دیالکتیکی» بسط داد و در حقیقت او نخستین کسی است که این اصطلاح را به کار برد.

اندیشمند فرهیخته ای چون «ماکس آدلر» که هم طرفدار کانت بود و هم مارکسیست، در سال ۱۹۲۰ نوشت که «اثر انگلس (آنتی دورینگ) دقیقاً آن نظریه ی فلسفی عامی را در بردارد که فقدان آن نزد مارکس مایه تاسف است.» در سال ۱۸۴۲، هنگامی که مارکس تحت تاثیر فویرباخ بود و آشکارا موضعی «ماتریالیستی» اتخاذ کرده بود، انگلس جزوه ای را با عنوان «شیلینگ و وحی» و با نام مستعار «اسوالد» منتشر ساخت. در این مقاله دیدگاهی که انگلس نسبت به هگل دارد، دیدگاه ایده آلیست های جوان رادیکالی است که عضو کلوپ «دکتر» در شهر برلین بودند. آنها معتقد بودند که تضادی بین اصول انقلابی هگل و نتایج محافظه کارانه اش وجود دارد و هنگامی که اصول ذاتاً انقلابی فلسفه هگل از این نتایج رها شود، جهان را زیر سیطره خود در می آورد.

فویرباخ، هگل را نقطه عزیمت تحلیل های فلسفی خود قرار می دهد. به نظر او ضرورت تاریخی و حقانیت فلسفه جدید (یعنی فلسفه آینده) اساساً از نقد هگل سرچشمه می گیرد، و نه از بسط و گسترش ایده های او. دقیقاً به این علت است که «فلسفه هگل نقطه اوج فلسفه جدید است» و چیزی بیش از آن نیست. اما انگلس به جای این که نقد خود را از هگل و سنت قدیمی نظرورزانه تکمیل کند، از طریق اقتصاد سیاسی به کمونیسم رسید؛ درحالیکه مارکس با گسترش نقد فلسفی خود از هگل آن را به نتیجه منطقی اش رساند.

آثار فلسفی دوران جوانی مارکس در بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲ انتشار یافت و عمده ترین آنها یعنی «نقدی بر آموزه هگلی دولت» و «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی» در همان زمان منتشر شد. اما در آن زمان دیگر «ماتریالیسم دیالکتیکی» بعنوان فلسفه رسمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و احزاب کمونیسم اروپایی تثبیت شده و بحث آزاد، حتی در نظری ترین سطح هم با دشواری های فراوانی روبه رو بود. مسلماً علت مستقیم مقاومت و سردرگمی محافل مارکسیستی در مقابل این آثار ماهیتی نظری داشت. سرسختی انفکاک ناپذیر آموزه رسمی، چفت و بست محکمی که مارکسیسم را زیر پنجه استالین نگاه داشته بود، در استقبال سردی که از این آثار به هنگام انتشارشان سهم کمتری نداشت؛ تا آن حد که کوچک ترین بحثی درباره آنها مطرح نشد و به فوریت به عنوان اسناد طبقه بندی شده بایگانی شدند. در سال ۱۹۵۷ موسسه مارکسیسم-لنینیسم آلمان شرقی (براساس تصمیمی مشابه از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیسم اتحاد شوروی) تصمیم گرفت که «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی» را از چاپ جدید مجموعه آثار مارکس-انگلس کنار گذارند و در مجلد جداگانه ای منتشر سازند. آنچه باعث شد تا این آثار «خارج از خط مارکسیسم» قرار گیرند، جدا از محدودیت های خاص خود، ناهمانندی آنها با «ماتریالیسم دیالکتیکی» بوده است. در این آثار ابتدا سخنی از دیالکتیک طبیعت نبود، مقدماتی برای نظریه انگلس درباره سه قانون عام دیالکتیک (دگرگونی کمیت به کیفیت و برعکس، نفی نفی، وحدت اضداد) چیده نشده بود؛ هیچ چیز که به مفاهیم انگلس شبیه باشد در آنها وجود نداشت.

● چهارچوب مفهومی:

مارکسیست ها، همانند بسیاری از بحث های مربوط به نقدی بر آموزه هگلی دولت، اغلب اوقات به مفهوم بیگانگی در «دست نوشته ها» این ایراد را می گیرند که مستقیماً از نظریه فویرباخ درباره بیگانگی مذهبی الگوبرداری شده است. فویرباخ معتقد بود که انسان «ذات» خویش را از خود جدا می سازد و در سوژه ای خودکفا به نام «خدا» عینیت می بخشد و سپس محصول بر تولیدکننده حاکم و مخلوق به خالق تبدیل می شود. ادعا می شود که مارکس در «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی» هنوز اسیر این طرح ساده است و فقط نظریه ای «انسان شناختی» به ما داده است. نظریه ای که با «انسان» در انتزاع و خارج و مستقل از مناسبات واقعی اجتماعی-تاریخی برخورد می کند.

همچنین در ارتباط با تحلیل فویرباخ از بیگانگی مذهبی، باید توجه داشت که مارکس حتی در آثار متاخر خود از این الگو بهره برده است، بی آنکه پسرقتی به انسان شناختی داشته باشد. مثلاً در فصل «بتواره پرستی کالاهای» در «سرمایه» پس از اشاره به اینکه چگونه «مناسبات معین اجتماعی انسان ها، شکل شبح وار رابطه اشیا را به خود می گیرند» چنین ادامه می دهد، «برای یافتن همانندی ها یا تمثیلی از این دست، باید گریزی به وادی مه آلود مذهب بزنیم. آنجا آفریده های سر انسان، همچون پیکره های قائم به ذات نمودار می شوند که گویی حیاتی از آن خویش دارند... چنین اند محصولات دست انسان ها در جهان کالا.»

«شکل ساده این رابطه، وارونه سازی یعنی شخصیت دادن به اشیا و شیئیت بخشیدن به شخص است؛ زیرا آن چه این شکل را از تمامی شکل های قبلی متمایز می کند، این است که سرمایه دار نه براساس ویژگی های شخصی بلکه تا جایی که سرمایه محسوب می شود بر کارگر حکم فرمایی می کند؛

سلطه او فقط سلطه کار مادیت یافته بر کار زنده است، سلطه محصول کارگر بر خود کارگر است...»
قلب «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی» در درون مایه هایی همچون مفاهیم و اصطلاحات کلیدی چون «وارونه کردن» یا «واژگونی» که جهان را وارونه کرده و به «اشیاء شخصیت می دهد و به اشخاص شیئیت می بخشد»، «تسلط محصول کارگر بر خود کارگر» و تسلط «کار مادیت یافته بر کار زنده»؛ و سرانجام تسلط انسان از سوی تمام قدرت ها و نیروهایی که خود انسان آفریده است، تجلی می یابد.

«شیئی که کارگر تولید می کند یعنی محصول او، چون هستی یگانه و نیرویی مستقل از تولید کننده در برابر او قد علم می کند»؛ زیرا محصول کار بیگانه یا کار مزدبگیری فقط یک شیئی طبیعی نیست که براساس نیازهای خود توسط انسان (ارزش اضافی) جرح و تعدیل یافته و با آن منطبق شده باشد. برعکس این محصول همانا عینیت یافتن سوژکتیویته انسان است، سوژکتیویته کارگری است که در حین کار کردن خود را از کارگر جدا می کند و به هیئت شیء مادی یا ارزش مصرف در می آید. آنگاه در این شکل در مقابل کارگر بعنوان کار عینیت یافته قد علم می کند؛ یعنی «عینیت شبح وار» که مارکس در سرمایه به آن اشاره می کند.

مارکس تلاش می کند تا فرآیند بیگانگی را که در سه جهت یا سه بُعد در یک زمان اتفاق می افتد، به تصویر بکشد: ۱. به مثابه بیگانگی کارگر از محصول مادی و عینی کار خویش؛ ۲. به مثابه بیگانگی از کار خویش (او هنگام کار به خودش تعلق ندارد؛ بلکه از آن کسی است که فعالیت روزمره اش را خریده است)؛ ۳. و نهایتاً بعنوان بیگانگی از سایر انسان ها، یعنی بیگانگی از صاحب ابزار تولید و استفاده ای که از نیروی کار او برده می شود.

سوژکتیویته یا «ذات» بیگانه شده انسان که کار مزدبگیری می کند دیگر مانند مقوله های متافیزیک سنتی (نفس استعلایی کانت یا لوگوس هگل) نیست، بلکه کارکردی است که میانجی رابطه انسان، هم با طبیعت و هم با نوع خویش است. این همان «فعالیت میانجی گرایانه انسانی، کنش اجتماعی» است که مارکس در یادداشت هایش در مورد «جیمز میل» از آن سخن می گوید. این همان کارکردی است که بعد از منتزع ساختن یا مجزا ساختن خود از این دوگانگی همزمان مناسبات (انسان-طبیعت، انسان-انسان) از یک کارکرد محض به سوژه ای خودکفا دگرگون می شود و خصلت موجودیتی مستقل را به خود می گیرد و به خدا یا پول تبدیل می شود.

رگه هایی از این بردگی انسان که ذات حقیقیش از وجودش منتزع گشته و به نوعی بردگی اسیر گشته را در تحلیل عظیم پول در «گروندریسه» توسط مارکس می خوانیم، آنگاه که به روشنی بازگو می کند: «افراد نیروی اجتماعی خویش را در کنار قید و بندهای اجتماعی شان در جیب خود حمل می کنند.» «بنابراین پول میان کالاهای خداست. چون پول شیئی است فردیت یافته و ملموس، بدون حساب و کتاب آن را می جویند، می یابند، می دزدند و کشف می کنند و بدینسان ثروت عام به نحوی محسوس به تملک شخص معین در می آید.»

آنچه در استدلال های «دست نوشته ها» نهفته است و در حقیقت نخستین پیش فرض های «ماتریالیسم تاریخی» را در بر دارد، کشف مفهوم «مناسبات اجتماعی تولید» است. این مناسبات پیوسته در حال تغییر است، زیرا انسان با تولید اشیاء در عین حال مناسبات خاص خویش را تولید می کند و هنگام دگرگون ساختن طبیعت، خود را نیز دگرگون می سازد. از این روست که مارکس در آخرین «دست نوشته» تاکید می کند که عمل آفرینش انسان «تاریخ» است؛ زیرا «وجود» انسان بسته به آن است که چگونه خود را می سازد و «شدن» او از لحاظ «تاریخی» چگونه است.

● مزد کار:

مبارزه آشتی ناپذیر بین سرمایه دار و کارگر «مزد» را تعیین می کند. سرمایه دار ناگزیر پیروز می شود. سرمایه دار بدون کارگر، بیشتر می تواند زندگی کند تا کارگر بدون سرمایه دار. اتحاد میان سرمایه داران معمول و کارآمد است، درحالیکه اتحاد کارگران ممنوع است و پیامدهای دردناکی برای آنان دارد. علاوه بر این، مالک زمین و سرمایه دار می توانند درآمدهای خود را از ثمرات صنعت افزایش دهند؛ اما کارگر نه رانت ارضی دریافت می کند و نه بهره سرمایه را می گیرد تا درآمدهای خود را از صنعت بالا رود. از این رو، رقابت میان کارگران شدت می گیرد. بنابراین، فقط برای کارگران است که جدایی سرمایه، مالکیت ارضی و کار، جدایی اجتناب ناپذیر، اساسی و زیان بخش است. سرمایه و مالکیت ارضی نیازی ندارند که در این انتزاع مانند کارگران ثابت باقی بمانند. بنابراین، جدایی سرمایه، رانت ارضی و کار برای کارگر مهلک است.

پایین ترین مزد و تنها نرخ ضروری آن، مزدی است که تداوم حیات کارگر را برای دوره ای که کار می کند تامین می کند و تا آن اندازه باشد که برای نگهداری یک خانواده و بقای نسل کارگران ضروری تلقی می شود.

بنا به نظر «آدام اسمیت» مزد متفاوت، پایین ترین مزدی است که با زندگی انسان عادی یعنی حیات حیوانی منطبق باشد. تقاضا برای کار انسان، مانند هر کالای دیگر، ضرورتاً تولید را تنظیم می کند. هرگاه عرضه بیش از تقاضا می شود، بخشی از کارگران به ورطه گدایی یا گرسنگی می غلتند. از این رو، وجود کارگر تابع همان شرایطی است که وجود هر کالای دیگر. کارگر تبدیل به کالا شده است و اگر خریداری بیابد اقبال داشته است.

در جامعه ای که بیش از پیش در حال رونق است، تنها ثروتمندترین افراد می توانند با بهره ای که از پول می گیرند به زندگی خود ادامه دهند. بقیه باید یا با سرمایه شان کاری دست و پا کنند، یا آن را در بازار بگذارند. در نتیجه، رقابت میان سرمایه داران افزایش می یابد، تراکم سرمایه بیشتر می شود، سرمایه داران بزرگ، سرمایه داران خرد را نابود می کنند و بخشی از سرمایه داران پیشین جزئی از طبقه کارگر قرار می گیرند و کارگران که در اثر این افزایش تعداد با کاهش بیشتر مزدها روبرو می شوند، به چند سرمایه دار بزرگ و حتی بیشتر وابسته می شوند. بنابراین، حتی در چنین جامعه ای که بیش از همه برای کارگر مطلوب است، نتیجه ناگزیر برای او همانا زیاده کاری و مرگ زودرس، تنزل یافتن به ماشین و بندگی سرمایه است، سرمایه ای که در مقابل او به نحو خطرناکی انباشت می کند و رقابت بیشتر، گرسنگی یا گدایی را برای بخشی از طبقه کارگر در پی دارد.

افزایش مزدها مستلزم و متضمن «انباشت سرمایه» است و از این رو محصول کار را بیش از پیش با کارگر بیگانه می سازد. به همین منوال، تقسیم کار کارگر را هرچه بیشتر یکسویه و وابسته می کند و نه تنها رقابت با انسان ها، بلکه رقابت با ماشین ها را نیز موجب می شود. چون کارگر به ماشین تنزل می یابد، ماشین را رقیب خود می پندارد. سرانجام، چون انباشت سرمایه، کمیت صنعت و بنابراین تعداد کارگران را افزایش می دهد، با همان کمیت صنعت، کمیت بیشتری از محصولات را تولید می کند. این به اضافه تولید و به اخراج بخش وسیعی از کارگران از کار یا کاهش مزدشان به حقوقی ناچیز می انجامد. اینها پیامد جامعه ای است که بیش از همه مطلوب کارگران است، یعنی شرایطی که ثروت در حال رشد است.

به نظر «آدام اسمیت»، جامعه ای که بخش وسیعی از آن در رنج است، سعادتمند نیست. اما چون حتی پر رونق ترین وضعیت جامعه هم موجب رنج این اکثریت است و چون نظام اقتصادی که جامعه ای است متکی بر منافع خصوصی، چنین وضعیت پر رونقی را به وجود می آورد، نتیجه می شود که فلاکت جامعه، هدف نظام اقتصادی است.

مارکس جوان، تعابیر بسیار جالب توجهی را نسبت به عواملان نظری که پیرامون اقتصادی سیاسی به نظریه پردازی می پردازند و بحث تئوریک را به پیش می برند بیان می دارد. او می گوید اقتصاد سیاسی دان به ما می گوید که اساساً و از لحاظ نظری، کل محصول کار به کارگر تعلق دارد؛ اما در ضمن اعلام می کند که آنچه کارگر عملاً دریافت می کند، کوچک ترین بخش محصول، حداقل لازم است. یعنی فقط آن مقدار که برای بقایش بعنوان کارگر؛ نه بعنوان انسان و برای تولید مثل کارگران برده، نه انسان ها لازم است.

اقتصاد سیاسی دان به ما می گوید که همه چیز با کار خریداری می شود و سرمایه چیزی جز کار انباشت شده نیست، اما در همان حال ادامه می دهد که کارگر به جای اینکه در جایگاهی باشد که هر چیزی را بخرد، باید خود و هویت انسانی اش را بفروشد.

● سود سرمایه:

سرمایه نیروی مسلط بر کار و محصولاتش است. سرمایه دار این قدرت را تصاحب می کند؛ نه به این جهت که از خصوصیات شخصی یا انسانی معینی برخوردار است؛ بلکه به این علت که صاحب سرمایه است. قدرت او، قدرت خرید سرمایه اش است که هیچ چیز یارای مقاومت در برابر آن را ندارد. سرمایه چیست؟ «کمیت معینی از کار ذخیره و اندوخته شده...»

مارکس به تعاریفی از موجودی و سود سرمایه و امکان و قدرتی که آن به سرمایه دار می دهد، می پردازد و سخنان بدیعی را بیان می دارد. او می گوید: هرگونه انباشت محصولات حاصل از زمین یا صنعت، دستمایه یا موجودی است. موجودی زمانی سرمایه نامیده می شود که به صاحبش درآمد یا سود برساند. سود سرمایه اساساً توسط ارزش موجودی به کار انداخته تعیین می شود، گرچه شاید کار بازرسی و هدایت سرمایه های مختلف یکسان باشد. سرمایه دار ابتدا از مزدی که می دهد و دوم از مواد خامی که در اختیار می گذارد سود کسب می کند. پایین ترین نرخ سود متعارف سرمایه، باید همیشه بیش از میزانی باشد که برای جبران زیان های اتفاقی محتمل برای هر سرمایه ای لازم است. این مازاد، سود خالص و ناب را تشکیل می دهد.

همین موضوع نیز برای پایین ترین نرخ بهره صادق است. بالاترین نرخ سود متعارف زمانی حاصل می شود که در قیمت بخش اعظم کالاها، سود کل رانت ارضی را به خود اختصاص دهد و مزدهای کاری را که برای آماده کردن کالا صرف شده کاهش دهد و آن را به پایین ترین سطح خود، یعنی صرفاً تأمین هزینه های معاش کارگران برساند. سرمایه دار از دو راه سود کسب می کند: یک، از طریق تقسیم کار؛ دوم، بطور کلی از نقش روبه رشد کار انسان در شکل دادن به محصولات طبیعی. هرچه انسان در تولید کالا سهم بیشتری داشته باشد سود حاصل از سرمایه مرده بیشتر خواهد بود.

آدام اسمیت بیان می دارد که نرخ سود در کشورهای ثروتمند معمولاً پایین و در کشورهای فقیر بالاست و همیشه در کشورهایی که به سرعت در حال فروپاشی اند، بالاترین سطح را دارد. بنابراین منافع این گروه سوم، همان رابطه دو گروه دیگر را با منافع عمومی جامعه ندارد... اما منافع معامله گران در شاخه های تجارت یا صنعت، همیشه از برخی از جنبه ها با منافع عموم متفاوت و حتی با آن متضاد است. گسترش بازار و محدود کردن رقابت همیشه به نفع معامله گران است. آنان طبقه ای از مردم را تشکیل می دهند که منافع شان هرگز دقیقاً با منافع عموم یکی نیست، طبقه ای که نفعش کلاً در فریب دادن و حتی ستم کردن بر مردم است.

«سرمایه در گردش، سرمایه ای است که برای ساختن یا تولید کردن یا خریدن اجناس و باز فروش آنها به کار انداخته می شود. سرمایه ای که به این شیوه به کار انداخته می شود تا زمانی که در تملک مالکش باشد یا به همین شکل باقی بماند، هیچ درآمد یا سودی نصیب کسی که آن را به کار انداخته نمی کند. سرمایه اش پیوسته به یک شکل از او دور می شود و مبادلات متوالی است که می تواند به او سود دهد...» سرمایه پویا، سرمایه ای است که برای آبادانی زمین، خرید ماشین ها و ابزارهای سودمند و چیزهایی از این قبیل به کار انداخته می شود.

«دیوید ریکاردو» در کتابش (رانت ارضی) بیان می کند: «ملت ها صرفاً کارگاه تولید هستند؛ انسان ماشینی است برای مصرف و تولید؛ زندگی انسان همچون مقداری سرمایه است؛ قوانین اقتصادی کورکورانه بر جهان حکومت می کنند.» به نظر ریکاردو انسان ها هیچ اند، تولید همه چیز است. «بوره» نیز بیان می دارد: «کارفرمایی که کارگر را به قیمتی چنان نازل می خرد که به زحمت کفاف نیازهای مُبرم او را می دهد، نه مسئول نازل بودن مزدهاست و نه مسئول ساعات طولانی کار؛ خودش نیز تابع قانونی است که به دیگری تحمیل می کند... فقر بیش از آنکه از انسان ها ناشی شده باشد، از قدرت اشیاء برخاسته است.»

● رانت ارضی:

مارکس جوان معتقد است منبع حق (تملك) مالکان، راهزنی است. مالکان مانند همه انسان ها خوش دارند آنچه را هرگز نکاشته اند درو کنند و حتی برای محصول طبیعی زمین نیز خواهان رانت هستند. رانت ارضی از طریق مبارزه بین مستاجر و مالک زمین تعیین می شود. ما در سراسر اقتصاد سیاسی در می یابیم که تضاد خصومت آمیز منافع، مبارزه و جنگ، بنیاد سازماندهی اجتماعی شمرده می شود.

اکنون مناسبات میان مالک زمین و مستاجر را از زبان آدام اسمیت بررسی می کنیم. «هنگام تنظیم شرایط اجاره نامه، مالک زمین می کوشد تا سهمی که مستاجر از محصول زمین می برد، از سرمایه ای که بابت خرید بذر، مزد کارگر، نگهداری و مراقبت احشام و سایر ابزار و سرمایه گذاری در کشاورزی می پردازد به اضافه سود متعارف سرمایه گذاری در کشاورزی در آن منطقه بیشتر نباشد. روشن است در این میان کمترین سهم از آن مستاجر است تا فقط نقش بازنده را ایفا نکند، و مالک به ندرت چیزی بیش از این سهم را نصیب مستاجر می کند. مقدار محصول هر قدر هم که باشد و قیمت آن هر قدر هم بالاتر از این سهم باشد، مالک زمین طبعاً تلاش خواهد کرد تا بیشترین سهم را بعنوان رانت ارضی خود کنار گذارد که آشکارا با توجه به موقعیت زمین، بالاترین سهمی است که مستاجر توانایی پرداخت آن را دارد... با این وجود، این بخش هنوز رانت طبیعی زمین محسوب می شود یا عملاً رانتی به شمار می آید که بخش اعظم زمین باید برای دریافت آن اجاره داده شود.»

در آن نظام اقتصادی که تحت مالکیت خصوصی است، منفعی که یک فرد در جامعه دارد، دقیقاً با منفعی که جامعه در او می یابد، نسبت معکوسی دارد، همان طور که منفعی که رباخوار از آدم ولخرج به دست می آورد، ابتدا همان منافع آدم ولخرج از رباخوار نیست. مالک زمین در جایگاهی است که با کاهش مزدهایی که مستاجر به کارگرانش می پردازد، رانت بیشتری از مستاجر خود می طلبد، و هرچه رانتی که مالک می طلبد بیشتر باشد، مستاجر نیز فشار بیشتری بر مزدها می آورد.

به این علت منافع مالک زمین همان قدر با منافع کارگران کشاورزی متضاد است که منافع کارخانه دار با کارگرانش. این روند به این طریق سطح مزدها را به کمینه ممکن می‌رساند. از نمونه انگلستان روشن است که مالکیت ارضی بزرگ، خصوصیت فئودالی خویش را از دست داده و از آنجا که کسب حداکثر درآمد را هدف خود قرار داده، خصلت صنعتی یافته است. مالکیت ارضی بزرگ به صاحبش حداکثر رانت و به مزرعه دار مستاجر حداکثر سود ممکن از سرمایه اش را می‌رساند، در نتیجه، کارگران کشاورزی به حداقل کاهش داده می‌شوند و طبقه مزرعه دار مستاجر در چارچوب مالکیت ارضی، نماینده قدرت صنعت و سرمایه شمرده می‌شود. در نتیجه رقابت خارجی، رانت ارضی کمابیش دیگر منبع مستقلی از درآمد را تشکیل نخواهد داد. بخش بزرگی از مالکان مجبور می‌شوند جایگزین مستاجران خود شوند و در نتیجه برخی از آنان به صفوف «پرولتاریا» سوق داده می‌شوند.

● کار بیگانه شده:

اقتصاد سیاسی هیچ توضیحی درباره علت تفکیک کار و سرمایه و سرمایه و زمین نمی‌دهد. مثلاً هنگامی که رابطه مزد را با سود تعریف می‌کند، منافع سرمایه دار را پایه تحلیلی اش تلقی می‌کند؛ یعنی آنچه را که قرار است توضیح دهد، مسلم فرض می‌کند. به همین شیوه، رقابت اغلب در استدلال مطرح و برحسب شرایط بیرونی توضیح داده می‌شود. اقتصاد سیاسی درباره گستره ای که این شرایط بیرونی و آشکارا تصادفی فقط تجلی توسعه ای ضروری هستند چیزی به ما نمی‌گوید. تنها حرفی را که اقتصاد سیاسی به حرکت می‌اندازد حرص و طمع و جنگ میان طمعان، یعنی رقابت است.

اقتصاد سیاسی دادن فقط مسئله را به نقطه ای دوردست و نامعلوم منتقل می‌کند. این شرایط آنچه را قرار است اقتصاد دان استنتاج کند، یعنی رابطه ضروری بین دو چیز، مثلاً بین تقسیم کار و مبادله را فاکت و رخداد به حساب می‌آورد. الهیات نیز به همین شیوه خاستگاه شر را با هبوط انسان توضیح می‌دهد؛ یعنی آنچه را که باید توضیح داده شود در شکلی تاریخی همچون یک فاکت فرض می‌کند.

هرچه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند، هرچه تولیدش از لحاظ قدرت و مقدار افزایش می‌یابد، خود فقیرتر می‌شود. هرچه کارگر کالای بیشتری تولید می‌کند، خود به کالای ارزان تری تبدیل می‌شود. افزایش ارزش جهان اشیاء نسبت مستقیمی با کاهش ارزش جهان انسان ها دارد. کار نه فقط کالاها را تولید می‌کند، بلکه خود و کارگران را نیز بعنوان کالا تولید می‌کند و این با همان نسبتی است که به طور کلی کالا تولید می‌کند. واقعیت یافتگی کار در سپهر اقتصاد سیاسی برای کارگر به صورت از دست دادن واقعیت، عینیت یافتگی به شکل از دست دادن شیء و بندگی در برابر آن، و تصاحب به منزله بیگانگی یا برون شدن پدیدار می‌شود.

رابطه کارگر با محصول کارش، رابطه با شیئی بیگانه است؛ زیرا براساس این فرض روشن است که هرچه کارگر بیشتر در کارش از خود مایه می‌گذارد، جهان عینی بیگانه ای که می‌آفریند بر ضد خودش قدرتمند تر می‌شود و خود و جهان درونی اش تهی تر می‌شوند و آنها کمتر به او تعلق دارد. کارگر برده شیء می‌شود؛ یکم از آن جهت که ابژه کار را دریافت می‌کند، یعنی کار پیدا می‌کند و دوم از آن جهت که وسیله معاش دریافت می‌کند. آنگاه می‌تواند نخست بعنوان کارگر و دوم بعنوان سوژه ای مادی وجود داشته باشد. اوج بردگی یاد شده این است که او تنها در مقام کارگر می‌تواند خود را بعنوان سوژه ای مادی حفظ کند و تنها بعنوان سوژه ای مادی، کارگر است. اقتصاد سیاسی با نادیده گرفتن رابطه مستقیم بین کارگر (کار) و محصول، بیگانگی در ماهیت کار را پنهان می‌کند. درست است که کار برای ثروتمندان اشیایی شگفت انگیز تولید می‌کند، اما برای کارگر فقر و تنگدستی می‌آفریند.

چه چیزی بیگانگی کار را تشکیل می‌دهد؟ اینکه کار نسبت به کارگر، بیرونی است؛ یعنی به وجود ذاتی اش تعلق ندارد؛ بنابراین کارگر در کارش، نه تنها خود را تایید نمی‌کند، بلکه خود را نفی می‌کند، احساس بیچارگی می‌کند و شاد نیست. نه تنها انرژی جسمانی و ذهنی خود را آزادانه رشد نمی‌دهد؛ بلکه در عوض جسم خود را فرسوده و ذهن خود را زائل می‌کند. بنابراین کارگر فقط زمانی که کار نمی‌کند، خویشتن خویش را احساس می‌کند و زمانی که کار می‌کند دیگر خود را احساس نمی‌کند.

همان طور که در «دین» فعالیت خودجوش تخیل انسان، یعنی فعالیت مغز و قلب انسان، خود را از فرد جدا می‌کند و چون فعالیت بیگانه خدا یا شیطان از نو پدیدار می‌شود، فعالیت کارگر نیز فعالیت خودجوش او نیست.

این فعالیت نیز به غیر تعلق دارد و زیان خود اوست. انسان فقط با شکل دادن جهان عینی است که به واقع خود را همچون موجود نوعی به اثبات می‌رساند. چنین تولیدی زندگی فعال نوعی اوست. طبیعت از طریق آن همچون کارش و واقعیت اش به نظر می‌رسد. بنابراین، ابژه کار، عینیت یافتن زندگی نوعی انسان است؛ زیرا انسان خود را نه تنها از لحاظ فکری، در آگاهی اش، بلکه فعالانه و عملاً بازتولید می‌کند و بنابراین در جهانی که خود آفریده است به تامل درباره خویش می‌پردازد. بنابراین، کار بیگانه شده با جدا کردن ابژه تولید انسان از او، زندگی نوعی اش، عینیت نوعی راستینش را از او جدا می‌کند و امتیازش را بر حیوانات به نقطه ضعف بدل می‌سازد؛ تا آنجا که حتی پیکر غیر انداموارش، یعنی طبیعت، نیز از او گرفته می‌شود.

بنابراین کار بیگانه شده، وجود نوعی انسان (هم سرشت و هم قدرت های نوعی فکری اش) را به وجودی بیگانه با او و به وسیله زندگی فردی اش تبدیل می‌کند. انسان را با پیکر خودش و نیز از طبیعتی که بیرون از او وجود دارد و با ذات معنوی اش یعنی ذات انسانی اش بیگانه می‌کند. پیامد مستقیم بیگانگی انسان از محصول کارش، از فعالیت زندگی اش و از وجود نوعی اش، بیگانگی انسان از انسان است. هنگامی که انسان با خویش روبرو می‌شود، گویی با سایر انسان ها رو به رو شده است.

هرگونه از خودبیگانگی انسان، از خویش و از طبیعت، در رابطه ای نمود می‌یابد که او بین خود و طبیعت و با انسان های دیگر برقرار می‌کند. به این ترتیب از خودبیگانگی مذهبی ضرورتاً در رابطه انسان عامی و کشیش (چون در این جا به جهان معنوی می‌پردازیم) همچون در رابطه انسان عامی و یک میانجی و از این قبیل، نمود می‌یابد. در جهان واقعی و عملی، از خودبیگانگی فقط می‌تواند در رابطه عملی و واقعی با انسان های دیگر نمود یابد. آن میانجی که از طریق آن بیگانگی پیشرفت می‌کند، خود واسطه ای است عملی. بنابراین انسان از طریق کار بیگانه شده نه تنها رابطه اش را با اشیاء و عمل تولید بعنوان رابطه با انسان هایی بیگانه و متخاصم برقرار می‌کند، بلکه رابطه ای را نیز می‌آفریند که در آن سایر انسان ها در برابر تولید و محصول قرار می‌گیرند، رابطه ای که خود نیز در آن در مقابل این انسان ها قرار می‌گیرد.

از رابطه کار بیگانه شده با مالکیت خصوصی نتیجه می‌شود که رهایی جامعه از مالکیت خصوصی و بندگی، در شکل سیاسی رهایی کارگران تجلی می‌یابد؛ نه به این علت که موضوع فقط عبارت از رهایی کارگران است، بلکه به این علت که رهایی کارگران، رهایی کلی انسان ها را در بردارد. این کلیت از آن روست که بندگی انسان ناشی از رابطه کارگر با تولید است و هرگونه رابطه بندگی، چیزی جز تعدیل و پیامدهای این رابطه نیست.

تولید، انسان را نه تنها بعنوان کالا، کالای انسانی، انسان در شکل کالا، بلکه او را بعنوان موجودی که از لحاظ ذهنی و جسمانی انسان زدایی شده است می‌آفریند... اخلاق ستیزی، کژدیسی و خرفتی کارگران و سرمایه داران را می‌آفریند. محصول آن کالایی است خودآگاه و خودکوش... کالایی انسانی... پیشرفت بزرگ «ریکاردو» و «میل» نسبت به «اسمیت» و «سه» در آن بود که اعلام کردند وجود انسان (صرف نظر از زیاد یا کم بودن بهره وری انسانی کالا) علی السویه و حتی زیان آور است.

به همین ترتیب، پیشرفت بزرگ و منطقی اقتصاد سیاسی جدید انگلیسی این بود که همزمان با تصدیق کار بعنوان تنها اصل اقتصاد سیاسی، با وضوح تمام نشان داد که مردها و بهره رابطه معکوسی دارند و بعنوان یک قاعده، سرمایه دار فقط با کاهش اجباری مردها می‌تواند سودهایش را بالا برد. در برابر چنین اقتصاد سیاسی روشنگرانه ای که ذات سوپرکتیو ثروت را در چارچوب مالکیت خصوصی آشکار می‌سازد، طرفداران نظام پولی و نظام سوداگری که مالکیت خصوصی را صرفاً ذاتی عینی برای انسان می‌دانند، بتواره پرست و کاتولیک هستند. بنابراین، انگلس کاملاً حق داشت که آدام اسمیت را لوتر اقتصاد سیاسی می‌نامید.

فقط هنگامی ابژه انسان به ابژه انسانی یا انسانی عینی بدل می‌شود که انسان خود را در آن ابژه از دست ندهد. این امر فقط هنگامی ممکن است که ابژه به ابژه ای اجتماعی برای انسان و خود انسان به هستی اجتماعی برای خود بدل شود، همان طور که جامعه در این ابژه به یک هستی برای او تبدیل می‌شود.

آغازگر سوسیالیسم، آگاهی حس نظری و عملی انسان و طبیعت بعنوان هستی های ذاتی است. سوسیالیسم همانا خودآگاهی ایجابی انسان است؛ خودآگاهی که دیگر از طریق الغای دین به دست نمی‌آید؛ چنان که زندگی واقعی، واقعیت ایجابی انسان است و دیگر از طریق الغای مالکیت خصوصی از طریق کمونیسم به دست نیامده است. کمونیسم موضع نفی در نفی است و بنابراین، مرحله واقعی و ضروری برای دوره بعدی تکامل تاریخی، در رهایی و بازیابی انسان است. کمونیسم شکل ضروری و اصل پویای آینده بی واسطه است، اما کمونیسم فی نفسه هدف تکامل انسان و شکل جامعه انسانی نیست.

اقتصادی سیاسی دان ثابت می کند که چگونه تکثیر نیازها و وسایل برآورده ساختن آنها به فقدان نیازها و وسایل تحقق آنها می انجامد. او این موضوع را چنین شرح می دهد: ۱. با تقلیل نیازهای کارگر به ساده ترین و ناچیزترین سطح تامین معاش جسمانی و تقلیل فعالیت او به انتزاعی ترین حرکت مکانیکی. به این ترتیب، اقتصاد سیاسی دان می گوید انسان هیچ نیاز دیگری ندارد: چه نیاز به فعالیت و چه نیاز به لذت بردن. او حتی چنین زندگی ای را زندگی انسانی و هستی انسانی می داند. ۲. با قرار دادن پایین ترین سطح ممکن نیازی که زندگی (هستی) می تواند بشناسد، به عنوان معیار خود و در حقیقت بعنوان یک معیار عام. او کارگر را به موجودی بی احساس که هیچ نیازی ندارد تبدیل می کند و فعالیت او را به انتزاعی ناب از همه فعالیت ها بدل می سازد.

در حقیقت، مجادله ای در این باره در قلمرو اقتصاد سیاسی انجام شده است. یک طرف (لادردیل، مالتوس) تجمل را توصیه و از صرفه جویی به بدی یاد می کنند. طرف دیگر (سه، ریکاردو) صرفه جویی را توصیه می کند و تجمل را بد می دانند. اما گروه نخست اذعان می کند که تجمل را می خواهد تا کار تولید شود؛ یعنی صرفه جویی مطلق و گروه دوم اظهار می کنند که طرفدار صرفه جویی است تا ثروت تولید شود؛ یعنی تجمل.

فقدان نیازها بعنوان اصل اقتصاد سیاسی، در نظریه جمعیت آن، به نحو چشمگیری آشکار است. جمعیت بسیار زیادی وجود دارد. به نظر اقتصاد سیاسی حتی وجود انسان ها هم تجمل محض است و اگر کارگر «اخلاقی» باشد، در تولید مثل هم صرفه جویی می کند (میل پیشنهاد می کند که باید افرادی را که در روابط جنسی شان خوددار هستند تشویق علنی و افرادی که نازایی در ازدواج را نقض می کنند توبیخ علنی کرد... آیا این اخلاق و آموزه ریاضت کشی نیست؟) تولید مثل افراد فاجعه ای عمومی به نظر می رسد.

پیشتر دیدیم که اقتصاد سیاسی دان چگونه وحدت کار و سرمایه را به شیوه های متفاوتی برقرار می سازد: ۱. سرمایه کار انباشته است. ۲. هدف سرمایه در چارچوب تولید (تا حدی بازتولید) سرمایه همراه با سود، تا حدی سرمایه بعنوان ماده خام (ماده و مصالح کار) و تا حدی سرمایه بعنوان ابزار کار (ماشین سرمایه ای است که مستقیماً با کار یکسان گرفته می شود) مولد است. ۳. کارگر بخشی از سرمایه است. ۴. مزدها به هزینه های سرمایه تعلق دارند. ۵. کار برای کارگر، بازتولید سرمایه حیاتی اش است. ۶. کار برای سرمایه دار، عاملی در فعالیت سرمایه اش است و سرانجام ۷. اقتصاد سیاسی دان، وحدت ذاتی سرمایه و کار را همچون وحدت سرمایه دار و کارگر مسلم فرض می کند و آن را همانند وضعیت اولیه در بهشت می داند.

کاهش نرخ بهره (که پرودن آن را نشانه نابودی سرمایه و گرایش به اجتماعی شدن آن می داند) در واقع نشانه مستقیم پیروزی کامل سرمایه فعال بر ثروت اسراف کار، یعنی دگرگونی کل مالکیت خصوصی به سرمایه صنعتی است؛ پیروزی کامل مالکیت خصوصی بر تمامی آن ویژگی هایی است که هنوز ظاهراً انسانی و بیانگر تبعیت کامل صاحب ثروت از ذات مالکیت خصوصی یعنی کار هستند. یقیناً سرمایه دار صنعتی نیز در جستجوی لذت است و به هیچ وجه به سادگی غیرطبیعی نیاز اکتفا نمی کند، اما لذت طلبی او صرفاً مسئله ای است جانبی و تفریحی، موضوعی که نسبت به تولید جنبه فرعی دارد. این لذت طلبی، محاسبه شده و حتی شکل اقتصادی لذت است، زیرا سرمایه دار آن را به حساب بدهی هزینه های سرمایه اش می گذارد.

جامعه از منظر اقتصاد سیاسی دان، جامعه مدنی است که در آن هر فرد بیانگر تمامیت نیازهاست و فقط برای دیگری تا جایی وجود دارد که دیگری برای او وجود دارد، تا آنجا که هرکسی به وسیله ای برای دیگری تبدیل شود. اقتصاد سیاسی دان، مانند سیاست در حقوق بشرش، همه چیز را به انسان تقلیل می دهد، یعنی به فردی که او را از هر نوع متعین شدگی بی بهره می کند تا بتواند بعنوان سرمایه دار یا کارگر طبقه بندی اش کند.

تقسیم کار، تجلی اقتصادی خصلت اجتماعی کار در چارچوب بیگانگی است. یا به بیان دیگر، چون کار صرفاً تجلی فعالیت انسان در چارچوب بیگانگی، تجلی زندگی به مثابه بیگانگی از زندگی است، تقسیم کار نیز چیزی جز وضع کردن بیرونی و بیگانه شده فعالیت بعنوان نوعی واقعی یا فعالیت انسان بعنوان موجود نوعی نیست. طبعاً به محض آنکه کار بعنوان ذات مالکیت خصوصی درک شد، تقسیم کار نیز بعنوان نیروی محرک اصلی در تولید ثروت قلمداد شد. اقتصاد سیاسی دانان در مورد ذات تقسیم کار یعنی درباره فعالیت انسانی بعنوان فعالیت نوعی در این شکل بیرونی و بیگانه شده اش نا روشن و دچار تناقضات فراوانی هستند.

اقتصاد سیاسی دانان جدید توافق دارند که تقسیم کار و حجم تولید، تقسیم کار و انباشت سرمایه، متقابلاً یکدیگر را تعیین می کنند و تنها مالکیت خصوصی آزاد، یعنی مالکیت خصوصی که به حال خود رها شده باشد، می تواند مفیدترین و جامع ترین تقسیم کار را ایجاد کند.

استدلال اسمیت را می توان به شرح زیر چنین خلاصه کرد: تقسیم کار، ظرفیت نامحدودی به کار برای تولید کردن می بخشد. ریشه تقسیم کار را باید در گرایش به مبادله و تهاتر دانست، گرایش مختص به انسان که احتمالاً اتفاقی نیست و عقل و زبان آن را تعیین می کند. انگیزه کسانی که با مبادله سروکار دارند، نه انسانی، بلکه خودخواهانه است. تنوع استعدادهای انسانی بیشتر معلول تقسیم کار یعنی مبادله است، تا علت آن. علاوه بر این، فقط بعلت مبادله است که این تنوع سودمند است.

«اسکار بک» آنچه را که «اسمیت»، «سه» و «ریکاردو» می گویند بیان می کند؛ یعنی اینکه خودخواهی و نفع شخصی را بنیاد و شالوده مبادله و خرید و فروش را شکل اساسی و مناسب مبادله بر می شمارد. «میل» تجارت را پیامد تقسیم کار می داند. به نظر او فعالیت انسانی به حرکتی مکانیکی تقلیل می یابد. تقسیم کار و استفاده از ماشین آلات، موجب وفور تولید می شود. به هر شخص باید تا حد امکان کوچک ترین سپهر عملیات را محول کرد. تقسیم کار و استفاده از ماشین آلات، هر کدام به سهم خود، مستلزم تولید ثروت انبوه است که به معنای تمرکز تولید است. این علت وجود کارخانجات بزرگ است.

● نقد دیالکتیک فلسفه هگل در کل:

فویرباخ تنها کسی است که رابطه جدی و انتقادی با دیالکتیک هگلی دارد و تنها او کشفیات راستین در این سپهر کرده و در حقیقت فاتح واقعی فلسفه کهن است. عظمت دستاورهای فویرباخ و سادگی موقرانه اش به هنگام ارائه آنها به جهان، تقابل چشمگیری با نگرش مخالف دیگران دارد.

فویرباخ دیالکتیک هگلی را به این شیوه شرح می دهد (و به این طریق شروع تحقیق خود را از امر ایجابی، از تعین حسی توجیه می کند): هگل از بیگانگی جوهر (در منطق، از امر بی کران، امر کلی انتزاعی) از بیگانگی امر مطلق و انتزاع مطلق ثابت، یعنی به زبان ساده از دین و الهیات شروع می کند.

دوم، از امر بی کران فراتر می رود و به جای آن امر بالفعل، حسی، واقعی، کرانمند و خاص را قرار می دهد (فلسفه بعنوان فراروی از مذهب و الهیات). سوم، بار دیگر از امر ایجابی فراتر می رود و بار دیگر امر انتزاعی و امر بی کران را در جای خود می گذارد؛ ارائه دوباره دین و الهیات. بدین سان فویرباخ نفی در نفی را صرفاً به منزله تناقض فلسفه با خود درک می کند، زیرا فلسفه پس از لغو الهیات آن را تصدیق می کند و بنابراین در تقابل با خود، آن را تصدیق می کند.

اما چون هگل «نفی نفی» را از جنبه اثباتی که متضمن آن است، تنها امر اثباتی واقعی می داند و از جنبه منفی که متضمن آن است، تنها کنش واقعی و کنش خود تحقق یابی تمام وجود می داند، صرفاً تجلی انتزاعی منطقی و نظرورزانة حرکت تاریخ را یافته است، این حرکت تاریخ، هنوز تاریخ واقعی انسان، انسان بعنوان سوژه ای معین نیست، بلکه صرفاً عمل آفرینش انسان است، تاریخ زایش انسان است.

هگل خطایی مضاعف دارد: نخستین خطابه به وضوح تمام در «پدیدارشناسی» به منزله خاستگاه فلسفه هگل ظهور می کند. هگل مثلاً ثروت و قدرت دولتی را بعنوان ذات هایی بیگانه با ذات انسانی، فقط در شکل اندیشه اش درک می کند... آنها ذات های اندیشه اش و بنابراین صرفاً بیانگر بیگانگی از اندیشه ناب یعنی اندیشه فلسفی انتزاعی اند. بنابراین کل این حرکت با دانش مطلق پایان می یابد. دقیقاً از این اندیشه ورزی انتزاعی است که ابژه ها بیگانه می شوند و با ادعای شان نسبت به واقعیت در تقابل قرار می گیرند.

دیدگاه هگل، دیدگاه اقتصاد سیاسی جدید است. هگل کار را ذات یعنی ذات خود صیانت بخش انسان تلقی می کند، هگل فقط جنبه اثباتی کار را تشخیص می دهد و جنبه منفی اش را کار برای خود شدن انسان در چارچوب محدودیت برونی شدن (انسان برون یافته) است. هگل تنها یک شکل از کار را می شناخت و تشخیص می داد و این چیزی است که به طور کلی ذات فلسفه را تشکیل می دهد، تماماً برونی شدن انسانی است که خود را می شناسد و یا علم برون یافته ای که به خود می اندیشد و به این علت است که هگل قادر می شود فلسفه متقدم را برحسب مراحل خاص آن جمع بندی کند و فلسفه خودش را به عنوان فلسفه مطرح سازد.

ذات موضوع این است که ابژه آگاهی چیزی جز خود آگاهی نیست؛ یا به عبارتی ابژه فقط خودآگاهی عینیت یافته، خودآگاهی به عنوان ابژه است. (انسان=خودآگاهی). بنابراین، باید از ابژه آگاهی فرا رفت. عینیت به معنای دقیق کلمه قدرت را بطور بیگانه شده انسان را که با ذات انسان متناظر نیست، با خودآگاهی دربر دارد. این به معنای آن است که باز تصاحب ذات عینی انسان به عنوان امری بیگانه و ایجاد شده تحت تعین بیگانگی، نه تنها در خدمت فرا رفتن از بیگانگی است؛ بلکه فرا رفتن از عینیت هم هست، یعنی انسان ذاتی غیر عینی و معنوی تلقی می شود.

هگل ذات انسان را با خودآگاهی برابر تلقی می کند. بنابراین تمام بیگانگی ذات انسان چیزی جز بیگانگی خودآگاهی نیست. بیگانگی خودآگاهی، تجلی بیگانگی بالفعل ذات انسانی تلقی نمی شود، یعنی نمودی که در قلمرو شناخت و اندیشه بازتاب یافته باشد. در عوض، بیگانگی بالفعل که به صورت واقعی ظاهر می شود بنا به درونی ترین ذات پنهان آن (که ابتدا از طریق فلسفه آشکار شد) چیزی جز نمود بیگانگی ذات بالفعل انسان، ذات بالفعل خودآگاهی، نیست. بنابراین علمی که این امر را درک می کند، پدیدارشناسی نامیده می شود.

انسان اثره ها را می سازد و ایجاد می کند، زیرا خود توسط اثره ها ایجاد شده است، زیرا انسان بنیاد طبیعت است. بنابراین، در عمل وضع کردن، از «فعالیت ناب» جدا نمی شود تا اثره را بیافریند؛ بلکه محصول عینی اش صرفاً فعالیت عینی اش، فعالیت اش بعنوان فعالیت یک ذات طبیعی عینی را تایید می کند.

انسان صرفاً وجودی طبیعی نیست؛ بلکه وجودی طبیعی و انسانی است. یعنی وجودی برای خود است؛ بنابراین وجود نوعی است. او به این عنوان باید خود را هم در وجودش و هم در ذاتش، تایید و اثبات کند. بنابراین، اثره های انسانی، آن دسته از اثره های طبیعی نیستند که خود را بی میانجی عرضه کنند. به همین منوال، حس انسانی، مادامی که مستقیم و عینی است، حسیت انسانی، عینیت انسانی، نیست. طبیعت نه از لحاظ عینی و نه از لحاظ سوژکتیو، بی واسطه برای ذات انسان کافی نیست. همان طور که هر چیز طبیعی باید ظهور کند، انسان نیز باید عمل ظهور خود را داشته باشد؛ یعنی تاریخ؛ اما تاریخ برای او عمل شناخته شده ظهور و بنابراین، عمل ظهوری است که در آگاهی فرا می رود. تاریخ همانا تاریخ طبیعی راستین انسان است.

در فلسفه حق هگل، فرا رفتن از حق خصوصی برابر با اخلاق است، فرا رفتن از اخلاق برابر با خانواده است، با فرا رفتن از خانواده به جامعه مدنی می رسیدیم، فرا رفتن از جامعه مدنی معادل دولت است و فرا رفتن از دولت معادل تاریخ جهان است. در واقعیت، حق خصوصی، اخلاق، خانواده، جامعه مدنی، دولت وجود دارند؛ اما آنها فقط به مرحله ها، شکل های وجود انسان ها بدل می شوند که در انفرادشان معتبر نیستند؛ بلکه انحلال می یابند و یکدیگر را به وجود می آورند. آنها مرحله های حرکت هستند.

● نتیجه گیری:

مواجهه مارکس جوان با امر اقتصاد و فلسفه در «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴» مواجهه انسانی تهی شده در دست مناسبات تولیدی نظام سرمایه داری است که انسان را به ابزاری تهی از هرگونه نظام معنایی، همچون شیئی بی بهره از عقلانیت و اسیر در چنگال نظام سودمند محور سرمایه دار مبدل می سازد که هیچ اراده ای از خود ندارد. انسان در یک فرآیند رو به سقوط، با قرار گرفتن در چرخه تولیدی، ابتدا از خود بیگانه می گردد و وجودش وابسته به عینیتی بیرونی قلمداد می گردد. سپس بیگانگی نسبت به فرآیند کار و محصول خود پیدا می کند، به گونه ای که نه محصول؛ بلکه این انسان دردمند است که در سیطره و چنگال محصول تولید شده خود قرار می گیرد. در نهایت بیگانگی انسان نسبت به انسان های دیگر، پیوندهای عمیق اجتماعی او را به گسستگی فاجعه باری مبدل می گرداند که توسط این فرآیند رو به سقوط حاصل گردیده است. در سایه جداسازی انسان از عینیت درونی و واقعی خود، سرمایه دار می تواند به سودی هنگفت دست یابد. این سود حاصل نخواهد شد مگر در سایه له شدن و جان دادن فرد طبقه پرولتاریا (که هر روز فقیر و فقیر تر می گردد) در زیر چرخ دنده های ماشین های صنعتی. مارکس معتقد است که آنچه اقتصاددان های سیاسی نسبت به تشریح آن اقدام می نمایند تنها ناظر به فرآیند صنعتی شدن و سودی است که در نهایت باید عاید طبقه خاصی از جامعه گردد؛ بدون آنکه به چگونگی فرآیند استثمار طبقه زیرین جامعه اشاره نماید. در واقع بخش دردناک این فرآیند، برساختگی و حقیقت پنداشتن روندی است که اقتصاددان های سیاسی در پی بازنمود آن در جامعه هستند. در نتیجه مارکس بیان می دارد تا زمانی که طبقه کارگر و قشر محروم جامعه، خود را از زیر بار چرخ دنده های سودمحور طبقه سرمایه دار بیرون نیاورد و به همبستگی ارگانیکی میان خود دست پیدا نکند، عینیت واقعی خود را نمی تواند از چنگال محصول کار که امری بیرونی است تصاحب نماید و در نتیجه این روند سقوط و روزمرگی و مرگ تدریجی انسان طبقه زیرین ادامه خواهد یافت. در نهایت باید اشاره نمود که مواجهه مارکس با فرآیندهای تولیدی، مقوله مذهب و نقد خود به فلسفه حق هگل، برآیند شیفتگی او با نظام اندیشگی فویرباخ است که رگه هایی از این نظام مرید و مرادی را در دیگر آثار متاخر خود نیز به گونه ای حفظ نموده است و بارها در شرح نظامند باورهایش از او و تفکراتش وام گرفته است.

● منبع:

- مارکس، کارل، ۱۴۰۰، «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴»، تهران، انتشارات آشیان، چاپ پنجم.

● گردآورنده:

محمد آخوند پور امیری
دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران
دانشگاه تهران
mohammad.festival@gmail.com



روسیه از کشورهای حاشیه خلیج فارس چه می‌خواهد؟

● مقدمه:

فدراسیون روسیه به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ عصر حاضر، در موقعیت‌های مختلف نشان داده است که حضور فعال در مناطق استراتژیک جهان، مخصوصاً خلیج فارس و کشورهای حاشیه‌ی آن را برای خود، یک امر حیاتی تلقی می‌کند. خواسته‌های فدراسیون روسیه در قبال منطقه‌ی خلیج فارس، بر مبنای سه اصل شکل گرفته است: «تامین امنیت کشورهای جنوب روسیه، جذب متحدان منطقه‌ای و مقابله با نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه». کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، هرگز نتوانسته‌اند یک نهاد منطقه‌ای فراگیر را به وجود بیاورند که هم شامل تمام کشورهای اطراف خلیج فارس باشد و هم بتواند تعامل این کشورها را با قدرت‌های بزرگ و کشورهای خارج از این ناحیه، هماهنگ نماید. از طرفی برخی از کشورهای منطقه، همچون امارات و عربستان، می‌دانند که تنها در سایه‌ی حمایت خارجی می‌توانند اهداف خود را در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی، محقق نمایند. یک قدرت بزرگ اگر بخواهد در رقابت‌های بین‌المللی از قدرت‌های دیگر عقب نیفتد، باید جایگاهی محکم در مناطق ژئوپولیتیک دنیا داشته باشد؛ خلیج فارس نیز به عنوان یک منطقه‌ی منحصربفرد در زمینه‌ی تجارت انرژی و امنیت جنوب غرب آسیا، از دیرباز عرصه‌ی رویارویی قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها بوده است؛ در شرایط فعلی نیز با وجود آنکه ایالات متحده آمریکا، بیشترین و ملموس‌ترین حضور را در این منطقه دارد، اما روسیه نیز طی دهه‌های اخیر از هر فرصتی استفاده کرده تا نفوذ خود را در این ناحیه احیا نماید.

● کلمات کلیدی:

روسیه، خلیج فارس، استراتژی، سیاست، اقتصاد

● چارچوب مفهومی:

با نگاهی به رفتار آمریکایی‌ها طی یک دهه‌ی اخیر، می‌توان به این مسئله پی‌برد که اقتدار و جایگاه مستحکم سیاسی-نظامی آمریکا در بین کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، در مقایسه با گذشته تا حدودی تضعیف گشته؛ عملکرد ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات جنوب غرب آسیا و نواحی اطراف آن، حتی متحدان منطقه‌ای آمریکا را نیز در رابطه با حمایت‌های این قدرت جهانی، با تردید مواجه نموده است. «عبور از حسنی مبارک و عدم پشتیبانی از او، مذاکره با ایران بدون مشورت و نظرخواهی از دولت‌های عربی حاشیه‌ی خلیج فارس، سیاست اقتصادی کردن امنیت متحدان عرب به هدف جذب سرمایه برای آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ و نگاه محافظه کارانه‌ی بایدن به پادشاهی‌های منطقه» از جمله اقداماتی هستند که کشورهای عربی خلیج فارس را در قبال حمایت‌های آمریکایی‌ها، به شکل انداخته‌اند. کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس طی سالیان گذشته، جهت تنوع بخشی به شرکای خود و فرار از وابستگی به ایالات متحده، در فرصت‌های گوناگون تعاملات چندجانبه‌ی خود را با قدرت‌های دیگر گسترش داده‌اند؛ عقب‌نشینی تدریجی آمریکا از منطقه نیز می‌تواند دست این کشورها را در تقویت مناسبات خود با دیگر قدرت‌های بزرگ، مخصوصاً روسیه باز نماید.

این شرایطی یک فرصت استثنایی برای رهبران روسیه به شمار می‌آید تا با تکیه بر ابزارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی خود، در شکل‌دهی به موازنه‌ی قدرت در خلیج فارس و حل بحران‌های منطقه، به عنوان یک بازیگر توانمند و کنشگر، به ایفای نقش بپردازد. فدراسیون روسیه برای بازگردانی قدرت و اعتبار شوروی سابق باید به عنوان یک عنصر فعال و تعیین‌کننده در مناسبات این ناحیه ظاهر شود.

در شرایطی که کشور‌های منطقه به حمایت غربی‌ها شک کرده‌اند، حضور گسترده‌ی روسیه در جنگ داخلی سوریه و پشتیبانی از دولت بشار اسد، اعتماد به روسیه را به عنوان یک متحد پایدار تقویت نمود و نظر کشور‌های عربی منطقه را به توسعه‌ی همکاری‌ها با مسکو جلب نمود. این سیاست وقتی نمود عینی پیدا می‌کند که این کشورها در موقعیت‌های مختلف، از همراهی بی‌حد و حصر و تبعیت بی‌چون و چرا از خواسته‌های آمریکا سرباز می‌زنند. سطح همکاری‌های بی‌سابقه‌ی این کشورها با روسیه در چارچوب اوپک پلاس و عدم همراهی با غربی‌ها در زمینه‌ی اعمال تحریم‌ها علیه روسیه را می‌توان شواهدی بر این امر دانست. در وضعیت فعلی که مسکو به خاطر عملیات ویژه در اوکراین، تحت تحریم‌های شدید از سوی کشور‌های غربی است، روابط برخی از کشور‌های عربی خلیج فارس با روسیه، مخصوصاً در زمینه‌های مالی و تجاری به حدی گسترده شده است که نارضایتی محافل سیاسی غرب را برانگیخته است؛ در چند دهه‌ی گذشته نیز، تعاملات بین روسیه و کشور‌های اطراف خلیج فارس، تا حد زیادی در چارچوب رویارویی روسیه و غرب قابل درک بوده است.

اگر همکاری‌های بین روسیه و این کشورها را مورد بررسی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که مناسبات اقتصادی، ستون فقرات روابط روسیه و کشور‌های حاشیه‌ی خلیج فارس به شمار می‌آید. بازارهای گسترده‌ی این منطقه، مخصوصاً چهار کشور ایران، عربستان، عراق و امارات، حجم عظیمی از مواد غذایی خود را از روسیه وارد می‌کنند. روسیه یکی از قطب‌های اصلی تولید غلات در دنیاست و شرایط نامساعد آب و هوایی، دولت‌های خلیج فارس را عمدتاً به واردات محصولات غذایی از فدراسیون روسیه وابسته کرده است. بطور مثال عربستان طی یک دهه‌ی گذشته، سالانه بین ۹۵ تا ۶۸ درصد مواد غذایی و بین ۴۰ تا ۶۰ درصد جو مورد نیاز خود را از روسیه وارد کرده است. افزایش چشمگیر صادرات گندم، کاکائو، محصولات غذایی و طیور روسیه به کشور‌های حاشیه‌ی خلیج فارس نشان دهنده‌ی فصل جدیدی از مناسبات تجاریست.

اصلی‌ترین عاملی که روس‌ها را با کشور‌های حاشیه‌ی خلیج فارس پیوند می‌دهد، قیمت حامل‌های انرژیست. نفت و گاز برای روسیه دو جنبه‌ی کاربردی دارد؛ از طرفی ستون فقرات اقتصاد روسیه است و برخی سال‌ها، تا ۷۰ درصد ارزش صادرات روسیه را شامل می‌شود. اما از یک زاویه‌ی دیگر، سوخت و کنترل آن، یک ابزار سیاسی قدرتمند برای روسیه به شمار می‌آید که با تکیه بر آن، می‌تواند کشور‌های واردکننده‌ی انرژی را برای پذیرفتن خواسته‌های روسیه، تحت فشار بگذارد. در حال حاضر، روسیه اروپایی‌ها را از بعد از سال‌ها وابستگی به منابع انرژی خود، از دسترسی به نفت و گاز محروم کرده است. این محدودیت‌ها، در کنار افزایش قیمت سوخت در اروپا و شوک اقتصادی که به بازارهای غربی وارد ساخته است، اتحادیه‌ی اروپا را به فکر یافتن یک منبع جایگزین برای تامین انرژی مورد نیاز خود انداخته است؛ تلاش‌های غربی‌ها برای مجاب نمودن کشور‌های حاشیه‌ی خلیج فارس جهت افزایش عرضه و کاهش قیمت نفت، نتیجه‌ی خاصی در پی نداشت و قرارداد‌هایی که کشور‌های اروپایی با چند کشور منطقه، جهت تامین منابع انرژی خود، منعقد نمودند نیز به جهت آماده نبودن زیرساخت‌ها، کمکی به حل بحران انرژی در اروپا نکرد؛ اما هنوز هم امکان مجاب کردن کشور‌های اطراف خلیج فارس برای مساعدت به دولت‌های اروپا، خارج از انتظار نیست و این مسئله شرایط را برای دور زدن محدودیت‌های اعمال شده از سوی روسیه، مهیا خواهد کرد. روسیه برای جلوگیری از تحقق چنین مناسباتی، باید با کشور‌های صادرکننده‌ی نفت و گاز در منطقه به یک همگرایی و سیاست مشترک اقتصادی دست پیدا کند؛ در غیر این صورت، در دستیابی به اهداف توقف صادرات نفت و گاز خود به اروپا، با شکست مواجه خواهد شد.

شاخص مهم دیگری که اقتصاد روسیه و کشور‌های حاشیه‌ی خلیج فارس را به هم مرتبط می‌سازد، تجارت اسلحه و صنایع نظامی است. تسلیحات بعد از نفت و گاز، اصلی‌ترین کالای صادراتی فدراسیون روسیه است؛ این کشور تلاش دارد با انعقاد قرارداد‌های فروش سلاح، مخصوصاً سامانه‌های موشکی و پدافندی، سهم عظیمی از بازار صنایع نظامی کشور‌های منطقه‌ی خلیج فارس را از آن خود سازد. محصولات نظامی روسیه از لحاظ کیفیت، جزو پیشرفته‌ترین‌های دنیا هستند و همین مسئله باعث شده است که دولت‌های دیگر، نظیر ایران، عراق، عربستان و امارات تمایل زیادی برای خرید این محصولات از قبیل تانک‌های روسی، جنگنده‌های مختلف سوخو، سامانه‌های ضد موشکی

اس - ۳۰۰ و اس - ۴۰۰، از خود نشان دهند که درآمد کلانی را نیز برای روسیه فراهم می‌سازد. جدا از این مسئله، جذب سرمایه از کشور های ثروتمند حاشیه‌ی خلیج فارس یکی از انگیزه های مهم روسیه برای توسعه‌ی مناسبات با این کشور هاست؛ لازم به ذکر است که شرکت های وابسته به کشور های اطراف خلیج فارس، پروژه های عظیمی را در خاک روسیه بر عهده داشته و دارند. به طور مثال می‌توان به حجم عظیم سرمایه‌گذاری اماراتی‌ها در چین روسیه اشاره کرد که نقش مهمی در بازسازی شهرهای این جمهوری، بعد از جنگ چین ایفا نمود.

صرف نظر از مناسبات اقتصادی با کشور های حاشیه‌ی خلیج فارس، مسائل امنیتی و سیاسی تاثیر بسزایی در روابط روسیه و این کشورها دارد. یکی از بزرگترین نگرانی های امنیتی روسیه، ظهور افراط‌گرایی در آسیای مرکزی و قفقاز است. این دو ناحیه از دیرباز تحت نفوذ روس‌ها بوده اند و منافع بسیاری را برای مسکو تامین می‌نمایند. فعالیت های بنیادگرایانه در این دو منطقه، چه به صورت آشکار یا پنهانی، توسط کشور های عربی خلیج فارس، به طُرُق مختلف حمایت می‌شوند. لزوم قطع حمایت این کشورها از تروریست های سوریه و عراق نیز یک مسئله‌ی امنیتی مشابه است که ضرورت تنظیم مناسبات امنیتی و سیاسی بین روسیه و کشور های حاشیه‌ی خلیج فارس را برای رهبران کرم‌لین محرز می نماید. البته این مسئله برای رهبران اتحادیه‌ی عرب و ایران، به عنوان یک کشور تعیین‌کننده در تحولات جنوب غرب آسیا، آسیای مرکزی و قفقاز کاملاً شفاف است که برای پیشبرد برنامه های خود در مناطق سه‌گانه‌ی فوق، باید منافع و خواسته های روسیه را نیز در محاسبات منطقه‌ای خود، در نظر بگیرند چرا که جایگاه و نفوذ روس‌ها در سه ناحیه‌ی مذکور، غیر قابل انکار است.

● نتیجه گیری:

فدراسیون روسیه برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایالات متحده‌ی آمریکا از جنوب غرب آسیا به سمت مناطق تحت نفوذ روسیه و برای احیای اقتدار و اعتبار شوروی، به حضور فعال در خلیج فارس و همکاری های درازمدت در عرصه های مختلف با دولت های پیرامون خلیج فارس نیاز دارد. برقراری چنین تعاملاتی از چهار نظر برای روسیه اهمیت دارد:

۱. تلاش برای شکستن انزوای بین‌المللی
۲. بازگرداندن اقتدار و نفوذ تعیین‌کننده‌ی زمان شوروی سابق در منطقه
۳. زمینه‌سازی برای جذب متحدان تازه
۴. زیرسوال بردن اعتبار آمریکا به عنوان تنها ضامن امنیت دولت های منطقه.

در کل، می شود اظهار داشت که روسیه به نیت «جذب سرمایه، کنترل قیمت انرژی، حفظ و جذب بازار های گسترده برای صادرات غذا و اسلحه، تقویت همگرایی های سیاسی، تامین امنیت مناطق تحت نفوذ خود و تقابل با ایالات متحده» روابط گسترده‌ای را به کشور های حاشیه‌ی خلیج فارس شکل داده است که در سایه‌ی تحولات آینده در منطقه و جهان، موفقیت یا عدم موفقیت رهبران کرم‌لین را در محقق ساختن اهداف خود، آشکار خواهد نمود.

● منابع:

1. ALQEDRA, A. Russian Foreign Policy Towards the GCC. Uluslararası Kriz ve Siyaset Araştırmaları Dergisi, 6(1), 40-72.
2. Sim, L. C., & Fulton, J. (2022). 11 External powers and the UAE. Facets of Security in the United Arab Emirates.
3. Abbas, M., Ahmed, A., & Abbasi, S. N. (2022). Geostrategic Significance Of Gwadar Port For Afghanistan, Central Asian Republics (Cars), Persian Gulf: Challenges And Impediments. Webology , 19(3), 831_840.

4. Godzimirski, J. M. (2022). Energy, climate change and security: The Russian strategic conundrum. *Journal of Eurasian Studies*, 13(1), 16-31.
5. Galeeva, D. (2022, August 1). Playing a Strong Hand in an Energy Crisis: The Role of the Gulf States in Boosting European Energy Security. Retrieved from <https://www.kfcris.com/pdf/51383622f56d49d7398a93d07e4d7556630e00f3179aa.pdf>
6. Bidi, L. (2022). Russia Assertive Return to the Middle East. Retrieved from <https://www.asjp.cerist.dz/en/downArticle/435/7/1/190027>
7. Arman, N. M., & Gürsoy, B. (2022). Challenges in the regional energy complex of Russia, Ukraine, Turkey, and the European Union. *Int. J. Humanit. Soc. Dev. Res*, 6(1), 7-21.
8. Heigermoser, M., Jaghdani, T. J., Götz, L. (2022). *Russia's Role in the Contemporary International Agri-Food Trade System*. Cham, Switzerland: Palgrave Macmillan.
9. Weiss, A. & Alexander-Greene, J., 2022. What's Driving Russia's Opportunistic Inroads With Saudi Arabia and the Gulf Arabs. Retrieved from: <https://policycommons.net/artifacts/2680655/whats-driving-russias-opportunistic-inroads-with-saudi-arabia-and-the-gulf-arabs/3704108/>

● گردآورنده:

محمد مهدی عمادی مقدم

کارشناسی ارشد روابط بین الملل

دانشگاه اصفهان

Mehdimiremadi77@gmail.com



رویکرد های استراتژی پدیدار شناسی مبتنی بر دیدگاه های هوسرل و هایدگر

«توصیفی و تفسیری»

● چکیده:

روش پدیدار شناسی که از جمله روش های کیفی تحقیق می باشد بیشتر در قلمرو فلسفه از ان بحث به میان آمده است. البته در طی سالیان اخیر پیشرفت های چشمگیر و استفاده فراوان در علوم مختلف از قبیل پرستاری، مدیریت، روانشناسی، جامعه شناسی و... داشته است. به طور کلی پدیدار شناسی به دنبال دستیابی به ذات یک پدیده یا تجارب زیسته شرکت کنندگان در یک تحقیق می باشد. پدیدار شناسی از جمله روش هایی است که در کشور ما انقدری که باید مورد توجه قرار گرفته نشده است و مقالات محدودی در این حوزه نوشته شده است همچنین این موضوع که محقق در هنگام به کارگیری استراتژی تحقیق پدیدار شناسی از کدام روش توصیفی و تفسیری استفاده کند بسیار حائز اهمیت است که تا به امروز پژوهشی در این مورد انجام نشده است. با توجه به خلا موجود، در مقاله حاضر به چگونگی انتخاب رویکرد توصیفی و تفسیری، روش تحلیل داده ها، روش انجام مصاحبه و جمع اوری داده ها، که البته به طور مبسوط در مورد دو رویکرد اصلی یعنی هوسرلی و هایدگری و چرایی انتخاب هر کدام از آنها می باشد، بحث شده است. در این مطالعه منابع و مطالعات انجام شده به زبان فارسی و انگلیسی از پایگاه های اطلاعاتی Google Scholar و SID و ISI در بازه زمانی ۱۹۸۲ تا ۲۰۱۹ مورد بررسی قرار گرفت که تعداد ۲۶ منبع از آن در مقاله حاضر ارائه شده است. این منابع شامل مطالعات کیفی، کتب و خلاصه مقالات هستند. نتایج تحقیق نشان می دهد که مطالعاتی که به دنبال شباهت های تجارب زیسته، الگوهای جهانی و توصیفی از پدیده هستند بهتر است از روش هوسرل استفاده کنند و همچنین برای مطالعاتی که به دنبال تفاوت های تجارب زیسته، بستر مند بودن تجارب و منحصربه فرد آن می باشند، بهتر است از روش هایدگر استفاده کنند.

● کلید واژه ها:

پدیدار شناسی، تحلیل پدیدار شناسی، رویکرد های پدیدار شناسی، پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری

● مقدمه:

پدیدار شناسی رویکردی است که هم به عنوان یک دستگاه فلسفی و هم به مثابه یک روش شناسی مستقل در علوم انسانی و اجتماعی شناخته می شود. این رویکرد در اصل، چون واکنشی علیه کاربرد روش های علوم طبیعی (مخصوصاً از سوی مخالفان اثبات گرایان در روان شناسی و علوم اجتماعی) آغاز شد. طبق این رهیافت ضد اثباتی، روش های علوم طبیعی با تاکید بر تبیین رفتار انسان بر حسب علل درونی یا بیرونی، در بهترین حالت، نمود پدیده ها را در عرصه آگاهی ما مخدوش کرده و در بدترین حالت از درک آنها ناتوان هستند. به عبارتی پدیدار شناسی همزمان فلسفه و روشی است که به بررسی ماهیت یا ذات پدیده ها می پردازد.

در مقاله حقیقت چیست به صراحت شعار اصلی پدیدار شناسی را به این اعلام میکند که هستی، خود را در اشیا پنهان می کند و باید به ظهور برسد. به گفته پالمر ذهن در پدیدار معنایی نمی افکند، بلکه آنچه به ظهور می رسد تجلی هستی شناختی خود شی است.

در نتیجه پدیدار شناسی به معنای رخصت دادن به ظاهر اشیاست در مقام آنچه آنان هستند، بی آنکه مقولات خود ما به آنان تحمیل شود.

میتوان گفت که اصل اساسی و زیر بنای پدیدار شناسی مشاهده محض است. مشاهده محض عبارت است از حذف تمامی پیش فرض ها و موانعی که خود را به صورت تحکمی بر ذهن تحمیل میکند. ذهن دارای قابلیت است که هر آنچه از آن بگذرد رنگ خود را به دریافت ها و انطباعات حسی سرایت می دهد. از دیدگاه هوسرل ذهن و عین بر روی هم تاثیر متقابل دارد و انسان مسائل ذهنی و ساختار ذهن خویش را بر دریافت ها و ادراکات خویش حمل می کند. هوسرل معتقد است که ذهنیت انسان (سوژه استعلایی) با ساز و کار مخصوص خویش بر دریافت های خود از پدیدار ها تاثیر می گذارد. از نظر هوسرل خود استعلایی (transcendental ego) به جهان، شکل و معنا می بخشد. با این وجود، وی معتقد است که برای دریافتی یک دست از حقیقت و ماهیت امور، باید ذهن را از پیش فرض ها، هرچند به طور نسبی زدود و پاک کرد. مارتین هایدگر که پدیدار شناس و شاگرد هوسرل بود، معتقد است توصیف پدیدار شناسانه جهان به معنای مشخص کردن هستی راستین موجودات است که به صورتی عینی و بیرونی در جهان حاضرند.

دائرة المعارف پدیدار شناسی هفت نوع پدیدار شناسی را معرفی میکند:

- ۱- پدیدار شناسی توصیفی که نحوه تشکیل اشیا در آگاهی خالص می باشد و تنظیمات سوالات مربوط به هرگونه رابطه پدیده با جهانی که در آن زندگی می کند کنار بگذارد.
 - ۲- پدیدار شناسی طبیعت گرا که مشخص می کند چطور آگاهی، اشیا را در جهان طبیعی می سازد، فرض بر این است که آگاهی، بخشی از طبیعت است.
 - ۳- پدیدار شناسی اگزیستانسیال که با وجود عینی انسان درگیر است و در برگیرنده انتخاب و عمل های آزادانه در زندگی است.
 - ۴- پدیدار شناسی مولد تاریخ ساز که که ملاحظه می کند چطور معنا، همانطور که در تجربه انسان یافت می شود در زمینه تاریخی تجربه جمعی انسان در طی یک دوره زمانی تولید می شود.
 - ۵- پدیدار شناسی ژنتیکی که پیدایش معانی اشیا با تجربه های فردی انسان را ملاحظه می کند.
 - ۶- پدیدار شناسی هرمنوتیکی (تفسیری) که تفسیر ساختار یک تجربه را بررسی می کند و ملاحظه می کند چطور اشیا توسط افرادی که این تجربه را داشته و توسط افرادی که آنها را بررسی می کنند شناخته می شود.
 - ۷- پدیدار شناسی واقع گرایانه که مربوط به ساختار های آگاهی و قصد و نیت است، با فرض اینکه آن ها در جهانی رخ می دهند که تا حد زیادی خارج از آگاهی است.
- اما دو رویکردی که به طور عمده در علوم مختلف استفاده می شود رویکرد های توصیفی و هرمنوتیکی (تفسیری) می باشد.

● پدیدار شناسی هوسرلی (توصیفی):

در نظر هوسرل پدیدار شناسی «علم توصیفی حوزه ادراک و افعال آنها است» یا توصیف چیزهای ظهور یافته در تجربه انسان و توصیف تجربه انسان از آنها تعریف می شود. او در این نظریه معتقد است در فرایند ادراک ما نباید بر مفاهیم تمرکز کنیم و بر جدایی فاعل شناسا (سوژه) از متعلق شناسایی (ابژه) صحنه بگذاریم، بلکه باید بگوییم که در فرایند ادراک باید به اشیا اجازه دهیم خودشان در ذهن ما حضور یابند تا هیچ واسطه ای در بین نباشد. در واقع شعار اصلی او در پدیدار شناسی «بازگشت به خود اشیا» است تا از این طریق دخالت مفهوم های واسطه و هر سازه و پیش فرض متافیزیکی در مورد اشیا را کنار نهد تا تمرکز اصلی در فرایند شناخت بر چیزی از اشیا باشد که توسط خودشان در تجربه ما حاضر می شوند. چرا که این دریافت ها از طریق علم حصولی نیستند، بلکه از جنس علم حضوری اند و به همین دلیل به دور از شک و شبهه ای قابل درک و توضیح هستند. او معتقد است آنچه ذات اشیاست، همان ماهیت آنهاست که می تواند بدون هیچ واسطه ای توسط خود اشیا نزد ما حاضر شود و خود را بر ما ظاهر سازد.

با تغییری که هوسرل در ماهیت پدیدار ایجاد کرد و آن را از جنس مفهوم به جنس حضور تبدیل کرد، سامانه بحث تغییر یافت و به زعم او از اساس «حضور» به جنس مفهوم، مشکل تطابق ذهن و عین حل شد؛ زیرا در این نظر به عقیده او خود اشیا هستند که نزد فاعل شناسا حاضر می شوند و نه مفهومی غیر از آنها.

او معتقد بود با این نظریه، یعنی با قائل شدن به اینکه در فرایند شناخت ما به خود اشیا اجازه میدهیم که خودشان را نزد ما (نزد ذهن یا آگاهی فاعل شناسا) حاضر کنند، چون دیگر واسطه ای در کار نیست، پس اساساً مسئله تطابق بین عین و ذهن حل شده است؛ زیرا در این صورت دیگر تفکیکی بین فاعل شناسا و متعلق شناسایی وجود ندارد تا بحث مطابقت مجال طرح پیدا کند؛ بلکه یک نوع اتحادی بین آنها برقرار است و این خود متعلق شناسایی است که نزد مدرک حاضر است و نه واسطه هایی به نام مفهوم. دلیل این سخن او نیز آن است که او معتقد است ذات اشیا همان ماهیتشان است؛ لذا چون خود این ماهیت در فرایند شناسایی توسط فاعل شناسا شهود میشود، دیگر واسطه هایی وجود ندارد و شناخت، دقیق و درست است.

البته همانطور که مشاهده می شود این اندیشه هوسرل شناخت را کاملاً خود بنیاد می کند و انسان را محور اصلی قرار می دهد. امتداد این تفکر نهایتاً به محوریت تام انسان منجر خواهد شد.

ما قطعاً شناختی به ذات و واقع اشیا نداریم و تنها با پدیدارهای ظاهر در آگاهی خود محسوسیم. او در ادامه افکارش به این نقطه می رسد که به دلیل اینکه سر و کار ما تنها با نمودهایی از آن موجودات است که برای ما حاصل می شود، فعلاً از واقعیت نفس الامری این موجودها صرف نظر می کنیم.

از این رو سوال «این چیست؟» که ناظر به ماهیت یا ذات شی است به سوال «این به چه معناست» برمی گردد که مخاطب آن نیز همان آگاهی است. زیرا ماهیت شی «معنای شی است که توسط ذهن ادراک یا خلق می شود». همچنین ما از طریق تجربه حسی به شهود ماهیت اشیا نائل می شویم و شهود ماهیت نیز تعیین کننده معنای آن شی است.

پدیدارشناسی هوسرل نه اصاله الماهوی است و نه اصاله الوجودی، بلکه اصاله الظهوری که همان اصاله المعنایی است می باشد. هوسرل معنا را همان ماهیت می داند، اینکه به جای ماهیت تمرکز او را به سمت معنا می دانیم، از این جهت است که پدیدارشناسی او به جای اینکه تامل در عالم ایستای ماهیت ابدی باشد، میخواهد تحلیل پویایی و دینامیک ذهن باشد که معنای اشیای عالم را به آنها می دهد.

دیدگاه اصلی هوسرل این بود که آگاهی شرایط همه تجربه بشری است. او به دنبال توضیح این بود که چطور برای رسیدن به آگاهی ناب بر سوگیری های شخصی غلبه کند. در تحقیقات منطقی، هوسرل پدیدارشناسی را به عنوان علم آگاهی از ذات اشیا و مفهوم تجربه زیسته از دیدگاه اول شخص تعریف کرده است. هوسرل در آخرین کارهایش، یک ذهنیت ماورایی ایده ال ارائه می دهد. یک وضعیت آگاهی که محقق در آن قادر است کلیه تجربه های حقیقی خود را کنار گذاشته و پدیده را به صورت خالص تعریف کند. بر اساس نظر هوسرل ذهنیت ماورایی با اپوخه مهیا می شود.

● مراحل روش هوسرل:

اولین مرحله و مهمترین مفهوم روش هوسرلی مفهوم اپوخه است. محقق باید نقطه شروع خود را رها کند. باید قبول کند در این مرحله، شناخت از امر متعالی ناممکن است و تظاهر به دانستن، پیشداوری صرف است. هوسرل در ادامه فراتر می رود و هرگونه تلاش برای اثبات جوهر متعالی و متافیزیکی اشیا را امری بی معنی و پوچ می داند. مرحله دوم در روش پدیدارشناسی مرحله ایدئیسون است که مرحله ذات بخشی یا ماهیت بخشی گفته می شود. در واقع پدیدارشناسی از مرحله پدیداری محض دوباره به مرحله ذاتی بر می گردد و در صدد آن بر می آید تا با ذات بخشی به پدیدارها و خلق مفاهیم کلی، زمینه را برای خلق علوم فراهم نماید.

در مرحله سوم، بعد از آنکه پدیدارها را معنا دار کردیم و مفاهیم کلی ساخته شد، این مساله مطرح می شود که این علوم صوری یا ماهوی چگونه از طریق آگاهی بنیاد پیدا می کنند. در واقع در این مرحله، مساله امر آگاهی مطرح می گردد. از سوی دیگر دستیابی به عینیت توصیفات نیز در این مرحله انجام می گیرد. عینیت یافتن این آگاهی برای هوسرل تنها در چارچوب روابط بین الازدهانی یا درون ذهنیت سوژه های آگاه و بر اساس روش همدلی صورت می گیرد.

می توان گفت هوسرل با طرح سه مرحله ای پدیدارشناسی: تعلیق داوری، تقلیل و همدلی در پی دسترسی به عینیت و تبدیل پدیدارشناسی به علم ذوات بود.

● پدیدار شناسی هرمنوتیک-هایدگر (تفسیری):

مارتین هایدگر که از شاگردان هوسرل بود، پدیدار شناسی با روش خودش را توسعه داده که از نظر موضوع و روش با شیوه هوسرل متفاوت بوده و آن را پدیدار شناسی هرمنوتیک یا پدیدار شناسی تفسیری نامیده است. هایدگر از سویی پدیدار شناسی هوسرل را به عنوان تنها روشی که می توان از طریق آن به درک هستی نائل شد، اخذ کرد و گفت که از پدیدار شناسی هوسرل «دیدن به روش پدیدار شناسی» و «نگاه پدیدار شناسی» را فراگرفته است. «نگاه پدیدار شناختی» و «روش پدیدار شناسی» و از سوی دیگر مباحث مطرح شده در پدیدار شناسی هوسرل را به نقد کشید و بیان نمود که این پدیدار شناسی نتوانسته است اقتضائات اصلی شعار خود را، تأمین کند؛ زیرا شعار اصلی پدیدار شناسی فراهم کردن «بازگشت به خود اشیا» از این امکان برای اشیاست که آنها بتوانند بدون هیچ واسطه ای خودشان را به انسان نشان دهند، آن هم درست به همان روشی که در آن، خود را از طریق خود به نمایش می گذارند. اما هوسرل گمان می کرد که خود اشیا همان ماهیت آنان است و همین است که در پدیدار شناسی بدون هیچ واسطه ای خود را به انسان مینمایاند؛ در صورتی که به عقیده هایدگر خود اشیا وجود آنهاست و نه ماهیتشان. بر این اساس هایدگر این شعار اصلی را از پدیدار شناسی هوسرل گرفت ولی هویت آن را از هویتی ماهیت شناختی به هویتی وجود شناختی تغییر داد.

هایدگر پیشنهاد می کند که افراد همیشه پیش تر در یک جهان احاطه شده هستند، به این معنی که همه در یک فرهنگ وجود دارند و از نظر تاریخی دارای شرایطی هستند که نمی توانند از آن خارج شوند. وجود همیشه در پس زمینه ای قرار می گیرد بنا بر این تجربه را بستر مند می کند. با این تفاسیر فرهنگ و سنت های افراد بر فهم آنان بر یک تجربه اثر می گذارد. هایدگر با این ایده در چالش بود که ما هرگز نمی توانیم از پیش فرض های خود خلاص شویم. با این استدلال که تفسیر هرگز پیش فرضی بر درک ما از چیزی نمی باشد. روش تفسیری هایدگر، امکان انعکاس کاملاً جدا شده را رد میکند و بنابراین با ایده در پرانتز گذاری هوسرل که پیش فرض های قبلی ذهنی را در نظر نمی گرفت اختلاف دارد. به طور کلی روش تفسیری هایدگر شامل مفروضات زیر است:

یکی از مفروضات اصلی هایدگر این بود که رابطه فرد با زندگی او باید محور اصلی پدیدار شناسی باشد. واژه بودن در جهان که توسط هایدگر تأکید میشد بر این موضوع دلالت داشت که انسان ها نمی توانند خود را از جهان جدا کنند.

یک مفهوم مهم دیگر در روش تفسیری آزادی است. هایدگر ادعا می کند انسان در دنیای خود احاطه شده است به این معنی که تجارب ذهنی با فرهنگ و اجتماع و بستر سیاسی پیوندی ناگسستنی دارند. آزادی در حقیقت یک مفهوم پدیدار شناسی وجودی است به این معنا که انسان ها آزاد هستند که هر انتخابی داشته باشند، اما این آزادی مطلق نیست، بلکه این آزادی توسط شرایط زندگی روز انسان ها احاطه شده است.

یکی دیگر از مفروضات روش تفسیری این است که پیش فرض ها و دانش قبلی محقق در تحقیق ارزشمند هستند. در حقیقت به تحقیق معنا می بخشد. همانطور که هایدگر بیان کرده این غیر ممکن است که محقق از پیش فرض های ذهن خود به طور کامل جدا شود.

دانش قبلی محقق در ادبیات پژوهش چیزی است که به فهم محقق در مساله ای که در حال تحقیق است کمک می کند. این دانش محقق است که منجر به ایده های خاصی برای ادامه تحقیق می شود. بنابر این دانش محقق هم مفید و هم مورد تأکید در پدیدار شناسی می باشد.

هایدگر فرض می کرد که پیش ساخته ذهنی، با چگونگی فهم جهان و نحوه تفسیر آن در ارتباط است. بر اساس تفکر هایدگر، فرایند تفسیری به صورت دورانی است. حرکت به جلو و عقب بین کل و جز، بین پیش ساخته های فهم محقق و آنچه که در خلال تحقیق درک کرده است. هدف از تحقیق هرمنوتیکی این است که معانی شرکت کنندگان را از ترکیب درک محقق از پدیده، اطلاعات تولید شده توسط شرکت کنندگان و داده های به دست آمده از منابع دیگر مربوطه به دست آورد.

بنر مفروضات روش هرمنوتیکی هایدگر (تفسیری) را در موارد زیر خلاصه کرده است:

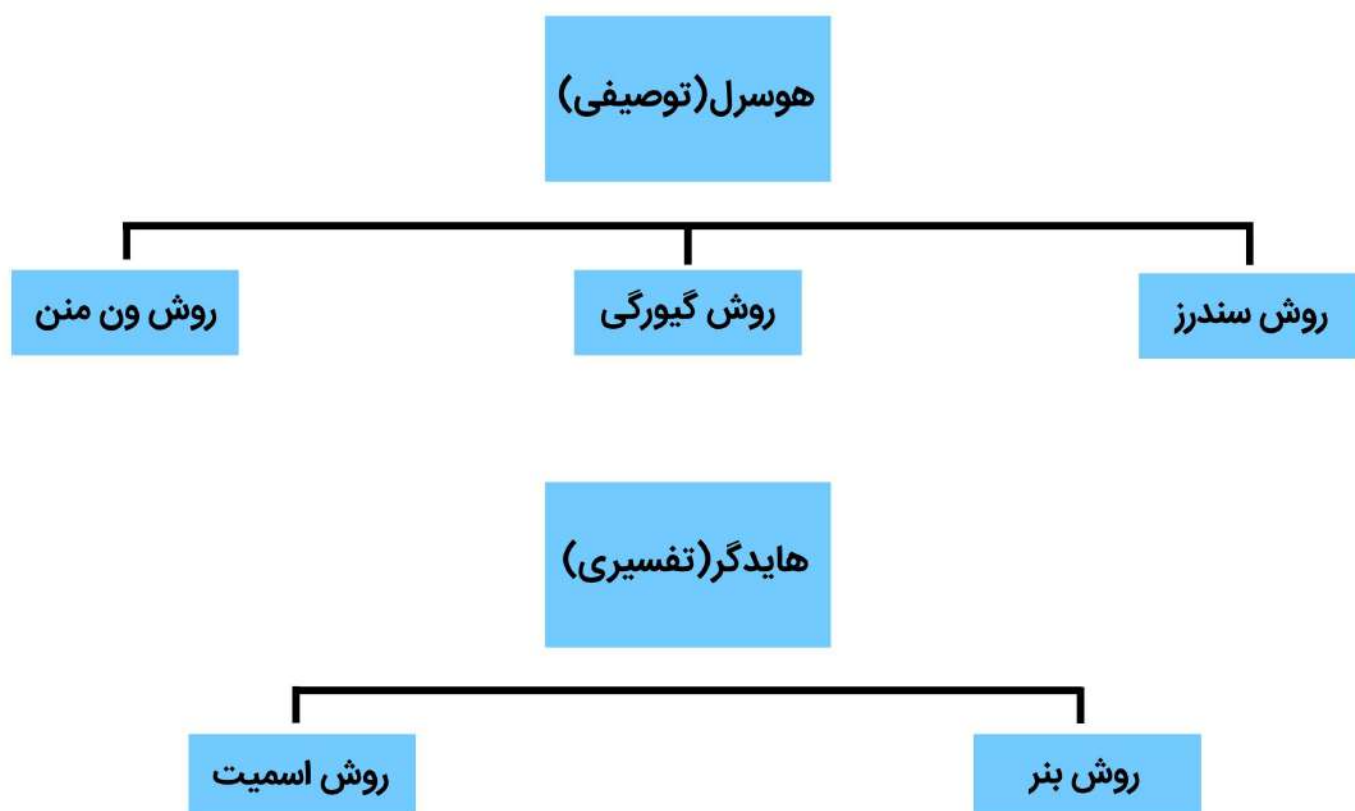
- ۱- انسان ها موجوداتی گفتمانی-اجتماعی هستند.
- ۲- فهم همیشه قبل از ما بوده، در شیوه های مشترک پیشینه جامعه بشر، در فرهنگ، زبان و اقدامات آنها و در معانی بین الاذهانی و عامه ما.

- ۳- ما همیشه در یک حلقه تفاهم هرمنوتیکی آماده هستیم.
 - ۴- تفسیر، پیش فرض مشترک بین فهم محقق و شرکت کننده است.
 - ۵- تفسیر در برگرنده مفسر و تفسیر شده در یک رابطه گفتگویی است.
- پدیدار شناسی هرمنوتیک بر اساس فهم و اعتقاد پیش ساخته محقق و شرکت کننده شکل میگیرد و در این فرایند تعامل و تفسیر فهم از پدیده به طور همزمان به وجود می آید.

● انواع دیگر پدیدار شناسی:

در این قسمت به طور خلاصه به انواع دیگری شامل ۵ روش از روش های پدیدار شناسی اشاره شده است. روش سندرز، گیورگی، ون منن، بئر و اسمیت. که سه روش اول در زیر مجموعه روش هوسرل قرار می گیرند و روش بئر و اسمیت در بستر روش های دیگر است.

دسته بندی برخی از روش های پدیدار شناسی:



● پدیدار شناسی توصیفی و تفسیری:

مفروضات هستی شناسانه و معرفت شناسانه محقق پدیدار شناسی مشخص می کند که از چه روش در پدیدار شناسی استفاده کنید. بر این اساس محقق تصمیم می گیرد که آیا مفروضات به دیدگاه هوسرل نزدیک تر است یا هایدگر یا ترکیبی از آنها.

با وجود نزدیکی بنیان های فلسفی محقق، سوال های تحقیق و اهداف تحقیق نیز مشخص میکند که از کدام روش استفاده شود. این یک موضوع نامحسوس، اما مهم در انتخاب روش پدیدار شناسی است. اگر محقق به دنبال توصیف یک تجربه به صورت عمومی است، روش توصیفی مناسب می باشد.

اگر یک محقق به دنبال این است که شباهت های تجربیات افراد را در یک زمینه خاص بیان کند، روش تفسیری انتخاب مناسبی است.

● مصاحبه در پدیدارشناسی:

واژه مصاحبه مشتمل بر طیف وسیعی از شیوه های اجرا است. از طرفی مصاحبه ها به ساختار مشخص و سوال های از پیش تعیین شده و پاسخ های معمولاً بسته وجود دارد و از طرفی دیگر مصاحبه های انسان شناختی بدون ساختار، به صورت باز وجود دارد.

مصاحبه معمولاً گفتگویی است بین دو نفر. در این گفتگو، یک طرف (مصاحبه گر) برای دستیابی به اهداف خاص، در صدد یافتن پاسخ هایی از طرف دیگر (مصاحبه شونده) است. منظور از مصاحبه هر چه باشد و صرف نظر از میزان حساسیت و اهمیت یا شخص محور بودن آن، رابطه مصاحبه گر و مصاحبه شونده، رابطه ای مبتنی بر کنترل است. کنترل به معنای مدیریت برای مصاحبه ماهرانه، امری بنیادی است. هدف مصاحبه شکل و سبک آن را تعیین میکند. تفاوت اصلی مصاحبه در میزان ساختار مندی مصاحبه و حدی است که مصاحبه شونده تا آن میزان مجاز به هدایت محتوای مصاحبه است.

لاس و همکاران سه نوع متعارف از مصاحبه را معرفی کرده اند:

مصاحبه ساخت یافته: برای زمانی مفید است که سوال ها بسیار دقیق یا سوال های کمی شده مورد نیاز است. مصاحبه نیمه-ساخت یافته: برای زمانی مفید است که برخی اطلاعات کمی و مقداری اطلاعات کیفی مورد نیاز است.

مصاحبه عمیق -ساخت نیافته: برای زمانی مفید است که تمرکز تحقیق بر موضوعاتی جدید، حساس و عمیق است. در مصاحبه پدیدار شناسی، محققین معمولاً از مصاحبه های عمیق -ساخت نیافته استفاده می کنند. زیرا وظیفه آنها ایجاد کشف و پاسخ های شرکت کنندگان است. هدف ترغیب شرکت کننده به بازسازی تجربه اش در درون موضوع تحت مطالعه است.

در پدیدار شناسی مرلپونتی آنچه به عنوان مساله اصلی تلقی می شود، تشریح تا حد ممکن دقیق و کامل پدیده های اجتماعی زیسته شده است. در این رویکرد تشریح از تبیین و تحلیل مهم تر است. در این جا هدف، شناخت ذات های پدیده ها با حرکت از تشریح پدیده های جداگانه به سمت جست و جوی ذات مشترک بین آنها است.

● رویکرد سه گانه به مصاحبه پدیدارشناسی:

شاید متمایز ترین ویژگی این مدل مصاحبه پدیدار شناسی عمیق این باشد که این مدل، شامل مجموعه ای از مصاحبه های جداگانه است. رفتار افراد هنگامی معنادار است و قابل درک می شود که در زمینه زندگی آن ها و زندگی افرادی قرار داده شود که در کنار آن ها هستند. بدون زمینه، احتمال کمی برای اکتشاف معنای یک تجربه وجود دارد. مصاحبه کنندگانی که پیشنهاد میکنند که موضوع خود را با تنظیم ملاقاتی در یک جلسه با یک مصاحبه شونده که او را قبلاً ندیده اند اکتشاف کنند، بر لایه نازکی از متن گام بر می دارند. دولبیر و شامن سری سه گانه ای برای مصاحبه را طراحی کردند که ویژگی رویکرد پدیدار شناسی در آن مشخص است و این امکان را برای مصاحبه کننده و شرکت کننده فراهم میکند که به عمق تجربه وارد شود و آن را در بستر خود قرار دهند. مصاحبه اول، بستر تجربه شرکت کنندگان را ایجاد می کند، مصاحبه دوم، به شرکت کنندگان اجازه میدهد تا جزئیات تجربه خود در زمینه وقوع را بازسازی کنند، مصاحبه سوم، شرکت کنندگان را تشویق می کند که معنایی را که تجربه شان برای آن ها دارد، بازتاب دهند.

— مصاحبه اول: تمرکز بر تاریخچه زندگی

در مصاحبه اول وظیفه مصاحبه کننده، قرار دادن تجربه شرکت کننده در زمینه است، که این کار را با سوال پرسیدن تا حد ممکن، در مورد موضوع، تا زمان حاضر انجام میدهد.

در تحقیق سیدمن در دانشگاه ماساچوست درباره تجربه مربیان و معلمان در مدرسه و درباره گذشته آنان و چه شد که آنان به مربی گری و معلمی رسیدند در طول ۹۰ دقیقه پرسیده شد. از آنان خواسته شده بود تجارب اولیه خود در خانواده، مدرسه و در میان دوستان و در محله زندگی بازسازی کنند. به دلیل اینکه موضوع بحث درباره معلم و مربی شدن شرکت کنندگان بود، تمرکز بر روی تجارب گذشته شرکت کنندگان و بررسی درباره هر تجربه ای که تاثیر در مربی و معلم شدن شرکت کنندگان بوده است و هر تجربه ای که به مربی شدن آنها کمک کرده است.

— مصاحبه دوم: تشریح جزئیات تجربه

هدف مصاحبه دوم، تمرکز بر جزئیات واقعی تجربه زندگی کنونی شرکت کنندگان، در حوزه موضوع مورد مطالعه است. از آنها خواسته می شود تا این جزئیات را بازسازی کنند. به طور مثال در تحقیقی که در مرحله اول آورده شده در بخش دوم تمرکز بر جزئیات واقعی تجربه زندگی مربیان می باشد. بنابراین از آنان خواسته شد که جزئیات را بازسازی کنند. از آن ها خواسته شد که پاسخ دهند در شغل خود واقعا چه کاری انجام می دهند. در اینجا هدف اخذ نظراتشان نیست، بلکه جزئیات تجربه هایی از آنها مورد نظر قرار گرفت که ممکن است نظرات آنان بر اساس آن به وجود آمده باشد. به طور مثال از آنان پرسیده شد که ارتباطشان با دیگران همکاران، شاگردان و... را شرح دهند. یا به مدلی دیگر از آن ها خواسته شد که یک روز خود را از زمانی که از خواب بیدار می شوند و شروع به کار می کنند را توصیف کنند. مثل از تجربه روزانه آن ها در تدریس.

— مصاحبه سوم: انعکاس معنا

در بخش سوم مصاحبه از شرکت کنندگان خواسته می شود تا معنای تجربه خود را بازتاب دهند. سوال پیرامون معنا، به عنوان رضایت یا پاداش نیست، هرچند این قبیل مسائل ممکن است نقشی را در تفکر شرکت کنندگان ایفا کند. در عوض به ارتباطات فکری و عاطفی بین کار و زندگی شرکت کنندگان پرداخته شده است. با توجه به مثال قبل پرسیده میشود که شما درباره قبل از مربی شدن صحبت کردید، شما مربیگری را در زندگی خود چگونه درمی یابید؟ این موضوع باعث می شود چه احساسی به شما دست بدهد؟ این سوال ممکن است نوعی جهت گیری برای آینده پیدا کند، برای مثال: با توجه به چیزی که در مصاحبه گفتید، به نظر خودتان در آینده به کجا خواهید رسید؟ ایجاد حس یا ایجاد معنا، به این نیاز داشت که شرکت کنندگان، به نحوه تعامل در زندگی شان برای رساندن آنها به موقعیت کنونی شان، نظری بیافکنند. همچنین نیازمند آن بود تا آنها به تجربه کنونی شان به صورت جزئی و در درون زمینه ای که اتفاق رخ می دهد، بنگرند. ترکیب اکتشاف گذشته برای روشن ساختن وقایعی که منجر به این شده است که شرکت کنندگان در جایی که اکنون هستند باشند و توصیف جزئیات واقعی تجربه کنونی آن ها، شرایط بازتاب اموری که اکنون در زندگی شان انجام میدهند را به وجود می آورد. بخش سوم مصاحبه، تنها در صورتی میتواند موثر باشد که پایه آن در دو بخش نخست مصاحبه به درستی بنا نهاده شده باشد. اگر چه در بخش سوم مصاحبه است که مصاحبه کننده بر درک شرکت کنندگان از تجربه خود متمرکز می شود، اما در هر سه بخش از مصاحبه شرکت کنندگان در حال ساختن معنا هستند. فرایند واقعی قرار دادن تجربه در داخل زبان، فرایندی معنا ساز است. هنگامی که از شرکت کنندگان خواسته می شد، که داستان هایی را در مورد تجربه شان بگویند، آنان برخی جنبه های آن را با یک آغاز، یک میانه و یک پایان چهار چوب بندی می کردند و به موجب این کار، آن را معنا دار می کردند و فرقی نمی کرد که در بخش اول یا دوم یا سوم مصاحبه باشد. اما در بخش سوم مصاحبه، روی آن سوال در زمینه دو مصاحبه قبلی تمرکز شد و باعث شد که آن معنا، کانون توجه را ایجاد کند.

پایبندی به ساختار سه گانه مصاحبه مهم است. در هر مصاحبه، منطقی وجود دارد و از دست دادن کنترل آن ها، مساوی با از دست دادن قدرت آن منطق و بهره مندی از آن است. بنابراین، در فرایند انجام سه گانه مصاحبه، مصاحبه کننده باید تعادل را حفظ کند. به عبارتی بین فراهم کردن فضا به اندازه کافی برای شرکت کننده ها که داستان خود را بگویند و تمرکز کافی برای نگه داشتن ساختار مصاحبه. همچنین بهترین نتیجه مصاحبه زمانی است که پژوهشگر بین مصاحبه ها از ۳ روز تا یک هفته فاصله قرار دهد.

● تحلیل داده ها در پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری:

روش توصیفی

مراحل اجرا در پدیدار شناسی توصیفی به شرح زیر می باشد:

۱- در پرانتز گذاری

۲- تحلیل

۳- شهود

۴- توصیف

اگر چه این مراحل به عنوان اجزای متمایز تحلیل به حساب می آیند، اما در هر لحظه از تحقیق ترکیبی از در پرانتز گذاری، تحلیل داده ها، شهود و تفسیری برای درک واقعی پدیده تحت مطالعه نیاز است.

مرحله اول : در پرانتز گذاری
اپوخه عبارت است از حذف تمامی پیش فرضها حول یک پدیده؛ از قبیل فرهنگ، سنت، علم، تعاریف و مکاتب فلسفی و خلاصه، هرآنچه که فرصت مشاهده محض امور را از ما می گیرد. انسان امور را از خلال تجربه خود در می یابد و بر این اساس میتواند حقیقت امور را بر اساس فیلترهای ذهنی خویش تغییر دهد. کریستوفر پانزا در کتاب اگزستانسیالیسم نوشته است : شما جهان را با چشمهای فیزیکی خود نمی بینید؛ بلکه آن را از خلال تجربه های خویش در می یابید.

مرحله دوم : تحلیل داده ها
دومین مرحله از اجرای پدیدار شناسی توصیفی، مرحله تحلیل داده ها می باشد. یکی از روش هایی که در تحلیل داده های روش توصیفی استفاده می شود روش کولایزی می باشد. این روش در هفت مرحله اجرا می شود.
مرحله سوم : شهود

هوسرل را میتوان فیلسوفی دانست که در فلسفه پدیدارشناسانه خویش تأکید خاصی بر شهود و نقش آن در دستگاه معرفتی انسان دارد. از نظر وی شهود حالتی از آگاهی و معرفت است که محتوای درونی این آگاهی به طور مستقیم و بی واسطه ادراک می شود. شعار معروف او اپوخه و حذف پیش فرضها یعنی به امور اجازه داده شود که از جانب خویش روشن و ظاهر شوند، نه از خلال ذهنیت و فاعلیت سوژه. هر چند این امر بر اساس تفکرات مادی و تجربی صورت می گیرد اما با این حال در صورت اجرای این روند شاید بتوان گفت که نسبتا به حقیقت می تواند نزدیک باشد. هیچ فیلسوفی در غرب همانند هوسرل خود آگاهی را کشف نکرد. وی اغلب بر این نکته تأکید داشت که روش پدیدار شناسی، مبتنی بر شهود مستقیم است.

در راستای مفروضات هوسرل درباره اهمیت ذهن ماورایی (پذیرا بودن در برابر واقعیت تجربه دیگری) شهود در نهایت منجر به یک حس ذاتی می شود. باشد، شهود محقق، از طریق گوش دادن و توجه بیشتر و بیشتر داده ها تغذیه می شود. ممکن است مانند «زندگی در پوست شرکت کنندگان» باشد.

فرایند شهود منجر میشود که انگار محقق خودش شخصا تجربه شرکت کنندگان را تجربه کرده باشد. شهودی که با پرانتز گذاری به تعادل رسیده، از پیش گویی محقق در مورد مفاهیم در حال ظهور جلوگیری می کند.
این یک رقص بین شهود و پرانتز گذاری است که یک وظیفه شناختی همه کاره برای پدیدار شناسی توصیفی است.
مرحله چهارم : توصیف

نقطه پایانی پدیدار شناسی توصیفی ارائه یک مدل نظری است که نمایایی از ساختار های اساسی پدیده تحت مطالعه است می باشد.

در راستای سنت هوسرل، اگر ساختار واقعی پدیده مشخص شده باشد، هر شخصی که پدیده را تجربه کرده باشد قادر خواهد بود تا تجربه شخصی خود را از توصیف پیشنهادی ارائه دهد.

● روش های دیگر (تفسیری):

- بر اساس فرایند گام به گام تحلیل پدیدار شناسی هرمنوتیکی به شرح زیر می باشد:
 - ۱- خواندن مصاحبه ها برای به دست آوردن یک درک کلی
 - ۲- نوشتن خلاصه تفسیری و کدگذاری برای موضوعات در حال ظهور
 - ۳- تجزیه و تحلیل نوشته های انتخاب شده به عنوان گروهی برای مشخص کردن تم ها.
 - ۴- بازگشت به متن ها و شرکت کنندگان برای روشن کردن اختلاف نظر ها در تفسیر و نوشتن مجدد تحلیلی برای متن ها.
 - ۵- مقایسه برای شناسایی تضاد در متون و توصیف شیوه ها و معانی مشترک.
 - ۶- شناسایی الگوهایی که تم ها را به هم پیوند می دهد.
 - ۷- استخراج پاسخ و پیشنهادات در پیش نویس نهایی از تیم شرکت کننده و از کسانی که با محتوا و روش های مطالعه آشنا هستند.
- از طرفی دیگر محققینی که از تفاوت های ظریف لذت می برند، تفاوت ها را درک می کنند و به دنبال تجارب زیسته بستر مند و منحصر به فرد و همچنین تفسیری از پدیده می باشند، رویکرد تفسیری رویکرد مناسبی برای این دسته از محققین می باشد.

● تفاوت‌های روش توصیفی و تفسیری:

- روش توصیفی (هوسرل):
- ۱- تاکید بر توصیف ذات جهانی است.
- ۲- مشاهده یک شخص به عنوان نماینده ای از جهان که در آن زندگی می کند
- ۳- فرض اصلی این است که آگاهی همان چیزی است که انسان به اشتراک می گذارد.
- ۴- در نظر نگرفتن خوداندیشی و آگاهی و دانش قبلی به محقق کمک می کند به طور آزاد به توصیف پدیده پردازد.
- ۵- پایبندی به دقت علمی تثبیت شده به توصیف جهانی ذات و یا ساختار جهان شمول کمک می کند.
- ۶- در پرانتز گذاری (براکتینگ) کمک می کند که توصیف ها به دور از سوگیری باشد.
- ۷- تاریخی

- روش تفسیری (هایدگر)
- ۱- تاکید بر فهم پدیده در بستر است.
- ۲- مشاهده یک شخص به عنوان تفسیری از خود
- ۳- فرض اصلی این است که بستر فرهنگی، زبان و ... آن چیزی است که انسان به اشتراک می گذارد.
- ۴- به عنوان موجودی پیش بازتاب، محقق به صورت فعالانه به خلق تفسیر پدیده کمک می کند.
- ۵- نیاز است که معیار های بسترمند برای قابلیت اطمینان تفسیر های مشترک تعریف شود.
- ۶- فهم و همکاری مشترک محقق و شرکت کننده ها آن چیزی است که به تحقیق معنا می بخشد.
- ۷- غیر تاریخی

● گام های روش کولایزی:

- آشنایی: محقق خودش را با داده ها آشنا می کند، با به دفعات خواندن تمام موارد شرکت کننده ها
- شناسایی اظهارات مهم: محقق تمام اظهارات موجود در گزارش ها را که مربوط به پدیده مورد بررسی هستند، شناسایی می کند.
- تدوین معانی: محقق معانی مربوط به پدیده را که از بررسی های دقیق از اظهارات مهم است شناسایی می کند . محقق باید به طور انعکاسی پیش فرض های خود را پرانتز گذاری کند (اپوخه) تا از طریق تجربه به پدیده نزدیک بماند. (البته کولایزی به این نتیجه رسید که اپوخه کامل هیچ وقت ممکن نخواهد بود).
- دسته بندی تم ها: محقق معانی شناسایی شده را که در همه گزارش ها مشترک است در تم هایی قرار می دهد. مجددا در پرانتز گذاری فرضیات پیشین امری حیاتی است. به خصوص برای جلوگیری از هرگونه تاثیر احتمالی نظریه موجود
- ایجاد یک توصیف جامع: محقق شرح کامل و جامعی از پدیده می نویسد . شامل تمامی تم هایی که در مرحله چهارم به دست آمده.
- ایجاد ساختار اصلی: محقق شرح جامع را به صورت مختصر توصیف می کند، گزاره هایی غنی که دقیقاً همان جنبه هایی که برای ساختار پدیده ضروری به نظر می رسد .
- به دنبال تایید ساختار اصلی: محقق بیانیه ساختار اصلی را به همه شرکت کنندگان باز می گرداند تا بپرسد که آیا این تجربه آنها را نشان می دهد؟
- ممکن است محقق بازگردد و با توجه به این بازخورد، مراحل قبلی را در تجزیه و تحلیل اصلاح کند.

● نتیجه گیری:

انتخاب روش (توصیفی یا تفسیری)
کافمن و همکاران پیشنهاد داده اند که پدیدار شناسی توصیفی برای تحقیق هایی مفید است که هدف آن کشف جهانی یک پدیده است که پیش تر به صورت ناقص یا هرگز مفهوم سازی نشده است. پیشنهاد داده اند که پدیدار شناسی تفسیری به عنوان چارچوبی برای ویژگی های بسترمند از یک تجربه زیسته حاصل از ترکیبی معانی و همچنین تفاهمات بیان شده توسط محقق و شرکت کنندگان مفید است.
با توجه به اختلاف نظر های قابل توجه، محققین باید مفروضات فلسفی و روش شناختی هر دو روش را در نظر بگیرند. به عبارتی محققین نیاز به بررسی درباره مفروضات هستی شناسانه و معرفت شناسانه خود قبل از انتخاب رویکرد مناسب، دارند.
شاید بتوان اینچنین گفت که محققینی که به دنبال شباهت ها در تجارب زیسته بشر، الگوهای جهانی، و همچنین توصیفی از یک پدیده هستند، بیشتر مناسب یک ذهنیت و رویکرد توصیفی می باشد.
از طرفی دیگر محققینی که از تفاوت های ظریف لذت می برند، تفاوت ها را درک می کنند و به دنبال تجارب زیسته بسترمند و منحصر به فرد و همچنین تفسیری از پدیده می باشند، رویکرد تفسیری رویکرد مناسبی برای این دسته از محققین می باشد.

● منابع:

1. Colaizzi, P. F. (1978). Psychological research as the phenomenologist views it.
2. Diekelmann, N. L. (1993). Behavioral pedagogy: A Heideggerian hermeneutical analysis of the lived experiences of students and teachers in baccalaureate nursing education. In: SLACK Incorporated Thorofare, NJ.
3. Finlay, L. (2009). Debating phenomenological research methods. Phenomenology & Practice, vol. 3, núm. 1. In.
4. Geanellos, R. (2000). Exploring Ricoeur's hermeneutic theory of interpretation as a method of analysing research texts. Nursing inquiry, 7(2), 112-119.
5. Hanna, F. J. (1993). Rigorous intuition: Consciousness, being, and the phenomenological method. The Journal of Transpersonal Psychology, 25(2), 181.
6. Heidegger, M. (1996). Being and time: A translation of Sein und Zeit. SUNY press.
7. Husserl, E. (1970). Logical Investigations I & II, trans. JN Findlay. New York.
8. Husserl, E. (2012). Analyses concerning passive and active synthesis: Lectures on transcendental logic
9. Springer Science & Business Media.
- Joll, N. (2008). Charles Guignon, ed.: The Cambridge Companion to Heidegger. Philosophy in Review, 28(2), 114-118.

10. Koch, T. (1995). Interpretive approaches in nursing research: The influence of Husserl and Heidegger. *Journal of advanced nursing*, 21 (5), 827-836.
11. Orbanic, S. D. (1999). The Heideggerian view of person: A perspective conducive to the therapeutic encounter. *Archives of psychiatric nursing*, 13(3), 137-144.
12. Palmer, R. E. (1982). Hermeneutics. In *La philosophie contemporaine/ Contemporary philosophy* (pp. 453-505). Springer.
13. Panza, C., & Gale, G. (2008). *Existentialism for dummies*. John Wiley & Sons.
14. Plager, K. (1994). Hermeneutic phenomenology. *Interpretive phenomenology: Embodiment, caring, and ethics in health and illness*, 65-83.
15. Sarter, B. (1988). *Paths to knowledge: Innovative research methods for nursing* (Vol. 15). National League for Nursing Press.
16. Seidman, I. (2006). *Interviewing as qualitative research: A guide for researchers in education and the social sciences*. Teachers college press.
17. Swanson-Kauffman, K. (1986). Caring in the instance of unexpected early pregnancy loss. *Topics in clinical nursing*, 8(2), 37-46.
18. Wachterhauser, B. R., & Wachterhauser, B. (1994). *Hermeneutics and truth*. Northwestern University Press.
19. Wojnar, D. M., & Swanson, K. M. (2007). Phenomenology: an exploration. *Journal of holistic nursing*, 25(3), 172-180.
۲۰. اعرابی، بودلایی، & حسن. (۲۰۱۱). استراتژی تحقیق پدیدارشناسی. حوزه و دانشگاه روش شناسی علوم انسانی، ۱۷(۶۸)، ۳۱-۵۸.
۲۱. فیاضی. (۲۰۱۹). پدیدارشناسی؛ تنها روش هرمنوتیک فلسفی و نقد آن. قبسات، ۲۴(۹۳)، ۳۷-۶۵.
۲۲. محمدپور، احمد، روش تحقیق کیفی انتشارات لوگوس، سال ۱۳۹۷
۲۳. پیرحیاتی، ابوذر، پدیدار شناسی در مدیریت استراتژیک، دومین کنفرانس بین المللی در مدیریت، حسابداری، اقتصاد ۱۳۹۵
۲۴. دارتیگ، آندره؛ پدیدارشناسی چیست؛ ترجمه محمود نوالی؛ چ ۶، قم: انتشارات سمت ۱۳۹۱
۲۵. جمادی، سیاوش: زمینه و زمانه پدیدار شناسی : جستاری در زندگی و اندیشه های هوسرل و هایدگر: نشر ققنوس ۱۳۸۵
۲۶. بودلایی، حسن، روش تحقیق پدیدار شناسی، نشر اندیشه احسان، ۱۳۹۸

● گردآوردندگان:

مهدی ابراهیمی

استادیار گروه مدیریت بازرگانی، دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه علامه طباطبائی

محمد جلالی

دکتری مدیریت استراتژیک

دانشگاه علامه طباطبائی

Mohamad.jalali92@gmail.com



بررسی دلایل گرایش به سازمان شانگهای از سوی جمهوری اسلامی ایران

«تبیین فرصت‌های پیش‌رو»

● چکیده:

هدف از نوشتن این مقاله پاسخ به این سؤال است که دلایل جمهوری اسلامی ایران برای گرایش به سازمان همکاری شانگهای را تبیین نماییم. فرضیه ای که برای این پژوهش مورد استفاده قرار داده ایم این است که جمهوری اسلامی ایران درصدد است که با پیوستن به این سازمان، بتواند تحریم‌های اقتصادی غرب را خنثی و همچنین به دلایل موقعیت ژئوپلیتیکی و منابع غنی به قدرتی منطقه ای در سطح منطقه خاورمیانه تبدیل شود. جمع آوری اطلاعات در این پژوهش به صورت کتابخانه و اسنادی می باشد که ابتدا به توصیف داده و سپس به تجزیه و تحلیل آنها خواهیم پرداخت. در این پژوهش به این نتایج دست یافتیم که جمهوری اسلامی ایران با استفاده از نظریه منطقه گرایی و با سیاست نگاه به شرق به عنوان عضو دائم در سازمان شانگهای فرصت‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و غیره پیش روی آن قرار خواهد گرفت و می تواند با استفاده از این فرصت‌های پیش رو تحریم‌های اقتصادی آمریکا و متحدان اروپایی و عربی اش را خنثی و به عنوان قدرتی منطقه ای تبدیل و همچنین سدی محکم در برابر نفوذ تروریسم و جریان‌ات افراط گرای رادیکال به آسیای مرکزی قرار بگیرد. با عضویت دائمی بودن در این سازمان، به بازار بزرگ فروش محصولات دست پیدا می کند و تعاملات تجاری با دیگر کشورها افزایش قابل توجهی می یابد.

● واژگان کلیدی:

جمهوری اسلامی ایران، سازمان همکاری های شانگهای، خاورمیانه، تحریم های اقتصادی

● مقدمه:

می توان بیان داشت که یکی از ویژگی های فروپاشی نظام دوقطبی و بلوک های غرب و شرق یا همان دوران پس از جنگ سرد، شکل گیری همکاری های منطقه ای در قالب سازمان هایی برای رسیدن به منافع خودشان بود. از اهداف مهم سازمان های منطقه ای افزایش همگرایی های اقتصادی کشورهای درون سازمان در سطح منطقه بود. چه بسا از این جهت نیز برای رسیدن به منافع سیاسی، نظامی، امنیتی، اجتماعی و... نیز استفاده می کردند. از جمله سازمان های اقتصادی که پس از فروپاشی نظام دو قطبی در سطح منطقه اوراسیا ظهور نمود سازمان همکاری شانگهای ۵ در ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ بود که توسط ۵ کشور روسیه، چین، قرقیزستان، تاجیکستان و قزاقستان ابتدا با انعقاد موافقت نامه ای اعتماد ساز برای حل منازعات مرزی به وجود آمد. این سازمان در واقع جهت صلح و ثبات و تأمین امنیت در منطقه آسیا مرکزی و پیرامون آن، مقابله با مشکلات مشترکی مانند فقر گسترده، تجارت موادمخدر، مبارزه با جریانات اسلامی رادیکالی و تروریسم، افزایش تجارت منطقه ای، عدم وجود فضای مناسب جهت سرمایه گذاری و تجارت و...

که بعد از فروپاشی جنگ سرد در بین کشورهای بلوک شرق مورد توجه واقع گردید و برای توسعه خودشان دست به تشکیل سازمانی منطقه ای به نام سازمان همکاری شانگهای پنج زدند. در سال ۲۰۰۱ جیانگ زمین (رئیس جمهور وقت چین) ماهیت جدیدی را برای این همکاری های چندجانبه بیان کرد و از این پس نیز سازمان شانگهای ۵ را به سازمان همکاری شانگهای تغییر نام دادند و با پذیرش اعضاء جدید در سازمان موافقت نمودند که کشور ازبکستان، به عضویت سازمان درآمد و در اجلاس های بعدی سازمان نیز کشورهای هم مانند هندوستان، پاکستان، ایران، مغولستان، بلاروس، افغانستان به عنوان اعضاء ناظر سازمان پذیرفته شدند. در واقع سازمان شانگهای ۵ همانطور که بیان شد می توان سازمانی برای حل فصل مشکلات امنیتی، اقتصادی، سیاسی و... دانست که توسط کشورهای استقلال یافته شوروی سابق به وجودآمده بود. از این رو آمریکا و اتحادیه اروپا شکل گیری این سازمان را همواره سازمانی علیه منافع غرب و تهدیدی جدی علیه منافع آنان به شمار می آورند.

با این حال در اجلاس آستانه سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۶) جمهوری اسلامی ایران به عنوان عضو ناظر این سازمان پذیرفته شد و در سال بعدی نیز تقاضای خود را مبنی بر تبدیل شدن به عضو دائم در سازمان را ارائه کرد. بیان مسأله این پژوهش این است که دلایل گرایش جمهوری اسلامی برای تبدیل شدن به عضو دائم در سازمان همکاری های شانگهای کدامند؟ و چه عواملی باعث شد که جمهوری اسلامی با شعار نه شرقی و نه غربی (شعار اصلی انقلاب ۵۷) به این سازمان منطقه ای شرقی برای پیشبرد منافع ملی گرایش پیدا نماید؟

● سوال اصلی:

چه عواملی باعث گرایش جمهوری اسلامی ایران به سازمان همکاری شانگهای شده است؟

● فرضیه اصلی:

جمهوری اسلامی درصدد است که با پیوستن به این سازمان، بتواند تحریم های اقتصادی غرب را خنثی و همچنین به دلایل موقعیت ژئوپلیتیکی و منابع غنی که در اختیار دارد به قدرت منطقه ای در خاورمیانه تبدیل شود.

● روش شناسی:

روش گردآوری اطلاعات در تحقیق حاضر به صورت اسنادی و کتابخانه ای می باشد. که ابتدا به توصیف داده ها و سپس به تجزیه تحلیل آنها می پردازیم. همچنین در این پژوهش تلاش شده است تا با رجوع به کتب، مقالات و سایت های اینترنتی معتبر، مطالب را جمع آوری و از این طریق محتوای مربوطه را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

● پیشینه و ادبیات تحقیق:

۱. محبوبه ایران نیا (۱۳۹۷) در پایان نامه کارشناسی ارشد خودشان تحت عنوان تاثیر پیوستن جمهوری اسلامی ایران به سازمان همکاری شانگهای بر منافع سیاسی و اقتصادی ایران در منطقه آسیای مرکزی درصدد است تا به این سؤال پاسخ دهد که فرصت ها و چالش هایی سیاسی و اقتصادی که سازمان شانگهای در روابط با ایران ایجاد می کند کدامند؟ نویسنده به این نتیجه دست یافت که قدرت سازمان همکاری شانگهای در رفع موانع نظامی، امنیتی و همچنین سیاسی و اقتصادی می باشد. و اینکه این سازمان علی رغم تمام نقاط قوت و ضعفی که دارد، در عمل نمی تواند فرصت و چالش چشمگیری در روابط ایران و اوراسیا به وجود بیاورد. و عضویت در این سازمان تنها از طریق نزدیکی به روسیه است.

۲. سیدعلی طباطبایی (۱۳۸۹) در مقاله خودشان تحت عنوان بررسی تطبیقی رویکرد راهبردی چین، آمریکا، روسیه، هند، پاکستان و ایران به سازمان همکاری شانگها بر این باور است که نگاه راهبردی چین به سازمان رویکرد افزایش توان اقتصادی است. نگاه راهبردی روسیه جهت ایجاد توازن در اوراسیا می باشد. نگاه راهبردی آمریکا در چارچوب سیاست مهار و حفظ توازن قدرت آمریکا در سطح بین المللی، نگاه راهبردی هند افزایش ظرفیت داخلی و قدرت اقتصادی و رقابت با پاکستان، نگاه راهبردی پاکستان جستجوی متحدین جدید و رقابت با هند و نگاه راهبردی ایران به سازمان در قالب همگرایی با قدرت های شرقی در ایجاد توازن در سطح نظام بین المللی است.

۳. کوشکی و حسینی (۱۳۹۴) در مقاله خودشان تحت عنوان فرصت ها و چالش های عضویت جمهوری اسلامی ایران در سازمان همکاری شانگهای به این سؤال که اهداف و منافع ایران از عضویت در سازمان شانگهای چیست؟ پاسخ می دهند و به این نتیجه می رسند که سازمان همکاری شانگهای با حضور جمهوری اسلامی می تواند در دستیابی به اهداف در حوزه های سیاسی، اقتصادی، امنیتی، تجاری و... موفقیتی گسترده داشته باشد.

۴. حاجی یوسفی و سادات الوند (۱۳۸۷) در مقاله خودشان با عنوان ایران و سازمان همکاری شانگهای: هژمونی و ضد هژمونی بر این باورند که ایران با اتخاذ سیاست عضویت در سازمان شانگهای به دنبال مقابله با هژمونی آمریکا و تضمین امنیت ملی خود می باشد و همچنین برقراری روابط هژمونی منطقه ای ایران را در خاورمیانه فراهم نماید.

۵. طباطبایی و دیگران (۱۳۹۹) در مقاله خودشان با عنوان آسیب شناسی دورنمای همگرایی ایران و کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای: مطالعه موردی چین بر این باورند که تحریم های پسابرجام سبب ارتقاء زمینه های همگرایی میان ایران و کشورهای عضو سازمان شانگهای می شود و همچنین ارتقاء روابط باعث دور زدن تحریم های پسا براجام بخصوص در داروسازی، معدن و صنایع گردشگری تاثیر می گذارد.

۶. سید حمیدرضا مرتضوی (۱۳۹۸) در پایان نامه خودشان با عنوان بررسی زمینه های گرایش جمهوری اسلامی ایران به کشورهای عضو سازمان شانگهای و تاثیرات آتی آن بر امنیت اقتصادی (تحریم های پسابرجام) بر این باور است که کشورهای روسیه، هند و چین دارای بیشترین پتانسیل تجاری با ایران هستند و همچنین تحریم های پسابرجام، بی اعتمادی به غرب و منافع استراتژیک میان ایران، چین و روسیه از جمله مهمترین دلایل گرایش ایران به کشورهای شانگهای پس از تحریم های پسابرجام است.

● چارچوب نظری

در این قسمت مدل مفهومی یا چارچوب نظری پژوهش را بیان خواهیم کرد که برای این پژوهش از نظریه همگرایی یا منطقه گرایی استفاده خواهیم کرد. نظریه همگرایی فرآیندی و حرکتی است که باعث افزایش زمینه های همکاری میان دولت ها و حکومت ها می شود. همگرایی به عنوان یک فرآیند می توان جنبشی جهت افزایش همکاری میان دولت ها و انتقال تدریجی اقتدار به نهاد فوق ملی در نظر گرفت و همچنین به عنوان یک حرکت می توان آن را در راستای همگون سازی تدریجی ارزش ها و درنهایت ظهور یک جامعه مدنی جهانی در نظر گرفت. در کل در فرایند همگرایی عملاً با روابط فرا دولتی که تصمیم گیری های جمعی می گیرند سروکار داریم. مطابق با این مطلب همگرایی (منطقه گرایی) در نظام بین المللی به همکاری میان دولت ها و سایر بازیگران در یک جغرافیای خاص در زمینه های اقتصادی و سیاسی، امنیتی و... اشاره دارد.

می توان بیان داشت که منطقه گرایی بر دو نوع سیاسی و ارزشی مبتنی است. منطقه گرایی سیاسی به این معنی است که اگر تهدیدی بالفعل و بالقوه از سوی کشوری ثالث، اعضاء سازمان را تهدید کرد اعضاء سازمان موظف هستند واکنش نشان دهند. منطقه گرایی سیاسی در واقع گروهی از کشورهای همجوار و دارای ویژگی های مشترک و وابسته از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... هستند که به دنبال توافقی جامع در امور منطقه ای که سیاست همکاری در زمینه تقویت منافع فردی و کنترل روابط بین آنها است، می باشد. منطقه گرایی مبتنی بر ارزش در واقع ترکیبی از ارزش ها، عقاید و اهداف روشن مانند حفظ و بازنگری در قواعد صلح، امنیت، رفاه و توسعه آن منطقه می باشد که این از جانب بازیگران دولتی که دارای عقاید و منابع مشابه هستند برای سازماندهی روابط و فعالیت های خود در منطقه درخواست می شود. در کل همگرایی یا منطقه گرایی حالتی است که در آن دولت ها با حفظ سیاست های داخلی خودشان با توافقات دوجانبه از اقتدار خودشان می کاهند و همچنین فعالیت های سیاسی خودشان را به یک مرکز جدید منتقل می کنند (کارل دویچ همگرایی را به عنوان حالتی در نظر می گیرد که در آن مردم اختلافاتشان را از راه مسالمت آمیز به جای جنگ حل و فصل می کنند).

نظریه همگرایی انواع مختلفی را شامل می شود که می توان به ۱. همگرایی سیاسی: که همگرایی در نهادها و سیاست هاست. ۲. همگرایی اجتماعی: که به اشتراکات فرهنگی، آموزشی و توسعه روابط و مبادلات فرهنگی اشاره دارد. ۳. همگرایی اقتصادی: که به یکسان شدن اقتصاد چند کشور مختلف با یکدیگر اشاره می کند. ۴. آخرین همگرایی، همگرایی ایستاری است که منظور از آن میزان قابلیت ایستارها در یک زمان خاص است. همگرایی منطقه ای دارای یکسری انگیزه ها نیز می باشد که می توان به افزایش توان امنیت در برابر تهدیدهای دولت ثالث، افزایش توسعه اقتصادی، افزایش نفوذ و پرستیژ سیاسی و... اشاره کرد

● سازمان همکاری های شانگهای:

پیشینه آغاز تشکیل این سازمان به ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ باز می گردد جایی که سران پنج کشور روسیه، چین، قزاقستان، قزاقستان و تاجیکستان برای برقراری روابط با یکدیگر گروه شانگهای ۵ را به وجود آوردند. ابتدا این گروه برای حل و فصل منازعات مرزی میان یکدیگر بخصوص کشورهای تازه استقلال یافته از شوروی سابق و همچنین کاهش نیروی های مسلح در مناطق مرزی با انعقاد موافقت نامه ای برای اعتماد سازی در زمینه نیروهای نظامی در مناطق مرزی شکل گرفت. در پنجمین اجلاس این گروه در سال ۲۰۰۱ هدف سازمان را مبارزه با تروریسم و افراط گرایی بیان کردند. همچنین در این جلسه با پذیرش کشور ازبکستان به عنوان عضو رسمی و دائم در سازمان، اعضاء نام گروه شانگهای ۵ را به سازمان همکاری های شانگهای تغییر نام دادند. سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۲ به عنوان یک سازمان بین المللی معرفی گردید. دبیرخانه آن در پکن و مرکز ضد تروریستی (هدف اصلی سازمان) آن در بیشکک قرار دارد. برای این منظور اولین عملیات نظامی ضد تروریستی این سازمان در اواخر سال ۲۰۰۳ در چین و قزاقستان انجام شد. به تدریج بر اعضای سازمان افزوده شد و کشورهای مانند هندوستان و پاکستان به عنوان عضو دائم در سازمان و کشورهای از جمله ایران، مغولستان، افغانستان و... در سال ۲۰۰۵ به عنوان عضو ناظر سازمان درآمدند و از این زمان گستره جغرافیایی سازمان نیز بیشتر شد و همچنین با وجود دو ابر قدرت در سازمان یعنی روسیه و چین انتظار می رفت به مهم ترین سازمان منطقه ای پس از فروپاشی بلوک شرق و دوران پس از جنگ سرد تبدیل شود. در اجلاس سران در سال ۲۰۰۳ اعضاء تصمیم گرفتند که ساختارهای سازمان را نهادینه نمایند و در این اجلاس اعضاء، مقررات شوراهای مختلف سازمان، اهداف و ساختار سازمان، برنامه های تقسیم هزینه ها و سازمان بودجه را به تصویب رساندند. دبیر کل سازمان نیز در این جلسه منصوب گردید. در اسناد اصلی سازمان ذکر شده است که هدف سازمان همکاری شانگهای مبارزه با گروه های اسلام رادیکالی، تروریسم و جدایی طلبی است. همچنین در صدد تحکیم برقراری روابط در بین اعضاء سازمان از جمله تقویت اعتماد متقابل و روابط همسایگی خوب است.

اهداف اصلی این سازمان شامل: ۱. توسعه همکاری های سیاسی، اقتصادی، تجاری، نظامی، انرژی، راه و ترابری، مالی بین اعضاء. ۲. گسترش همکاری جهت حفظ صلح، ثبات و امنیت در این منطقه. ۳. حسن همجواری و تقویت اعتماد متقابل نظامی. ۴. مبارزه و مقابله با گروه های رادیکالی و تروریستی، قاچاق انسان، مواد مخدر، اسلحه و جدایی طلبی. ۵. مساعدت برای رشد اقتصادی متعادل و همه جانبه. ۶. توسعه و گسترش همکاری های اجتماعی و اشتراکات فرهنگی در منطقه. ۷. احترام به اصل حاکمیت کشورها بر اساس منشور ملل متحد.

سازمان همکاری های شانگهای دارای اهمیت فراوانی در سطح نظام بین المللی می باشد که می توان به بزرگترین سازمان منطقه ای، نزدیک بودن اعضاء از لحاظ جغرافیایی، بیشترین تولید کننده و مصرف کننده انرژی، دارا بودن تقریباً ۴۰ درصد جمعیت جهان، مشابهت اقتصادی اعضاء، دارای حدود ۲۵ درصد تولید ناخالص در دنیا و همچنین به نقش موازنه در مقابل پیمان ناتو اشاره کرد.

اعضای اصلی سازمان در سال ۲۰۲۱ به ۹ کشور افزایش یافت که می توان به روسیه، چین، قزاقستان، قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان، پاکستان، هند و آخرین کشوری که به تازگی و در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۱ به عضویت دائم این سازمان درآمد جمهوری اسلامی ایران بود. از اعضا ناظر این سازمان هم می توان به افغانستان، بلاروس و مغولستان اشاره کنیم.

● جمهوری اسلامی ایران و عضویت دائم در سازمان:

جمهوری اسلامی ایران همواره برای مبادلات و تجارت منطقه ای به دنبال روزنه ای بوده است که بتواند نقشی را در سازمان های موجود غرب آسیا مانند شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و... ایفا نماید ولی به علت مخالفت دولت هایی همچون عربستان سعودی و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نتوانسته که ایده عضویت در این سازمان ها را عملی نماید. در مقابل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با هژمونی آمریکا بر این باور بودند که می تواند در سازمانی که دو ابر قدرت چین و روسیه در آن قرار دارد برای مقابله با این هژمونی به عضویت آن درآید که مطابق این اولین رویارویی جمهوری اسلامی ایران و سازمان شانگهای به اجلاس آستانه در سال ۲۰۰۵ بازمی گردد جایی که در سیاست خارجی دولت نهم سیاست نگاه به شرق را بیان نمودند که شامل دیپلماسی فعال برای عضویت دائمی در سازمان همکاری شانگهای بود.

که در تقابل آشکار با نظام جهانی تحت سلطه ایالات متحده بود. تصمیم جمهوری اسلامی ایران برای به عضویت درآمدن در این سازمان نقطه عطفی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به شمار می رود چرا که این سازمان اولین سازمان منطقه ای است که به آن ملحق می شود. در کل جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۰۵ به عنوان عضو ناظر در این سازمان مورد پذیرش اعضاء قرار گرفت و یک سال بعد درخواست خود را مبنی بر عضویت دائم در سازمان را به اعضاء سازمان ارائه نمود. همچنین مطابق با مدل مفهومی پژوهش جمهوری اسلامی ایران از طریق ظرفیت های موجود خود از نظریه همگرایی (منطقه گرایی) برای رسیدن و دستیابی به اهداف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی (ظرفیت ها) با سازمان همکاری های شانگهای روابط دوستانه برقرار کرد. و در سال های قبل تلاش نمود که به عضویت دائم این سازمان درآید که در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۱ عضویت دائم جمهوری اسلامی توسط اعضاء به تصویب رسید و علناً جمهوری اسلامی ایران به عضویت دائم سازمان همکاری های شانگهای درآمد.

● دلایل گرایش جمهوری اسلامی ایران به سازمان شانگهای:

جمهوری اسلامی ایران دارای ظرفیت های گسترده است که می تواند در یک همکاری گسترده با کشورهای عضو پیمان شانگهای مورد استفاده قرار بگیرد. که می توان به حوزه های سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی، مبارزه با تروریسم و افراط گرایی، دارا بودن منابع غنی نفت و گاز و... اشاره کنیم. در این رابطه سازمان همکاری های شانگهای نیز همواره برای جمهوری اسلامی ایران دارای اهمیت بوده است که در ذیل به دلایل اهمیت این سازمان برای جمهوری اسلامی اشاره خواهیم کرد:

۱. دستیابی به منابع: اولین دلیل اهمیت این سازمان این است که کشورها برای اینکه به خواسته ها و منافع خودشان در سطح نظام بین الملل برسند به تنهایی نمی توانند که به این امر دست پیدا نمایند برای این منظور ناچارند که دست به ائتلاف و تشکیل سازمانهای منطقه ای با کشورهای دیگری بزنند. مطابق با این جمهوری اسلامی ایران هم به دلیل اینکه با هژمون برتر یعنی آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ درگیر بود هرگز نتوانسته بود که به عضویت در سازمانی منطقه ای برای رسیدن به منافع خود دست پیدا نماید برای این منظور درصدد برآمد که به عضویت دائم این سازمان منطقه ای درآید (سید حمیدرضا مرتضوی، ۱۳۹۸: ۸۹). با توجه به وضعیت ویژه منطقه ای و بین المللی، جمهوری اسلامی همواره نیازمند آن است که به اشکال گوناگون با مجموعه ای بزرگتر منطقه ای و بین المللی همکاری نماید و برخی از خواسته ها و منافع خود را در آن چارچوب تعریف نماید.

۲. ظرفیت ها و توانمندی های سازمان: اهمیت دوم به علت ظرفیت ها و توانمندی های این سازمان است که دارای دو عضو مهم شورای امنیت یعنی چین و روسیه و همچنین هند به عنوان عضو ناظر سازمان می باشد. این دو کشور باعث می شوند که این سازمان به عنوان یک سازمان فرامنطقه ای مطرح شود و در مقابل نظام تک قطبی که آمریکا بعد از فروپاشی شوروی سابق در نظام بین الملل به وجود آورده بود بایستند و همواره آمریکا را از لحاظ اقتصادی (چین) و سیاسی (روسیه) به چالش بکشند. یکی از اهداف انقلاب جمهوری اسلامی ایران همواره مقابله با نظام تک قطبی و هژمونی آمریکا بخصوص در منطقه خاورمیانه و غرب آسیا بود. در کل این سازمان نیز بعلاوه وجود دو عضو شورای امنیت و مقابله با نظام تک قطبی برای جمهوری اسلامی همواره دارای اهمیت می باشد.

۳. مساعدت برای رشد اقتصادی متعادل و همه جانبه: سومین دلیل اهمیت سازمان شانگهای را می توان در ظرفیت سازی برای گسترش همکاری های اقتصادی منطقه ای دانست. در چارچوب چنین نهادهایی است که فرصت گسترش تجارت و سرمایه گذاری های متقابل و توسعه همکاری های صنعتی و اقتصادی افزایش پیدا می کند. جمهوری اسلامی ایران دارای منابع غنی نفت، گاز و انرژی است که بعلاوه وجود تحریم های اقتصادی همواره به دنبال متحدان منطقه ای است که بتواند از طریق آنها به بازیهای جهانی دست پیدا نماید. همچنین در چارچوب این مورد است که جمهوری اسلامی می تواند تحریم های اقتصادی بویژه تحریم های حوزه نفت و گاز که غرب و اروپا بر علیه این کشور بسته اند را دور و خنثی نماید. همکاری ایران با اعضاء شانگهای می تواند در حوزه تجارت و سرمایه گذاری مفید واقع شود، سد تحریم های غرب را بشکند.

در حوزه همکاری‌های بانکی، مالی و استفاده از ارزهای ملی، اعضای شانگ‌های توافقات خوبی دارند که ایران می‌تواند در این مجموعه نیز وارد و از مزایای آن بهره‌مند شود. ایران همچنین با عضویت در این سازمان، به بازار بزرگ فروش محصولات دست پیدا می‌کند و تعاملات تجاری با دیگر کشورها افزایش قابل توجهی می‌یابد.

۴. مبارزه با تروریسم و ایجاد صلح و ثبات: یکی از اهداف مهمی که کشورهای آسیای مرکزی به سازمان شانگ‌های می‌پیوندند جهت مقابله با سه عامل شر یعنی تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی و ایجاد ثبات و امنیت در منطقه است. این عامل نیز به عنوان یکی از اهداف اصلی سازمان در سال ۲۰۰۱ بیان شد. ساختار مبارزه با تروریسم بر هماهنگی عملیات و سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای عضو تأکید می‌کند (Aris, ۲۰۱۲: ۴۵۰). جمهوری اسلامی همواره یکی از کشورهایی بوده است که با تروریسم به مخالفت و مقابله پرداخته است و این مورد را در طول جنگ با داعش، طالبان و القاعده تأیید کرد که مخالف تروریسم و افراط‌گرایی در منطقه است. همچنین در سال‌های اخیر نیز با میانجی‌گیری در بین دولت تاجیکستان و احزاب اسلامی این کشور نقشی مؤثر برای حفظ صلح و ثبات در منطقه برداشته است. ایران مهم‌ترین دشمن تروریسم تکفیری در طول سال‌های گذشته بوده است. حمایت ایران از دولت‌های ملی در عراق و سوریه نشان داد که تهران تنها قدرتی است که به دنبال مقابله با افراط‌گرایی است جمهوری اسلامی ایران در محل تلاقی محور عمودی شمال - جنوب منابع انرژی و محور افقی شرق و غرب مصرف انرژی قرار داشته و همچنین مانند پلی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را که محصور در خشکی اند، به خلیج فارس مرتبط می‌سازد.

۵. توسعه همکاری سیاسی، امنیتی و اقتصادی: سازمان شانگ‌های برای جمهوری اسلامی ایران اهمیتی راهبردی دارد. تقویت همکاری‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی ایران با کشورهای عضو این سازمان، این امکان را به وجود می‌آورد که جایگاه و نقش ایران در پیمان‌های امنیتی منطقه به ویژه در خلیج فارس، برجسته‌تر شود و قدرت مانور کشورمان در مسائل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای افزایش یابد و البته با همکاری‌های اقتصادی، تحریم‌های ظالمانه آمریکا علیه ملت ایران خنثی شود. حجم تجارت ایران با کشورهای عضو سازمان شانگ‌های رو به گسترش است. برای مثال سخنگوی گمرک کشورمان چندی پیش اعلام کرد که میزان تجارت ایران با مجموعه کشورهای عضو پیمان شانگ‌های طی ۱۱ ماه ابتدای سال ۱۳۹۹ بالغ بر ۴۱ میلیون و ۷۴۷ هزار و ۹۹۹ تن کالا به ارزش بیش از ۲۳ میلیارد و ۱۶۵ میلیون و ۹۵ هزار و ۶۷۱ دلار بود. سبد صادرات کالاهای ایران به مجموعه کشورهای پیمان شانگ‌های بسیار متنوع است که شامل انواع ماشین‌آلات صنعتی و کشاورزی، انواع ماهی و محصولات دریایی، سبزیجات، میوه، پارچه و مصنوعات نساجی، لوازم خانگی، محصولات پتروشیمی، فرش گلیم، پسته و آجیل می‌شود و محصولات وارداتی نیز اغلب قطعات ماشین‌آلات، گوشت، مواد اولیه صنعتی، دارو، تجهیزات پزشکی، محصولات شیمیایی، انواع پارچه و مصنوعات است.

۶. قدرت نظامی سازمان: ششمین اهمیت سازمان شانگ‌های برای جمهوری اسلامی ایران این است که این سازمان منطقه‌ای از مناسبات و شرایط خاصی برخوردار می‌باشد به این جهت که دارای سه قدرت بزرگ نظامی یعنی روسیه، هند و چین است که سهم زیادی در تجارت تسلیحات دارند. همچنین دارای چهار کشور (روسیه، چین، پاکستان و هند) می‌باشد که از سلاح هسته‌ای برخوردار هستند که دو کشور آن یعنی چین و روسیه دو عضو مهم پنج کشور هسته‌ای در دنیا می‌باشند و از حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد برخوردار هستند. در زمینه اقدام‌های فضایی روسیه، چین قزاقستان و هند جایگاه معتبری در جهان دارند. جمهوری اسلامی هم بعلاوه اینکه همواره از سوی قدرت بزرگ یعنی آمریکا و رژیم اشغالگر قدس مورد تهدید حمله نظامی قرار می‌گیرد درصدد است که قدرت امنیتی و نظامی خود را بسط و گسترش دهد. در کل با انجام عملیات‌های نظامی با اعضاء این سازمان و خرید تسلیحات پیشرفته می‌تواند ایران از نظر نظامی و امنیتی تقویت نماید و به یک قدرت در سطح منطقه خاورمیانه تبدیل شود.

۷. وجود بازار گسترده تولید و مصرف: سازمان شانگ‌های دارای یک چهارم جمعیت دنیا، ۲۳ درصد نفت، ۵۵ درصد گاز طبیعی و همچنین تقریباً ۳۵ درصد ذغال سنگ در دنیا می‌باشد و به بیان دیگر بزرگترین تولیدکنندگان در کنار بزرگترین مصرف‌کنندگان در دنیا قرار دارند.

باید بتوانیم توازن ارتباط با شرق و غرب رو بدست آوریم. در کل عضویت در هر سازمان منطقه ای باعث ایجاد همکاری های سازمانی و تقویت سیاست های دست پایین میشود که در قدرت گرفتن یک کشور تاثیر دارد؛ با توجه به همسایه های ایران که همگی به غرب وابسته هستند ایجاد توازن بین غرب و شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بسیار نیاز می باشد.

درکل با بیان دلایل گرایش جمهوری اسلامی ایران به سازمان شانگهای می توان گفت فرصت های پیشرو که با عضویت دائم ایران در این سازمان برای این کشور فراهم می شود می توان به فرصت های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و اجتماعی که به وجود می آید اشاره نمود. جمهوری اسلامی به عنوان عضو دائم می تواند تحریم های ظالمانه آمریکا و متحدان اروپایی و عربی را خنثی، سیستم ضعیف اقتصادی را بهبود، همچنین با عملیات مشترک نظامی و خرید تسلیحات از قدرت هایی مانند روسیه، چین و هند، قدرت نظامی خود را در سطح منطقه بهبود ببخشد. همچنین از فرصت های دیگری که پیش روی جمهوری اسلامی قرار می گیرد می توان به این مورد اشاره کرد که در کشمکش های مربوط به حوزه انرژی اتمی همواره از پشتیبانی دو کشور چین و روسیه بهرمنند شود و با متحد شدن با این دو کشور نیز می تواند از قدرت تهدید نظامی که آمریکا بر علیه ایران به کار می برد بکاهد و همچنین باعث کاهش قدرت آمریکا در منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی شود.

● منابع:

۱. امید، علی. فرصت ها و چالش های تجاری عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای. بررسی های بازرگانی دوره جدید. ۱۳۸۶. شماره ۲، دوره ۳.
۲. انوری، حمید رضا، رحمانی موحّد، مرتضی (۱۳۸۸). سازمان شانگهای؛ چشم اندازی به سوی جهان چند قطبی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۸.
۳. ایران نیا، محبوبه. تاثیر پیوستن جمهوری اسلامی ایران به سازمان همکاری شانگهای بر منافع سیاسی و اقتصادی ایران در منطقه آسیای مرکزی. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی. دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۹۷، ص ۱۵-۱۷.
۴. بزرگی، وحید، حسینی، میرعبدالله. ارزیابی و برآورد ظرفیت های صادرات کالایی ایران. ماهنامه بررسی های بازرگانی. شماره ۴۰، سال ۱۳۹۹، دوره ۸، ص ۱۵.
۵. دهقانی فیروز آبادی، جلال، نوری، وحید. امنیت هستی شناختی در سیاست خارجه دوران اصول گرایی»، مطالعات راهبردی. سال پانزدهم. شماره ۳، ۱۳۹۱، ص ۱۶۰-۱۶۵.
۶. حاجی یوسفی، امیر محمد و سادات الوند، مرضیه. ایران و سازمان همکاری شانگهای. پژوهش نامه علوم سیاسی. شماره ۱۰، ۱۳۸۷.
۷. حسینی، میرعبدالله و بزرگی، وحید. توسعه تجارت ایران با سازمان همکاری شانگهای. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی، ۱۳۸۸.
۸. سازمان همکاری شانگهای. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۸.
۹. سیف زاده، حسین. نظریه ها و تئوری ها در روابط بین الملل فردی، جهانی شده: مناسب و کارآمدی. تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۸، ۹۳۳-۹۴۵.
۱۰. طباطبائی، سید علی. بررسی رویکرد روسیه به سازمان همکاری شانگهای. پژوهش نامه مطالعات استراتژیک. شماره ۳۵، ۱۳۸۸، ص ۸.
۱۱. طباطبائی، سید علی و دیگران. ررسی تطبیقی رویکرد راهبردی چین، روسیه، آمریکا، هند، پاکستان و ایران به سازمان همکاری شانگهای. فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۶۰، ۱۳۹۹، ص ۵.
۱۲. طالبی فر، عباس، جعفری پاسکیانی، سیاوش. سازمان همکاری شانگهای و موضوع عضویت جمهوری اسلامی ایران. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۸.

۱۳. قاسمی، فرهاد. اصول روابط بین الملل. تهران: انتشارات میزان، جلد اول، ۱۳۸۸، ص ۱۸۵-۱۹۰.
۱۴. قوام، سید عبدالعلی. روابط بین الملل: نظریه ها و رویکرد ها. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۲، ص ۵۵-۶۵.
۱۵. قوام، عبدالعلی. اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹، ص ۶۶-۷۰.
۱۶. کوزه گر کالجی، ولی. تأملی بر سیاست خارجی ایران در آسیای مرکزی. راهبرد. سال ۱۸. شماره ۵۱، ۱۳۹۸.
۱۷. کولایی، الهه. سازمان شانگهای و امنیت آسیای مرکزی. پژوهش علوم سیاسی. شماره سوم، دوره ۲، ۱۳۸۵.
۱۸. کرمی، جهانگیر. ایران در اوراسیای مرکزی. فصلنامه اوراسیای مرکزی. دانشگاه تهران، ۱۳۸۷.
۱۹. کوشکی، محمد صادق، حسینی، سید محمود. فرصت ها و چالش های عضویت جمهوری اسلامی ایران در سازمان همکاری شانگهای. ۱۳۹۶. فصلنامه سیاست. شماره ۳. دوره ۴۷، ص ۷۵۲-۷۳۷.
۲۰. مختاری، اسماعیلی. اهداف و چالش های سازمان همکاری شانگهای. بی تا و بی جا.
۲۱. مرتضوی، سید حمیدرضا. بررسی زمینه های گرایش جمهوری اسلامی ایران به کشورهای عضو سازمان شانگهای و تاثیرات آتی آن بر امنیت اقتصادی (تحریم های پسا برجام). پایان نامه کارشناسی ارشد. مؤسسه آموزش عالی فرهمند لاریجان. ۱۳۹۸، ص ۱۵-۱۶.
۲۲. مشیرزاده، حمیرا. تحول در نظریه های روابط بین الملل. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۲، ص ۴۰-۴۵.
۲۳. نقیب زاده، احمد. ایران، کانون چند زیر سیستم منطقه ای»، مطالعات اوراسیای مرکزی. ۱۳۸۸، سال دوم. شماره ۵، ص ۱۵۰-۱۳۹.
۲۴. واتسون، گرگ. سازمان همکاری شانگهای امنیت ایران در قرن بیست و یکم. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. ۱۳۸۵، سال پانزدهم. دوره چهارم، شماره ۵۵.

1. Artis, M., Okubo T., (2011), "The Intranational Business Cycle, in Japan", Oxford Economic Papers, 63 (1)
2. Wilson, Jeanne, "strategic Partners: Russian – Chinese Relations in the post- soviet era", M.E. Sharp, Armonk New York, 2004.
3. Foroughi, payam, "Transboundary Water Use , Internationa Security , and Confilict Management in Central Asia" , Amu Darya , Vol.18, winter 2005
4. Kumar, S.Y.Surendra (2013), "India and the Shanghai Cooperation Organization: Issues and Concerns", International Journal of China Studies, Vol.4, No.3, pp.343-359.

● گرد آورنده:

فرهاد نوروزی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی

دانشگاه خوارزمی

Farhad3807@gmail.com



بررسی آرا و اندیشه‌های محمدعلی همایون کاتوزیان

● چکیده:

هدف از این نوشتار بررسی آرا و اندیشه‌های دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان است. محمدعلی همایون کاتوزیان یکی از متفکرین تاریخ معاصر ایران است که مطالعه و بررسی فعالیت‌های علمی و فکری ایشان زمان زیادی می‌طلبد چراکه وی از جمله متفکرانی است که آثارشان زمینه‌های مطالعاتی متعددی را شامل می‌شود. از نکات برجسته آثار ایشان این است که به زبان انگلیسی می‌نویسند، به همین دلیل مخاطبان زیادی را به خود جذب می‌کنند. اهمیت مطالعه آثار کاتوزیان در این است که وی به خلق الگوی جدیدی در حوزه تفسیر و تبیین جامعه ایرانی می‌پردازد که متفاوت از الگوی غربی تحلیل جوامع است. از نقطه نظر همایون کاتوزیان یک نظریه‌ی علمی تا جایی عمومی است که پیش‌بینی‌هایش در شرایط، اوضاع و احوالی که مفروض می‌انگارد با واقعیت سازگار باشد. نتیجه آنکه، در هیچ رشته‌ی علمی هیچ نظریه‌ای جهان‌روا نیست پس الگوی تحلیلی که در نقطه‌ای از جهان صحیح است می‌تواند در جای دیگری ابعاد ناصحیحی به خود بگیرد. او معتقد است که جامعه ایران دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است و از مسیری می‌گذرد که برای خود معنادار و در چهارچوب تاریخی، تمدنی و فرهنگی-اجتماعی خود قابل تبیین و تفسیر است پس سعی برای برهم نهادن الگوهای اروپایی بر جامعه ایرانی چندان نمی‌تواند ما را به شناخت عمیق این جامعه رهنمود کند. برای مثال، نظریه‌هایی را که انقلاب‌های اروپایی را اساساً نتیجه‌ی برخورد میان طبقات اجتماعی می‌دانند نمی‌توان به شکل رضایت‌بخشی در مورد ایران به کار بست چرا که دولت‌های ایرانی به معنای مستفاد از تجربه‌ی اروپا نماینده‌ی طبقات اجتماعی نبوده‌اند.

● واژگان کلیدی:

جامعه کوتاه‌مدت، جامعه بلندمدت، فئودالیسم، فره ایزدی، استبداد ایرانی.

● مقدمه:

محمدعلی همایون کاتوزیان متولد ۲۶ آبان سال ۱۳۲۱ خورشیدی در ایران است. او را با نام‌های همایون کاتوزیان و هما کاتوزیان نیز می‌شناسند. وی در خانواده‌ای پرجمعیت از طبقه متوسط در تهران به دنیا آمد، پدرش وکیل دادگستری بود. بعد از دبستان به دبیرستان البرز رفت و از همان نوجوانی با فعالیت‌های سیاسی و با گروه خلیل ملکی و نیروی سوم آشنا شد و سخت تحت تاثیر ایشان قرار گرفت. از کودکی و نوجوانی به ادبیات فارسی بسیار علاقه‌مند بود و به ویژه به سعدی علاقه داشت. بعد به دانشکده پزشکی رفت، اما بعد از یک سال رها کرد و به انگلستان رفت. وی در سال ۱۹۶۷ میلادی لیسانس اقتصاد خود را از دانشگاه بیرمنگام دریافت کرد. در سال ۱۹۶۸ فوق لیسانس را از دانشگاه لندن و در سال ۱۹۸۴ دکترایش را از دانشگاه کنت در کانتربری گرفت. مدتی به ایران آمد و در دانشگاه شیراز فرصت مطالعاتی‌اش را گذراند، از آکادمی این جا راضی نبود و به انگلستان برگشت.

● چارچوب نظری:

بررسی‌های معاصر درباره‌ی تاریخ و جامعه ایرانی مبتنی بر نظریاتی است که از چشم‌انداز جامعه اروپا ارائه شده‌اند و همین امر موجب بروز کژفهمی‌هایی شده است که شناخت آن‌ها و رفع این کژفهمی‌ها در گرو بازشناسی تفاوت‌های اساسی موجود در توسعه این دو نوع جامعه است. دارایی، خصوصاً دارایی کشاورزی در ایران در تملک دولت بود و دولت آن را نه به عنوان یک حق بلکه به عنوان یک امتیاز واگذار می‌کرد. این خصیصه در بلندمدت ویژگی بنیادین جامعه‌ای است که آن را از جامعه‌ی اروپایی که در آن مالکیت شخصی و دارایی امری مقدس تلقی می‌شود متمایز می‌کند. از همین رو نشانی از اشرافیت اریستوکراتیک دیده نمی‌شد. بنابراین مستقل از اراده‌ی دولت هیچ قانونی وجود نداشت که خصلت استبدادی دولت را محدود کند. مشروعیت در این نوع نظام حکومتی مبتنی بر غلبه بود و قانون یا رضایت مبنای مشروعیت تلقی نمی‌شد. دلیل بروز آشوب و بحران‌های مکرر نیز همین است. پس بنیاد فکری کاتوزیان بر پایه‌ی قیاسی شکل می‌گیرد که مابین جامعه ایرانی با اروپایی انجام می‌دهد. نظریات ایشان صرفاً یک تمهید انتزاعی و ماشینی نیست بلکه برای نشان دادن لزوم ارائه‌ی تفسیری جدید از تاریخ و جامعه‌ی ایران در بر گیرنده‌ی شواهدی عینی از هر دو جامعه‌ی ایرانی و اروپایی است.

در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی اروپا نظریات متفاوتی درباره‌ی دولت، سیاست و جامعه مطرح شده است که وجه مشترک همه‌ی آن‌ها این است که هیچ‌گاه پیشینه‌ی تاریخی و تجربه‌ی اروپا را فراموش نمی‌کنند و همه‌ی آن‌ها نظر به پیشینه‌ی فرهنگ سیاسی و تمدن اروپا داشته‌اند و اگرچه ممکن است تفاوت‌هایی در رویکرد داشته باشند اما همگی آن‌ها با استناد به تجربه تاریخی خود به تحلیل و تبیین وقایع می‌پردازند.

مارکس دولت را نماینده‌ی منافع طبقات مالک می‌شناسد و معتقد است پس از آنکه دولت سوسیالیستی بر از میان برداشتن مالکیت خصوصی در جامعه نظارت کرد، پدیده‌ی دولت فرو می‌ریزد، در مقابل هایک این فرایند را ره بردن به بردگی می‌نامد. ولی حتی از بیشتر اصطلاحاتی که این دو به کار می‌برند هویداست که هر دو بنای کار خود را بر پیشینه‌ی عمومی جامعه‌ی اروپا و تحولات آن گذاشته‌اند. به دیگر سخن اختلاف و مناقشه کمتر بر سر واقعیت‌ها و بیشتر درباره‌ی نظریه‌هایی است که برای تشریح گذشته و پیش‌بینی آینده به این واقعیت‌ها معنای تحلیلی می‌بخشد.

اما در قرون نوزده و بیست برخی اندیشمندان اروپایی همان تحلیل‌ها را برای جوامع غیر اروپایی مورد استفاده قرار دادند همچون ایران و از طرفی اندیشمندان آن جوامع نیز به دلیل فقر نظریه آن تحلیل‌ها را پذیرفته و بدون نقادی به کار بسته‌اند. از دید این هر دو دسته زمین‌داران، روسای ایلات و مقامات دولتی نوعی اریستوکراسی به شمار می‌آیند، بازرگانان همان بورژواها، دهقانان همان سرف‌ها و... هستند و دولت چیزی جز نماینده‌ی طبقات نیست. از دیدگاه کاتوزیان این موضوع یک وجه روش‌شناختی اساسی دارد و آن اینکه خلط دو مفهوم عمومیت داشتن و جهان‌روا بودن است. برای روشن شدن موضوع مثالی را از فیزیک ذکر می‌کند که بازگو کردن آن خالی از فایده نیست:

«قانون ماند گالیه تصریح دارد که به شرط وجود نیروی گرانش مشخص اجسام در حالت سقوط آزاد خلأ شتابی برابر با ۸۱/۹ متر بر ثانیه خواهند گرفت. به دیگر سخن در بیرون از خلأ میزان شتاب متفاوت خواهد بود البته نه چنان متفاوت که این قانون را به کلی بی‌اعتبار سازد. اما قیود مهمی که این نظریه مطرح می‌سازد این است که در جایی از جهان که نیروی گرانشی وجود نداشته باشد هیچ چیز سقوط نخواهد کرد و در نقاطی مانند کره ماه که نیروی گرانش آنها بسیار متفاوت از زمین است قانون ماند بی‌اعتبار خواهد بود».

این حقیقت شاید در مورد بسیاری از نظریه‌های دولت و جامعه به همان اندازه صدق کند چرا که در این حوزه متغیرهای به مراتب بیشتری دخیل هستند و آهنگ دگرگونی آنها سریع‌تر است. بنابراین نظریه‌ای که در مورد بخش‌هایی از جامعه بشری اعتبار کلی دارد ممکن است در مورد بقیه بی‌اعتبار باشد. پس نظریه علمی اگر هم درست باشد موقعی نتیجه مطلوب می‌دهد که در چهارچوب عینی خود به کار رود. هر علمی قابل تعمیم است اما هیچ علمی جهان‌شمول نیست و نظریه‌ای که جهان‌شمول باشد اصلاً علمی نیست. بنابراین اگر چیزی جهان‌شمول باشد روش علمی است که با کاربرد آن در حوزه‌های عینی گوناگون می‌توان به نظریات متفاوتی رسید که در واقع مکمل یکدیگراند.

● ملاحظات روشی:

این مقاله با مرور مفهومی آثار همایون کاتوزیان قصد دارد تا بخش‌های مختلف کار او را در ارتباط با جامعه‌شناسی سیاسی ایران مورد بازخوانی قرار دهد. در این کار بخش‌های مختلف آثار کاتوزیان را در نظر داشته و کوشش کرده تا نظریاتی همچون «استبداد ایرانی»، «جامعه‌ی کوتاه‌مدت»، «تئوری توطئه»، «فره‌ی ایزدی پادشاهان» و «شبه مدرنیسم» را مورد بازخوانی قرار داده و مصادیق هر کدام را در آثار کاتوزیان نشان دهد. در پایان نیز کوشش شده تا برخی از مهم‌ترین انتقادات نسبت به آثار کاتوزیان در سال‌های اخیر گردآوری شود تا بتوان نگاه روشن‌تری نسبت به آثار کاتوزیان و فهم مفاهیم کلیدی آن در نسبت جامعه و تاریخ ایران داشت.

● یافته‌ها:

در این به مباحث و محورهای اصلی و کلیدی مطرح در کارهای همایون کاتوزیان پیرامون جامعه‌شناسی سیاسی ایران می‌پردازیم. بر همین اساس پنج مفهوم کلیدی آثار کاتوزیان «نظریه‌ی استبداد ایرانی»، «نظریه‌ی ایران، جامعه‌ی کوتاه‌مدت»، «تئوری توطئه»، «فره‌ی ایزدی پادشاهان» و «شبه مدرنیسم» مرور خواهیم کرد و در عین حال خواهیم کوشید تا مصادیق و ریشه‌های آنها را در آثار کاتوزیان نشان بدهیم.

۱. نظریه استبداد ایرانی

در رویکرد کاتوزیان جامعه ایرانی هیچگاه فئودالیسم را آن گونه که در مسیر تاریخی اروپا وجود داشته درک نکرده است زیرا که بخش اعظمی از زمین‌های زراعی در مالکیت دولت بوده و بخشی دیگر به صورت امتیاز به افراد نزدیک واگذار می‌شد. مولفه‌های فئودالیسم اروپایی را می‌توان این گونه برشمرد: ۱- محصول فروپاشی و تجزیه‌ی امپراتوری روم و نابودی برده‌داری است. ۲- پس از گذشت چندین قرن برخی از ویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی زیر از آن ریشه گرفت. ۳- برقراری مالکیت خصوصی بر زمین و تمرکز آن هم در مکان و هم در گذر زمان با اعمال قوانین و رسوم سفت و سختی مانند ارثیه غیرقابل انتقال و ارث‌بری انحصاری پسر ارشد. ۴- استقرار نظام سرواژ که دهقان وابسته به زمین را وادار می‌کرد که اضافه تولید خود را به عنوان اجاره، عشریه، خراج و جزء آن بپردازد. ۵- معمول شدن سایر تعهدات دهقان مانند ارائه‌ی خدمات مستقیم و غیرمستقیم به ارباب و پرداخت مبالغ معین برای کسب اجازه ازدواج. ۶- برقراری نظام اربابی، شامل حضور ارباب در املاک خود. ۷- شکل‌گیری ساختار بی‌انعطاف طبقاتی و طبقه اشراف آریستوکرات. ۸- تمرکز یافتن قدرت اقتصادی و سیاسی در روستاها که تولیدکننده‌ی تقریباً تمامی محصولات کشاورزی و صنعتی بودند. ۹- متقابل بودن حقوق و تعهدات قراردادی طبقات مختلف، دولت و پایگاه فئودال آریستوکراتیک آن، بنابراین در حالی که قدرت در دست دولت بوده است (که اشراف فئودال را نیز در بر می‌گرفته)، اعمال قدرت از طریق قرارداد-قوانین، سنت‌ها، رسوم و جزء این‌ها انجام می‌شده است. از این رو استفاده از قانون خودسرانه عمومیت نداشته است، قانون ممکن بوده یک مرغ دزد را به اعدام محکوم کند، ولی اجازه نمی‌داده است که یک دهقان را برای لذت شاه یا ارباب بکشد یا مثله کند. ۱۰- کلیسایی که سلسله‌مراتبی مشابه دارد به قشرهای مختلفی تقسیم شده است و اشراف خودش رهبریش می‌کند و از طریق تعالیم خود کل نظام موجود را مشروع و توجیه می‌کنند.

اما در ایران شرایط جور دیگری است. در این میان حب و بغض شخصی شاه اهمیت فراوان داشت جوری که ممکن بود یک شخص عادی در مدت کوتاهی به وزارت برسد و از طرفی اگر مورد غضب سایه خدا قرار می‌گرفت ممکن بود جان و مال خود را در زمانی اندک از دست بدهد. در نتیجه دولت می‌توانست هر لحظه که اراده کند ملک زمین‌داری را به خود یا به شخص دیگری واگذار کند. بنابراین زمین‌دار حق مالکیت نداشت بلکه این امتیازی بود که دولت به او می‌داد. این درحالی بود که در اروپا مالکیت خصوص بر زمین و تمرکز آن هم در مکان و هم در گذر زمان با اعمال قوانین و رسوم سفت و سختی مانند ارثیه غیرقابل انتقال و ارث‌بری انحصاری پسر ارشد همراه بود. نتیجه این روند در دوران فئودال‌ها شکل‌گیری ساختار بی‌انعطاف طبقاتی و طبقه از لحاظ کمی کوچک اشراف آریستوکرات بود. اما سوالی که ایجاد می‌شود این است که آیا در ایران هرگز مناسبات فئودالی وجود داشته است؟ با توجه به اینکه اقتصاد برده‌داری پیش درآمد فئودالیسم است در ایران چنین چیزی وجود نداشته. از طرفی دیگر هیچ‌گونه شاهی دال بر وجود هر یک از اشکال سرواژ یا وابستگی به زمین در طول تاریخ ایران در دست نیست. نظام منوری نیز وجود نداشت و ارباب در مراکز شهر ساکن بود. از این رو از نقطه نظر کاتوزیان کاربرد اصطلاح ارباب غایب کاملاً بی‌مورد است.

پس در ایران طبقه آریستوکرات-مالک که در اروپا نسل به نسل صاحب ملک خود بود، پدید نیامد و دولت نماینده و مقید به رضایت و پشتیبانی چنین طبقه‌ای نبود. در ایران قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه زمین‌دار منوط به اجازه و اراده دولت است. در چنین جامعه‌ای دولت نماینده هیچ یک از طبقات نیست بلکه همه آن‌ها تحت سلطه دولت قرار دارند در واقع دولت خود بزرگترین استثمارگر بود. به طور کلی در اروپا دولت متکی به طبقات بود و در ایران طبقات متکی به دولت. به این ترتیب دولت در فوق طبقات قرار داشت در نتیجه دولت در خارج از خود مشروعیت مستمر و مداومی نداشت.

در چنین شرایطی قانون بدین معنا که حیطة زورگویی دولت را محدود کند وجود نداشت. قانون عبارت از نظر دولت بود که هر لحظه می‌توانست تغییر کند. در اینجا کاتوزیان تمایزی را مابین استبداد و دیکتاتوری بیان می‌کند. از نظر وی استبداد در جامعه‌ی ایران حضور داشت ولی دیکتاتوری خیر، چرا که استبداد نه متکی به طبقات است نه قانون در حالی که دیکتاتوری متکی به قانون و طبقات است (ن.ک. کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ کاتوزیان، ۱۳۹۴). پس به دلیل اینکه حقوق اساساً در انحصار دولت بود همه‌ی وظایف نیز بر عهده‌ی دولت بود و از طرفی مردم چون حقی نداشتند وظیفه‌ای در برابر دولت احساس نمی‌کردند، در نتیجه در هنگام تزلزل دولت یا آن را می‌کوبیدند یا از آن دفاعی نمی‌کردند.

در چنین وضعیت اجتماعی سرمایه یا کاپیتال توان رشد ندارد و از سویی صنعت جدید نمی‌تواند پدیدار شود. ظهور کاپیتالیسم نتیجه انباشت دراز مدت سرمایه بود و انباشت درازمدت سرمایه در درازمدت با نبودن حق مالکیت و امنیت ناشی از یک چارچوب قانونی ممکن نبود. در شرایط بی‌قانونی موجود پدرکشی، برادرکشی، فرزندکشی و... روالی عادی بود چرا که برای به دست گرفتن قدرت وسیله‌ای جز خود قدرت وجود نداشت در نتیجه جامعه در وضعیت پیشاقانون و پیشاسیاست قرار داشت. سوالی مطرح می‌شود و آن اینکه چرا چنین جامعه‌ای به وجود آمد؟ کاتوزیان این مسئله را از نوع کنجکاوی‌های عالمانه می‌داند یعنی مسئله‌ای که حل آن در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی‌کند. اما به طور خلاصه نظریه ایشان این است: ایران سرزمین پهناوری است که جز در یکی دو گوشه آن دچار کم‌آبی است، یعنی در واقع عامل کمیاب تولید آب است نه زمین. در نتیجه آبادی‌های آن اولاً مازاد تولید زیادی نداشتند و ثانیاً از یکدیگر دور افتاده بودند. به این ترتیب جامعه، جامعه‌ای خشک و پراکنده بود و امکان نداشت قدرت‌های فئودالی پدید آید.

۲. نظریه ایران جامعه کوتاه مدت

ایران برخلاف جامعه درازمدت اروپا جامعه‌ای کوتاه‌مدت بوده است که در این جامعه، اغلب تغییرات ماهیتی گذرا و حباب‌گونه داشته‌اند. دلیل این امر فقدان وجود یک چارچوب قانونی بود. گویاترین کلام برای وصف ماهیت کوتاه‌مدت جامعه ایران اصطلاح خانه کلنگی است. دلیل نامگذاری این است که بسیاری از جنبه‌های این جامعه اعم از سیاسی، اجتماعی، آموزشی و ادب پیوسته در معرض این خطر بوده است که هوی و هوس کوتاه‌مدت جامعه با کلنگ به جانش افتد. پس به علت نبود استمرار درازمدت در این جامعه تاریخ آن بدل به رشته‌ای از دوره‌های کوتاه‌مدت به هم پیوسته شده است. در این جامعه انباشت تغییرات درازمدت از جمله انباشت درازمدت مالکیت، ثروت، سرمایه و نهادهای اجتماعی و خصوصی حتی نهادهای آموزشی بسیار دشوار بوده است. ماهیت جامعه‌ی کوتاه‌مدت دارای سه ویژگی می‌باشد: ۱- مشکل مشروعیت و جانشینی، ۲- بی‌اعتبار بودن جان و مال، ۳- مشکلات انباشت و توسعه.

یکی از مشکلات جامعه کوتاه‌مدت ایران مشکل مشروعیت بود که به عنوان یکی از دلایل آشوب مورد توجه بوده است. در اروپا نخست‌زادگی اصلی محسوب می‌شد که عدم پیروی از آن می‌توانست مشکلاتی را به بار آورد اما چنین چیزی در جامعه‌ی ایران وجود نداشت بلکه تنها منبع مشروعیت حاکم قدرت غلبه وی بود که همین امر باعث می‌شد پس از مرگ سلطان بین مدعیان جنگ و خونریزی به وجود آید. در اینجا باید تاکید کنم که در جامعه بلندمدت اروپا شاه یا فرد آریستوکرات حق دخالت در قواعد جانشینی را نداشت. در ایران هیچ قانون یا سنت تخطی ناپذیری وجود نداشت که جانشینی و یا مشروعیت را پیش از وقوع آن قابل پیش‌بینی کند.

گویاترین کلام برای توصیف ماهیت کوتاه‌مدت جامعه ایران اصطلاح «خانه کلنگی» است. بیشتر این خانه‌ها بناهایی است که بیش از سی یا حتی بیست سال ندارند و اغلب از شالوده و اسکلتی مناسب نیز برخوردار است. در مواردی معدود، این خانه‌ها ممکن است فرسوده شده و نیاز به مرمت داشته باشد اما آن چه مایه‌ی محکومیت آنها می‌شود و در نهایت ساختمان را بی‌ارزش قلمداد می‌کند و فقط ارزش زمین را به حساب می‌آورد،

این داوری است که معماری این ساختمان‌ها و یا طراحی داخلی آنها بنابر آخرین مد و پسند روز کهنه شده است. بنابراین به جای نوسازی، آن خانه یا هر بنای دیگر و افزودن بر سرمایه‌ی مادی موجود، کل آن ساختمان به دست مالک یا خریدار ویران می‌شود و بنایی جدید بر زمین آن بالا می‌رود. از این روست که صاحب این قلم گاه برای توصیف جامعه کوتاه‌مدت ایران آن را «جامعه کلنگی» نامیده، یعنی جامعه‌ای که بسیاری از جنبه‌های آن سیاسی، اجتماعی، آموزشی و ادبی پیوسته در معرض این خطر است که هوی و هوس کوتاه مدت جامعه با کلنگ به جانش افتد.

از آنجا که تداوم دراز مدتی در میان نبوده، این جامعه در فاصله دو دوره کوتاه تغییراتی اساسی به خود دیده و به این ترتیب تاریخ آن بدل به رشته‌ای از دوره‌های کوتاه‌مدت به هم پیوسته شده است. بنابراین اگر به این معنی بگیریم تغییرات این جامعه فراوان بوده و تحرک اجتماعی در درون طبقات گوناگون بسیار بیشتر از جوامع سنتی اروپایی بوده است. اما در این جامعه تغییرات انباشتی درازمدت، از جمله انباشت درازمدت مالکیت، ثروت، سرمایه و نهادهای اجتماعی و خصوصی، حتی نهادهای آموزشی، بسیار دشوار بوده است. بدیهی است که این نهادها در هر دوره کوتاه‌مدت وجود داشته یا به وجود آمده است، اما در دوره‌های کوتاه‌مدت بعد یا بازسازی شده و یا دستخوش تغییراتی اساسی شده است.

ویژگی دیگر که مستقیماً از ویژگی دیگر سرچشمه می‌گیرد بی اعتباری جان و مال است که به تفصیل در قسمت استبداد ایرانی از سخن گفتیم. از آنجا که شاه نایب خداوند بر روی زمین است و به هیچ روی در برابر افراد و طبقات جامعه با هر مایه از فضل و اعتبار و ثروت ناچار به پاسخگویی نبود بر جان و مال و اتباع یا همان رعیت دستی گشاده داشت. یکی از ویژگی‌های عمده‌ی جامعه کوتاه‌مدت آزمون‌ناپذیری معیار مشروعیت و جانشینی و همچنین قربانی بود که این مشکل از فرمانروایان و سایر اعضای خاندان سلطنتی و نیز از وزرا و فرماندهان نظامی می‌گرفت. در دولت‌های فئودالی و نیز در نظام‌های خودکامه اروپایی که بعد از رنسانس به قدرت رسیدند، قواعد مشروعیت و جانشینی معمولاً ثابت و نقض ناشدنی بود. نخست‌زادگی قاعده‌ای بنیادین بود که هم در دولت‌های متاخر فئودال و هم در دولت‌های خودکامه مسئله‌ی جانشینی را حل می‌کرد. این قاعده در عین حال در مورد املاک نیز روا داشته می‌شد نزدیک‌ترین فرد به فلان دوک یا کنت به همان اندازه در تصاحب ثروت و عنوان پدرش محق بود که نزدیک‌ترین فرد به شاه در تصاحب پادشاهی او. این نزدیک‌ترین فرد در هر دو مورد یا نخستین پسر بود یا نزدیک‌ترین خویشاوند بر جا مانده است. جیمز ششم اسکاتلند (بعدها جیمز اول انگلستان) به واسطه رابطه‌ای دور و پیچیده جانشین مشروع الیزابت اول شد و همان رابطه دور او را نزدیک‌ترین فرد به شاه انگلستان کرد. این دلیلی روشن است بر اینکه چرا در جامعه ایران به معنای رایج در تاریخ اروپا مالکیت خصوصی وجود نداشت. مهمترین جنبه این نظام اگر بتوان نظامش خواند این بود که اشخاص برخوردار از زمین یا عایدات آن هیچ حق مستقلی نسبت به آن نداشتند. این در واقع امتیاز محسوب می‌شد نه یک حق. در واقع هر چه بنده دارد متعلق به ارباب اوست.

بحث دیگری که در چارچوب جامعه‌ی کلنگی مطرح می‌شود مشکل انباشت و توسعه است که طبق نظر کاتوزیان انقلاب صنعتی در اروپا نتیجه انباشت توسعه درازمدت سرمایه تجاری و از طرفی سرمایه صنعتی بود. انباشت درازمدت سرمایه شرط لازم اما نه شرط کافی برای توسعه اقتصادی مدرن بود. اما در ایران به علت ترس از غارت و مصادره کار عاقلانه‌ای نبود و در موارد متعددی هم که کوششی به عمل می‌آمد یا به دلایلی دیگر ثروت تجاری انبوهی گرد می‌آمد غارت و مصادره‌ی این فرآیند را قطع می‌کرد. سرتاسر تاریخ ایران و وقایع نامه‌های موجود آکنده از مثال‌هایی از این ناامنی و پیش‌بینی ناپذیری است. جامعه کوتاه‌مدت هم علت و هم معلول ساختار در تاریخ ایران بوده است. این فقدان ساختار خود نتیجه دولت استبدادی بود که نماینده حکومت خودسرانه فردی و جامعه خود سر است که هرگاه تسلط دولت بر آن تضعیف شود به آشوب می‌گراید. بدین ترتیب دوری از آشوب پدید می‌آید. در غیاب آشوب در هر دوره کوتاه‌مدت، حکومت استبدادی، امتیازات تملک دارایی، انباشت سرمایه‌ی تجاری و توسعه آموزش هنر و علم وجود دارد. اما این چیزها در درازمدت دوام نمی‌آورد و زوال و آشوب در پی داشت. در همه این موارد وابستگی به هوی و هوس شاه جدید نقش اصلی را داشت. زندگی نیز پیوسته در معرض خطر نابودی خودسرانه بود و این البته شامل زندگی فرمانروا و خویشاوندان مذکر او و کارگزاران کشوری و لشکری می‌شد. پس جامعه کوتاه‌مدت هم علت و هم معلول فقدان ساختار در تاریخ ایران بوده است. این فقدان ساختار به نوبه‌ی خود نتیجه دولت استبدادی بود که نماینده‌ی حکومت خودسرانه‌ی فردی و جامعه خودسر است که هرگاه تسلط دولت بر آن تضعیف شود به آشوب می‌گراید.

به این ترتیب دوری طولانی از حکومت خود سر پدید می‌آید. در قیاس با جامعه درازمدت اروپا سه ویژگی عمده‌ی جامعه کوتاه‌مدت به این قرار است: مشکل مشروعیت و جانشینی، بی‌اعتباری مال و جان و دشواری عظیم انباشت درازمدت سرمایه که شرط اصلی توسعه اجتماعی و اقتصادی مدرن است. بنابراین تاریخ از دوره‌های کوتاه‌مدت به هم پیوسته تشکیل می‌شود. در غیاب آشوب در هر دوره کوتاه‌مدت حکومت خودکامه امتیازات تملک دارایی، انباشت سرمایه‌ی تجاری و توسعه آموزش هنر و علم وجود دارد. اما این چیزها در درازمدت دوام نمی‌آورد و زوال و یا آشوب در پی دارد. در هر مورد این همه وابسته به عقیده و هوی و هوس فرمانروای جدید است که بعد از رفع مشکل عظیم جانشینی به قدرت می‌رسد. بنابراین اگر چه مالکیت زمین، سرمایه و آموزش در کوتاه‌مدت قادر به انباشت بود ماهیت بی‌اعتبار جان و مال و ناامنی فوق‌العاده و پیش‌بینی‌ناپذیر آینده‌نگاهی درازمدت به زندگی را رخصت نمی‌داد زیرا همه منصب‌ها، عنوان‌ها و امتیازات مالکان و ثروت بازرگانان در خطر آن بود که اگر نه در حیات فرد، در طول عمر یک یا دو نسل بعد، از میان برود. زندگی نیز پیوسته در معرض خطر نابودی خودسرانه بود و این البته شامل زندگی فرمانروا و خویشاوندان مذكر او و کارگزاران کشوری و لشکری او نیز می‌شد. در پایان نقل قولی از کاتوزیان، بر هر چه روشن‌تر شدن این مفهوم بنیادین آثار او کمک می‌کند:

«ما... درباره‌ی منطق و جامعه‌شناسی تاریخی رفتارهای اجتماعی صحبت می‌کنیم. در جامعه استبدادی حتی موقعیت شاه هم موقعیت کوتاه‌مدتی بود چون هر لحظه ممکن بود بلایی بر سرش نازل شود، و اگر می‌شد کس به دادش نمی‌رسید» (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۰۶).

«کوتاه‌مدت بودن و کلنگی بودن جزء لاینفک طبیعت و ذات و خصلت جامعه استبدادی است. ...جامعه‌ای که کوتاه‌مدت و کلنگی، و زندگی در آن ناامن و بی‌ثبات و غیرقابل پیش‌بینی است ناگزیر خیلی از وقایع و حوادث - و خاصه مصائب- را ناشی از نیروهای مرموز، دست‌های غیب و کاسه‌های زیر نیم‌کاسه می‌داند. در حالی که تصمیم‌گیری و عزل و نصب و غیره در یک جامعه استبدادی خودسرانه و دلبخواهی و بدون ملاک و معیار و ضابطه است، هر لحظه هر چیز ممکن است، چه به سود فرد یا اجتماع چه به زیان آن» (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۰۹).

۳. تئوری توطئه:

یکی از مشکلات جامعه ایرانی که برای آن تبدیل چالش شده بود و امروز نیز گاهی آن را پیش فرض خود قرار می‌دهند تئوری توطئه است. اینکه شما فکر کنید تمام مقدراتتان را دیگران تعیین می‌کنند و وابسته به تصمیمات ممالک خارجی و نقشه‌های شومی است که آن‌ها می‌کشند. این تفکر می‌توان باعث رکود و عدم حرکت در جامعه شود چون هر چه اتفاق می‌افتد معلول تصمیم دیگران است. حاکمیت ایران نیز استبدادی بود و جان و مال افراد رابطه مستقیمی با اوضاع و احوال روانی حاکم داشت. حاکمیت خودکامه به این معنا بود که زندگی و مالکیت شدیداً بی‌اهمیت و پیش‌بینی‌ناپذیر بود و بر اساس اراده و هوس حاکمان و فرمانروایان محلی، تصادفی و تقدیر و سرنوشت و نیز مهارت‌های فردی در در توطئه‌های فریبکارانه تعیین می‌شد. در نتیجه، روان‌شناسی اجتماعی مبتنی بر اینکه هر حادثه‌ای محصول دسیسه است، پدید می‌آمد و از حدود نیمه‌های سده‌های نوزدهم به طور فزاینده‌ای به تصمیم‌گیری‌های فوق انسانی و قدرت‌های بزرگ خارجی اطلاق داده شد.

پس قدرت‌های بزرگ توانستند تا حد ممکن در کشور دارای نفوذ شوند. تئوری‌های مدرن امپریالیسم نیز این سنت را در سده‌ی بیستم تقویت کردند به طوری که در زیر ظاهر استدلال روشنفکری چنین تئوری‌هایی کاربرد تئوری توطئه قدیمی و بیگانه‌ترسی تجلی کرد. کاتوزیان نتیجه می‌گیرد انتساب نابسامانی‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به عوامل خارجی مانند امپریالیسم و دیگر دشمنان شناخته یا ناشناس در واقع تبیین‌های ساده، سطحی و عامه پسند از پدیده‌های بسیار پیچیده اجتماعی است. این فروکاستن علل و عوامل پیچیده پدیده‌های مختلف اجتماعی پیوند خورده با پدیده‌های اجتماعی دیگر و بسترهای تاریخی گوناگون به یک اخلاق فردی یا جمعی توطئه‌ناروا است و امکان درک و تبیین درست تحولات و رویدادهای اجتماعی را از بین می‌برد. ولی در ایران معاصر چنین رهیافت توطئه محورانه بسیار رایج و شایع بوده است. بر همین اساس و به منظور نقد و رد تئوری توطئه، همایون کاتوزیان روی زندگی، منش و آثار خلیل ملکی پژوهش‌هایی انجام داده است. کاتوزیان معتقد است ملکی یکی از فیگورهای مهمی است که توانسته تئوری توطئه را کنار بزند و در میدان سیاست با پشتوانه‌ی این بینش نظری و سیاسی حرکت کند.

علاوه بر این کاتوزیان خاطرات و نامه‌های خلیل ملکی را نیز انتشار داده است. کاتوزیان بر این باور است که ملکی مروج دیدگاهی بود که می‌توان از آن تحت عنوان بدیل تئوری توطئه در ایران نام برد. بر همین اساس ملکی مخالف دیدگاهی بود که: «الف) همه‌ی گرفتاری‌های کشور را به دلیل استعمار و امپریالیسم می‌دانست. ب) اینکه همه‌ی حوادث و حتی رویدادهای جزئی در کشور دسیسه‌های پنهانی این قدرت‌ها است. ج) همه‌ی بازیگران عمده در دولت، سیاست و اپوزیسیون ایران عوامل یکی از قدرت‌ها هستند. د) اینکه توسعه‌ی کشور امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه به یکی از بلوک‌های جنگ سرد بپیوندد. ه) و سرانجام اینکه همه‌ی تاش‌ها و دستاوردهای به ظاهر مستقل و نیم‌کاسه‌هایی در زیرکاسه‌های یکی از قدرت‌های بزرگ خارجی بودند تا بدین وسیله با فریفتن مردم از راه دیگری در امور کشور دخالت کنند»

۴. فره ایزدی پادشاهان:

فره ایزدی را معمولاً مبنای حقانیت و مشروعیت پادشاهان ایران باستان دانسته‌اند. همایون کاتوزیان در تبیین این نظریه، شاهنامه فردوسی را به عنوان مرجع خود قرار می‌دهد. طبق نظر وی پادشاه یا حاکم ایرانی دارای فره ایزدی است و این بدان معناست که شاه از سایر افراد بشر برتر و نایب و جانشین خدا روی زمین است. چون شاه دارای فره ایزدی است فقط در برابر خدا مسئول است نه در برابر خلق پس او در آنچه می‌کند فقط در برابر خدا مسئول است. بدیهی است در چنین مقامی باید منشا و سرچشمه‌ی دارایی و مقام و قدرت اجتماعی باشد: از هر که می‌خواهد بگیرد و به هر آنکه می‌خواهد بدهد. به یک کلام حرف او قانون است و قانون حرف اوست. اما گاهی مردم بر ضد این شاه می‌شوریدند پس این نظریه باید توجیهی برای این امر در بطن خود می‌داشت این توجیه به صورت نظریه بازگشت فره ایزدی از شاه بیان شده است. اگر مردم عصیان کنند و او را براندازند، فره ایزدی وی از دست رفته است. از آنچه کاتوزیان از شاهنامه فردوسی برداشت کرده، فره ایزدی شاه در دو صورت از بین می‌رود: یکی تمرد مستقیم در برابر خدا یعنی ادعای خدایی کردن و دیگری تمرد غیر مستقیم در برابر خدا یعنی بیدادگری به خلق؛ پس اگر در چنین شرایطی شاه خلع می‌شد، شاه بعدی دارنده‌ی فره ایزدی بود.

کاتوزیان در همین زمینه چنین می‌نویسد:

«...به روشنی در می‌یابیم که الف) فره‌ی ایزدی و برخورداری از آن بخشش ایزدی است و توانایی‌هایی خارق‌العاده و رمزآمیز به همراه دارد. ب) برخورداری از این فره فراتر از هر چیز دیگر، از جمله ارشدیت و خویشاوندی با شاه، شرط بنیانی برای مشروعیت و جانشینی است. اما مشکل در این است که هر چند در عالم اسطوره، کرده‌های شگفت‌انگیز یا پیروز درآمدن از آزمون می‌تواند مشروعیت فرد مدعی را ثبت کند، در عالم واقع هیچ آزمون آشکار و عام برای آن وجود ندارد. منظور ما چیزی است که مثل ارشدیت برای همه‌ی دست‌اندرکاران و افراد ذی‌ربط قابل مشاهده باشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۵۳-۵۴).

۵. شبه مدرنیسم:

کاتوزیان اشاره می‌کند که اندیشمندان و رهبران جهان سوم دچار برداشتی سطحی از مفهوم مدرنیسم شده‌اند و بدون توجه به جنبه‌های مختلف مدرنیسم آن را به کار می‌بندند. شبه مدرنیسم جهان سوم عدم توجه مدرنیسم اروپایی به ویژگی‌های جهان سوم را با عدم شناخت خود از تحولات علمی و اجتماعی اروپا و دامنه و حدود آن در خود جمع دارد. از این روست که تکنولوژی جدید درمان قطعی و قادر به هر معجزه‌ای دانسته می‌شود که به محض خریداری و نصب می‌تواند همه مشکلات اجتماعی-اقتصادی را یکسره حل کند و از همین روست که ارزش‌های اجتماعی و روش‌های تولید سنتی همچون نهادهای ذاتی یا در حقیقت علل عقب ماندگی و سرچشمه شرمساری ملی انگاشته می‌شوند در این میان صنعتی شدن نه همچون یک هدف که همچون شیئی پنداشته می‌شود و نصب یک کارخانه ذوب مدرن نه یک وسیله که هدف غایی به شمار می‌آید. اما تولد شبه مدرنیسم در ایران چگونه بود؟

ظهور و چیرگی شبه مدرنیسم در ایران بر دو پایه استوار بود: نخست، نفی همه‌ی سنت‌ها، نهادها و ارزش‌های ایرانی که عقب‌مانده محسوب می‌شدند و دوم اشتیاق سطحی و هیجان روحی گروهی کوچک از جامعه‌ی شهری. ترکیب این دیدگاه با خودبزرگ‌بینی غیرمنطقی ایرانی همراه بود. یکی از واکنش‌ها علیه این شبه مدرنیسم غرب‌زدگی جلال آل‌احمد بود که در سال ۱۳۴۱ منتشر شد. نتیجه‌گیری کاتوزیان در این زمینه با توجه به پیش‌فرض وی در مورد اینکه جامعه‌ی ایران باید در سنت و سیر تاریخی خود تفسیر شود این است که اگر قرار است سرانجام ایران به

به نظام اجتماعی و اقتصادی متعادلی در چارچوب فرهنگی اصیل و متمدنی که از آن خودش باشد دست باید، آمیزش واقع‌بینانه‌ای از اندیشه‌ها، ارزش‌ها و روش‌ها و تکنیک‌های مدرن (نه شبه‌مدرن) و سنتی (نه شبه‌سنتی) به وجود آورد. در عین حال کاتوزیان این تعبیر را برای دولت در ایران قرن بیستم به کار می‌برد. در زمانی که دولت مقتدر مرکزی در پی مدرن سازی جامعه بود. زمانی که دولت پهلوی اول پس از هجوم نیروهای بیگانه در هنگام جنگ جهانی دوم از هم فروپاشید، بیش از پیش ماهیت آن مشخص شد. در همین باره کاتوزیان چنین نوشته است: «عبرت این همه این است که ثبات اجتماعی-اقتصادی و پیشرفت مسالمت آمیز در ایران تنها در صورتی ممکن است که سرسخت‌ترین دشمن آن -استبداد ایرانی- برای همیشه ریشه‌کن شده باشد. نباید به آن فرصت داد تا زیر پوشش تجددخواهی، اصلاح‌طلبی، سنت‌پرستی و مارکسیسم یا هر چیز دیگری پنهان شود که این فقط فرصتی خواهد بود تا دوباره قد علم کند و بر سراسر جامعه چیره شود» (کاتوزیان، ۱۳۹۳ الف: ۱۸۱).

● نتایج و دستاوردها و انتقادات

همایون کاتوزیان نویسنده‌ی پرکاری است که توانسته میراث گران‌بهایی را از خود به جای بگذارد. برای مثال سعید برزین در مورد کتاب اقتصاد سیاسی در مجله کلک می‌نویسند: «این اثر بدون تردید از جمله آثار کلاسیک خواهد شد، و سال‌ها مورد استفاده‌ی محققان قرار خواهد گرفت. اگر کاتوزیان در این زمینه کار دیگری هم ارائه ندهد با همین یک اثر وظیفه‌ی بزرگی را به دوش کشیده است» (برزین، ۱۳۹۳: ۹).

مثلاً در همین مورد می‌توان به نظریه شبه‌مدرنیسم اشاره کرد که دستاوردی در اقتصاد سیاسی محسوب می‌شود که به نقش نفت در قدرت گرفتن دولت و استبداد ایرانی می‌پردازد. البته در کنار دستاوردهای نظری و علمی که شرح آنان گذشت انتقادهایی از جامعه‌ی علمی به ایشان وارد شده است.

یکی از انتقاداتی که به ایشان شده از سوی محمدرضا سوداگر محقق علوم اجتماعی است. سوداگر بر این باور است که برخورد کاتوزیان با مسئله از منبع ملی-بورژوازی است و به همین دلیل از وی به خاطر انکار مرزبندی طبقات اجتماعی و مبارزات اجتماعی در ایران طبق موازین شناخته شده شکایت دارد و از ناآشنایی کاتوزیان با خصوصیات نظام سرمایه‌داری و عدم شناخت قانون‌مندی آن سخن می‌گوید. وی توضیح می‌دهد که نظام پهلوی هر نامی بر آن نهاده شود نمی‌تواند خارج از چارچوب قوانین تکامل اجتماعی جای داشته باشد و نتیجه می‌گیرد که:

«با معیارهای علمی که در توضیح نظام‌های اجتماعی از خصوصیات شیوه‌ی تولید، رابطه‌ی طبقات با خود و وسائل تولید و سهم آن‌ها در محصول اجتماعی کمک می‌گیرد، متفاوت است. روش علمی در تبیین نظام‌های اجتماعی قبل از هر چیز جستجوی رابطه‌ی میان تولیدکننده و مصرف‌کننده است... در واقع سیما و خصلت اقتصادی-اجتماعی جامعه را نحوه‌ی سازمان‌دهی کار اجتماعی و تملک کار اضافی تعیین می‌کند. رابطه این طبقات متضاد دوگانه وجه مشخص اصلی هر شیوه تولید است. به همین مناسبت طبقات را به مثابه‌ی قطب‌های متضاد در ساختار روابط اجتماعی

می‌توان درک کرد: مانند برده و برده‌دار، رعیت و ارباب، کارگر و سرمایه‌دار» (سوداگر، ۱۳۹۳: ۱۰).

یکی از عمده انتقاداتی که از طرف مصطفی عبدی استاد دانشگاه مطرح شده است وجود شباهت میان نظریه استبداد شرقی ویتفوگل و نظریه استبداد ایرانی کاتوزیان است. بخش عمده‌ای از نظریات کاتوزیان به تعبیری مباحثی است که ویتفوگل مطرح کرده است. کار کاتوزیان از اینجا شروع می‌شود که به عقیده‌ی ایشان دولت در ایران متفاوت از دولت در جامعه فئودالی اروپایی است. پرسش آغازین این است که چرا نیروهای سرمایه‌داری در مناسبات اجتماعی کشورهای چون ایران رشد نکرده‌اند؟ ایشان با بررسی گروه‌های اجتماعی در ایران، ویژگی‌هایی در دولت یافته‌اند و متأثر از مطالعات شرق‌شناسی و ایران‌شناسی و نظریات تکاملی پیش از خودشان و نقد این دیدگاه‌ها، عناصر و ویژگی‌های دولت استبدادی را بررسی می‌کند و برای توجیه شکل‌گیری آن از طبیعت و اقلیم ایران شروع می‌کند. به باور ایشان فقر طبیعت در ایران دو ویژگی را در تاریخ ایران ایجاد کرده است: نخست اینکه اجتماعاتی که در ایران شکل می‌گیرد، عموماً اجتماعات پراکنده‌ای حول آب بوده‌اند، پراکندگی این اجتماعات موجب شده که این نیروها قوای نظامی لازم برای مواجهه با تهاجمات را نداشته باشند. در نتیجه انباشت سرمایه شکل نمی‌گرفته است. از سوی دیگر اجتماعات متحرکی هستند که قوای نظامی دارند و به این اجتماعات پراکنده هجوم می‌آورند و مازاد تولید ایشان را تصاحب می‌کنند.

در نتیجه با دسترسی این نیروهای نظامی متحرک به این مازاد تولید، دولت خودکامه استبدادی در تاریخ ایران شکل می‌گیرد. ویژگی‌های این دولت استبدادی به تعبیر کاتوزیان را می‌توان چنین برشمرد: نخست اینکه امکان تکوین فئودالیسم و پویایی تاریخی به شکلی که در اروپای غربی مشاهده شد، را نمی‌دید، زیرا انحصار مالکیت در دست دولت بود و به مثابه امتیازی بود که در دست پادشاه بود و هر وقت می‌خواست آن را تصاحب می‌کرد. در نتیجه تعهدات حقوقی پایداری مثل قانون ارث در فئودالیسم اروپا شکل نمی‌گرفت. از دیگر تبعات آن این بوده که در تاریخ ایران بر خلاف تاریخ اروپای فئودال، نظم سیاسی بر نظم اقتصادی سیطره داشت. در نتیجه طبقات اجتماعی مستقل از دولت شکل نگرفت و دولت طبقات اجتماعی را کنترل می‌کرد. از دید کاتوزیان عدم وجود قانون منسجم و این شکل نظم سیاسی اصول خاصی را برای تحرک طبقاتی در ایران مثل فئودالیسم غربی امکان پذیر نکرد. ایشان نمونه‌های زیادی را نشان می‌دهد که غلامان به طبقات بالا دست می‌یابند. در فقدان طبقات اجتماعی مستقل و حقوق پایداری، تضاد طبقاتی به عنوان موتور محرک تاریخ در اندیشه مارکسیستی در ایران شکل نمی‌گیرد. در نتیجه تضادی که در ایران هست، تضاد میان دولت و ملت است. دکتر کاتوزیان همچنین مفهوم دیگری را بازشناسی می‌کند که به شکل‌گیری جامعه کلنگی یاری می‌کند که همان باور به وجود فره ایزدی در پادشاه است. این باور موقعیتی فراطبقاتی و فراقانونی به این دولت مستبد می‌داد که در برابر هیچ کس پاسخگو نباشد. در نتیجه تنها تضاد ممکن در اندیشه ایشان، تضاد میان دولت و ملت است، نه تضاد میان طبقات. در نتیجه به تعبیر مارکسیست‌ها، جامعه شرقی، جامعه ایستایی می‌شود. انتقادی که مصطفی عبدی بیان می‌کند بدین شرح است:

«این مفاهیم تا چه میزان نو است؟ من قصد زیر سوال بردن نظرات ایشان را ندارم، اما نباید اندیشمندانمان را به نحوی مقدس کنیم که نقدناپذیر شوند. این راهی برای برون‌رفت از فقر نظریه‌پردازی است که متأسفانه در علوم انسانی با آن مواجه هستیم. متأسفانه در رسانه‌های ما برخی به شکلی به عنوان اندیشمند و صاحب‌نظر مطرح می‌شوند که به تعبیر استاد عبداللہیان، گونه‌ای پوپولیسم علمی است. در حالی که باید فراسوی این تعارف‌ها رفت، و به دقت به نقد و بررسی اندیشمندانمان بپردازیم. شروع کارشان [کاتوزیان] با نقد نظریه ویتفوگل آغاز می‌شود که ویتفوگل می‌گوید در شرق آب کم بوده و مردم برای دسترسی به آب ناگزیر از کارهای بزرگی بودند. کاتوزیان در شروع کار این را رد می‌کند و به جای سازماندهی بزرگ، از اجتماعات پراکنده به عنوان دلیل شکل‌گیری دولت استبدادی سخن می‌راند. البته باید توجه داشت که ویتفوگل در انتهای کتابش با استناد به یکی از مباحث مارکس که آبراهامیان نیز به آن اشاره کرده، از این احتمال سخن می‌راند که ممکن است دهکده‌های شرقی پراکنده منشا شکل‌گیری دولت باشند. او حتی معتقد است کنش انسانی می‌تواند برخی از این عناصر را جبران کند. این مباحث نشان می‌دهد که نمی‌توان جبرگرایی را به ویتفوگل نسبت داد. وی پس از اشاره به برخی از شباهت‌های دیگر میان مباحث کاتوزیان و ویتفوگل در پایان گفت: با این مباحث باید تامل کرد که آیا نظریه استبداد ایرانی کاتوزیان بدیع یا نویی است یا این نظریه به نوعی عملیاتی کردن نظریه و مفاهیم نظریه استبداد شرقی ویتفوگل در تاریخ ایران است؟ در حالی که معمولاً در ایران کاتوزیان را به عنوان نظریه‌پرداز می‌شناسند که به اعتقاد عبدی باید در این اندیشه بازبینی کرد» (عبدی، ۱۳۹۵)

از دیگر منتقدان کاتوزیان سیدجواد طباطبایی است. سیدجواد طباطبایی پژوهشگر حوزه اندیشه‌ی سیاسی یکی از مهمترین منتقدان کاتوزیان به شمار می‌رود که دیدگاه‌هایی متفاوت با او دارد. طباطبایی نظریه‌ی جامعه‌ی کلنگی را نظریه‌ای سیاسی و نه تاریخی می‌داند و می‌گوید:

«آیا سیاسی‌تر و بی‌معناتر از این نظریه می‌شود که ایران گویا جامعه‌ای کلنگی است؟ این نظریه مبنایی ندارد؛ یعنی اگر محور تاریخ ایران را مصداق بدانید، آن هم با تصویری آرمانی به همین نتیجه می‌رسید اما اگر مشروطیت بدانید، باید این بحث را مطرح کنید که نقش جنبش ملی در سست کردن شالوده نظام نهادها چگونه بوده است؟ چرا شالوده نظام نهادهایی که مشروطیت پی ریخت، استوار نشد؟» (طباطبایی، ۱۳۹۲).

به همین دلیل طباطبایی معتقد است که به جای صدور حکم کلنگی بودن جامعه‌ی ایران باید این پرسش را مطرح کرد که نقش ایرانیان در کلنگی کردن آن چه بوده است. به همین دلیل می‌گوید:

«این بحث سیاسی - در معنای سیاست روز نیست - تاریخی است؛ یعنی باید توضیح داد که در چه مقیاسی و در چه شرایطی دریافت کلنگی در ذهن ایرانیان - و به ویژه مورخ آنان - تثبیت شده است؟ نظریه جامعه کلنگی فرضیه‌ای تاریخی نیست، سیاسی است» (طباطبایی، ۱۳۹۲).

داریوش رحمانیان منتقد دیگری که درباره‌ی آثار کاتوزیان و به خصوص نظریه‌ی استبداد ایرانی پژوهش‌هایی را به انجام رسانده در نقد این نظریه چنین می‌گوید:

«اولاً مفهوم استبداد شرقی پیشینه‌ای پانصد ساله دارد و تقریباً به ماکیاولی می‌رسد. ماکیاولی نخستین متفکری است که با دقت نظر جالبی به قیاس سلطان عثمانی با پادشاهان اروپایی می‌پردازد و می‌گوید اطراف سلطان عثمانی اشراف مستقلی نیستند که قدرت پادشاه را محدود کنند. از ماکیاولی به بعد این نظریه تا قرن نوزدهم سیر کرده و به ما رسیده است. کسانی چون مونتسکیو، آدام اسمیت، هگل، جیمز میل، جونز و... این مفهوم را به کار گرفته‌اند. نزد مارکس و انگلس مفهوم استبداد شرقی به نظریه بدل شد، زیرا مارکس و انگلس جوان در اوایل دهه ۱۸۵۰ بعد از اینکه مانیفست مشهورشان را نوشتند، درباره ماهیت تمدن شرق و آسیا بحث کردند. به این ترتیب دو روایت از شیوه تولید آسیایی شکل گرفت که نخستین آنها با عنوان روایت دیوان‌سالارانه ماند و تبدیل به روایت شد و فراموش نشد، البته به دلایل معرفتی مثلاً نزد انگلس نقد شد و به دلایل سیاسی نزد استالینیست‌ها تلاش شد نادیده گرفته شود. فرض این روایت آن است که در شرق آب نیست که در نتیجه زمین نیست که موضوع مالکیت قرار می‌گیرد، بلکه آب است که به زمین ارزش می‌دهد و مالکیت آن مهم است، چون استخراج و به کارگیری آب هم دشوار است، در نتیجه این منشأ پیدایش دولت در شرق می‌شود، در واقع از نظر مارکس و انگلس جوان راز اینکه شرق زودتر از غرب به دولت رسید، این بوده است. این نظریه‌ای درباره دولت بود که ماند و فرض بسیاری از مارکس‌شناسان به عنوان نظریه شیوه تولید آسیایی تلقی شد، حال آنکه مارکس چند سال بعد این نظر را کنار گذاشت و در مقدمه‌ای می‌خواست بر نقد اقتصاد سیاسی بنویسد و به شکل دست‌نوشته باقی ماند، روایت دقیق‌تر و علمی‌تری ارایه کرد و آن جابه‌جای بحث از کم‌آبی و جغرافیای صرف، از عدم استقلال شهر از روستا در نظام آسیایی بحث کرد. کاتوزیان در برابر این نقد که نظریه‌ی ارائه شده توسط شما، همان نظریه شیوه تولید آسیایی است، در مقدمه تضاد دولت و ملت می‌گوید نظریه من اصیل است و نقدهای دیگران بی‌پایه است و آن را مثل شباهت بحث‌های اصحاب قرارداد اجتماعی خوانده است. جالب آنکه کاتوزیان هیچ‌وقت این نقد را آن قدر مهم ندانسته که به تفصیل درباره آن بحث کند. در حالی که ایشان راجع به سه هزار سال تاریخ مدون ایران این نظریه را بحث می‌کند» (رحمانیان، ۱۳۹۵).

علاوه بر انتقاداتی که شرحشان رفت، دیگرانی هم هستند که انتقاداتی را بر آثار کاتوزیان و نظریات او مطرح کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به نقدهای عباس ولی در کتاب «ایران پیش از سرمایه‌داری» (۱۳۸۰) اشاره کرد. ولی معتقد است «کاتوزیان در حالی که داعیه‌ی اصالت دارد» تحت‌تأثیر مارکس و ویتفوگل است. همچنین ابراهیم توفیق و محمدعلی مرادی نیز معتقدند که کاتوزیان تحت‌تأثیر ویتفوگل بوده است.

در میان نظریاتی که درباره‌ی آرا کاتوزیان وجود دارد، طیف گسترده‌ای از همراهان و موافقان و منتقدین و مخالفان را می‌توان مشاهده کرد. در عین حال آرای کاتوزیان را می‌توان یکی از بحث‌برانگیزترین آرا و نظرات درباره‌ی جامعه ایران دانست که در سال‌های اخیر واکنش‌های مختلف و گسترده‌ای از موافق و مخالف را به دنبال داشته است. جدای از انتقادات وارده به آثار کاتوزیان، می‌توان به آثار بی‌شماری که تحت تأثیر او و مفاهیمش نوشته شده است، سخن گفت.

● نتیجه‌گیری:

محمدعلی همایون کاتوزیان را در عرصه پژوهش‌ها درباره تاریخ و سیاست ایران نمی‌توان نادیده گرفت، دهه‌هاست که طیف وسیع آثار او در ابعادی گسترده و وسیع از سوی همه علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ و جامعه و سیاست ایران مورد توجه قرار گرفته است، در حوزه‌های سیاست، جامعه‌شناسی، اقتصاد و ادبیات. این اقبال گسترده تا جایی است که برخی تعبیر بر ساخته او چون «جامعه کوتاه‌مدت»، «جامعه کلنگی»، «استبداد ایرانی» و «چرخه استبداد-اشوب» در زبان روزمره اهل فرهنگ و سیاست رایج شده است. ویژگی مهم کاتوزیان کثرت آثار؛ آن هم به زبان انگلیسی است که موجب شده آثار او مخاطبانی غیرایرانی نیز بیابد. این ویژگی‌های تحسین‌برانگیز اما سبب نمی‌شود که از نقد آثار و پژوهش‌های کاتوزیان غافل باشیم، برعکس، بزرگ‌ترین ستایش از یک متفکر، توجه انتقادی و جدی به آثار و اندیشه‌های اوست، گویانکه همین نقادی نشانه‌ای دیگر بر اهمیت آثار کاتوزیان است. در این مقاله نیز کوشش کردیم تا در عین مرور مهم‌ترین مفاهیم کاتوزیان و بررسی مصادیق آنها در آثارش، مهم‌ترین و در عین حال جدی‌ترین نقدها به آثار او را نیز بیان کنیم.

● منابع:

آزموده، محسن (۱۳۹۵). کاتوزیان در بوته نقد، روزنامه اعتماد.
برزین، سعید (۱۳۹۳). «نقد سعید برزین و دیگران» در: اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران، نشر مرکز.

توفیق، ابراهیم (۱۳۹۳). درسگفتاری درباره‌ی استبداد. قابل دسترسی در: telegram: @sociomedia
رحمانیان، داریوش (۱۳۹۵). سخنرانی در جلسه نقد و بررسی آرای کاتوزیان در دانشگاه تربیت مدرس. قابل دسترسی در: telegram: @sociomedia

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۲). تاریخ ایران کلنگی نیست. قابل دسترسی در: www.tarikhirani.ir
عبدی، مصطفی (۱۳۹۵). سخنرانی در جلسه نقد و بررسی آرای کاتوزیان در دانشگاه تربیت مدرس. قابل دسترسی در: telegram: @sociomedia

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۱). تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران). تهران، نشر نی.
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۲ الف). نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران نفت و توسعه اقتصادی. تهران، نشر مرکز.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۲ ب). هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر. تهران، نشر مرکز.
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۳ الف). اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۳ ب). ایران، جامعه کوتاه مدت و سه مقاله دیگر. ترجمه عبدالله کوثری. تهران، نشر نی.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۴). استبداد، دموکراسی و نهضت ملی. تهران، نشر مرکز.
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۶). خلیل ملکی؛ رد تئوری توطئه و پیشبرد جامعه‌ی مدنی، در: جستارهایی درباره‌ی تئوری توطئه در ایران. تهران، نشر نی.

مرادی، محمدعلی (۱۳۹۰). درسگفتاری در بنیان‌های فلسفی جامعه‌شناسی تاریخی. انجمن علمی دانشجویی

جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، قابل دسترسی در: www.phalsafe.com

ولی، عباس (۱۳۸۰). ایران پیش از سرمایه‌داری. ترجمه‌ی حسن شمس آوری. تهران، نشر مرکز.
ویتفوگل، کارل آگوست (۱۳۹۶). استبداد شرقی: بررسی تطبیقی قدرت تام. ترجمه محسن ثلاثی. تهران، نشر ثالث.

● گردآورنده:

شایان میررجب
کارشناسی ارشد علوم سیاسی
دانشگاه تهران
Sh.mirrajab@yahoo.com



عناصر و چالش های ژئوپلیتیک عربستان

● چکیده:

ایران و عربستان سعودی با توجه به ظرفیت ها و ویژگی های خود، دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه محسوب می شوند از این رو متناسب با جایگاه این دو کشور روابط آنها تابعی از موقعیت ژئوپلیتیک این دو کشور در منطقه خاورمیانه و به خصوص رقابت های منطقه ای عربستان سعودی و ایران است از این رو مقاله حاضر که درصدد بررسی "عناصر و چالش های ژئوپلیتیک عربستان" است، پس از بسط فضای مفهومی و جنبه مسئله مند بودن به بررسی عناصر ژئوپلیتیکی و چالش های آن در عربستان می پردازد. روش تحقیق پژوهش، توصیفی و تحلیلی است. در مقاله این سوالات مطرح هستند: که تنش میان ایران و عربستان در چه قالبی ظهور و بروز پیدا کرده است؟ و نقش رقابت های ژئوپلیتیک در این تنش و سطح آن چگونه ارزیابی میشود؟ یافته های مقاله نشان میدهد که اولاً، عربستان، از طریق رقابت های ژئوپلیتیکی، تأثیر پذیری از خط مشی گذاری آمریکا در منطقه و اشاعه فرهنگی از طریق وهابیت به دنبال تغییر ژئوپلیتیک خود در رقابت با ایران است و ثانیاً؛ شاخص های تأثیر گذار بر روابط سیاسی ایران و عربستان ناشی از تقابل این دو در تعیین معادلات امنیتی در خلیج فارس و تقابل ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی می باشد که پس از انقلاب اسلامی با تغییر چشم انداز سیاسی در عراق، مصر، بحرین و سوریه، ویژگی هویتی - فرقه ای یافته و روابط این دو را تحت تأثیر قرار داده است.

● واژگان کلیدی:

عربستان، ژئوپلیتیک، ایران، وهابیت، چالش

● مقدمه:

قرار گرفتن عربستان در میان دو آبراه مهم جهان - خلیج فارس و دریای سرخ - به این کشور موقعیت ژئوپلیتیکی خاصی بخشیده است، گذشته از موقعیت جغرافیایی ویژه، عربستان به لحاظ فرهنگی نیز اهمیت شایانی دارد. برخاستن دین اسلام از شبه جزیره عربستان و قرار داشتن بیت الله الحرام در مکه و آرامگاه حضرت محمد(ص) در مدینه، کشور فعلی عربستان را از نظر تاریخی، در موقعیتی قرار داده است که در نظر بسیاری از مسلمانان جهان، به خصوص مسلمانان خارج از منطقه خلیج فارس، جلوه گاه اسلام است. از سوی دیگر می توان گفت که مهمترین مؤلفه ژئوپلیتیکی کشور عربستان، وجود ۲۵٪ منابع نفت کل جهان در این کشور است؛ به گونه ای که عربستان می تواند روزانه ۱۲ میلیون بشکه، نفت تولید کند و به این وسیله بازار نفت جهان را در اختیار گیرد ذخایر نفت عربستان، حدود ۱۶۰ میلیارد بشکه تخمین زده شده است که شامل ۱/۴ ذخایر موجود دنیا و بیش از ۱۱/۳ از کل ذخیره اوپک می باشد. ذخایر نفت این کشور را ۲۵۰ میلیارد بشکه نیز برآورد کرده اند. از سوی دیگر ایران نیز کشوری است که به لحاظ موقعیت جغرافیایی و به اتکاء برخی مولفه های قدرت ملی همواره از اهمیت شایان توجهی برخوردار بوده است.

که هیچ وقت از میزان آن کاسته نشده است. وجود مرزهای آبی در شمال و جنوب کشور و همسایگی با کشورهای روسیه و به لحاظ مرزهای زمینی در غرب شمال غربی و شرق و شمال شرقی و همجواری با کشورهای عراق، ترکیه، افغانستان و پاکستان و وجود کوهستانهای مرتفع در شمال غرب و شمال شرق و دشت های شنی در جنوب و کویر در شرق برخوردار بوده است. اهمیت ایران و خلیج فارس به حدی بود که در سال ۱۸۸۵ م. (۱۲۶۴ ش.) لرد کرزون مینویسد: «...ترکستان، افغانستان... ایران در حقیقت صفحه شطرنجی هستند که بر روی آن بازی دست یافتن و سیادت بر جهان انجام میشود...» (الهی، ۱۳۶۱: ۴۴). و به عبارت دیگر «ویژگیهای منحصر به فرد و ممتاز ایران از لحاظ ژئوپلیتیکی و استراتژیک نیز بر همگان آشکار است و حتی می توان اذعان کرد که موقعیت و مختصات ویژه ی ایران در میان کشورهای منطقه و حتی عربستان، برجسته تر است». (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۶) این وضعیت دوگانه ژئوپلیتیکی میان دو کشور سبب ساز طیفی از رقابت و بعضا همکاری میان دو کشور شده است که عمدتا بر مدار رقابت قرار دارد.

از این رو ضرورت و اهمیت مقاله در این است که اولاً، ایران و عربستان سعودی با توجه به ظرفیتهای و ویژگیهای خود، دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه محسوب می شوند لذا پرداختن به رقابت این دو بر بستر ژئوپلیتیک بسیار حائز اهمیت است ثانیاً؛ تنش در روابط ایران و عربستان در دوران کنونی بسیار حاد بوده و در هیچ دوره ای تقریباً این سطح از تنش را شاهد نبوده ایم لذا بررسی اهمیت ژئوپلیتیک یا تنگناهای ژئوپلیتیکی که روابط میان این دو را بر بستری از تخاصم و نه تفاهم قرار داده است بر اهمیت این مقاله میافزاید آنچه ضرورت مقاله را نشان می دهد این است که بررسی رقابتها و مشخص نمودن تهدیدات آن میتواند ایران را در جهت ابتکار عمل لازم برای تبدیل تهدیدات به فرصت یا حداقل تعدیل آنها کمک کند و در نهایت نیز آگاهی از رقابتها و ژئوپلیتیکی موجود در منطقه می تواند ایران را به ارائه ی راهبردهای مناسب سوق دهد.

● سابقه پژوهش:

ویسی، هادی (۱۳۹۸) پژوهشی را تحت عنوان "واکاوی چالشهای ژئوپلیتیکی عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران و تاثیر آن بر منطقه جنوب غرب آسیا" این سوال را مطرح میکند: چالشهای ژئوپلیتیکی عربستان با ایران چیست و این چالشها چه تاثیری بر منطقه جنوب غرب آسیا دارد؟ نتایج تحقیقات نشان میدهد که تضاد ایدئولوژیکی، منافع متعارض و رقابت برسر گسترش حوزههای نفوذ دو کشور است که باعث چالشهای ژئوپلیتیکی و بحرانهای سیاسی فراوانی شده است.

مصلینژاد، صمدی (۱۳۹۷) در مقالهای تحت عنوان "سیاست گذاری راهبردی عربستان در روند گسترش ژئوپلیتیک بحران خاورمیانه" به پاسخ، پرسش: راهبرد عربستان در محیط امنیتی خاورمیانه در دومین دهه قرن بیست و یکم بر اساس چه مولفه هایی شکل گرفته است؟ میپردازد. این مقاله به این نتیجه میرسد که عربستان از سازوکارهای گسترش نظامیگری، تصاعد بحران و جنگ نیابتی در راستای گسترش ژئوپلیتیک بحران در خاورمیانه بهره گرفته است.

دهشیری، حسینی (۱۳۹۵) در مقالهای تحت عنوان "ژئوپلیتیک منطقه و روابط ایران و عربستان" سوالی مطرح میکنند: ژئوپلیتیک منطقه ای چه تاثیری بر رفتار سیاسی و رقابت ایران و عربستان سعودی در جنوب غرب آسیا دارد؟ در این راستا، رفتار هر یک از بازیگران بر بنیاد کد ژئوپلیتیک منطقه ای در حوزه ژئواستراتژیک مورد واکاوی قرار دادهاند و دلایل حضور آنها در این کشور را ارزیابی و بررسی کردند.

● شرایط جغرافیایی عربستان:

خشکسالی یکی از مخاطرات طبیعی است که در بیشتر نقاط جهان اتفاق می افتد، ولی نمود آن در مناطق خشک و نیمه خشک بیشتر است. عربستان به دلیل موقعیت جغرافیایی و مختصاتی که در آن قرار دارد یکی از گرم ترین و خشک ترین سرزمین های جهان می باشد. آب و هوای این سرزمین، اقلیم بیابانی است. تفاوت دمای شب و روز زیاد است. بیشتر زمین های آن را ریگستان تشکیل می دهد. اما حدود ۷۵ درصد از این وسعت را بیابان های خشک و بی آب و علف پوشانده اند. سه صحرای بزرگ صحرای نفوذ، بیابان دهن و ربع الخالی مهم ترین کویرهای عربستان هستند. این خشکسالی در عربستان مسئله جدیدی نیست و عربستان همیشه با خشکسالی دست و پنجه نرم کرده است؛

از جهتی دیگر یکی از عواملی که در خشکسالی به چشم می‌آید مسئله کمبود آب برای فعالیتهای حتی روزمره می‌باشد که ژئوپلیتیک و جغرافیای عربستان سعودی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

امروزه با پیشرفت تکنولوژی و مدرن شدن کشورهای عربی راه‌حل‌های متفاوتی از جمله حفر چاه‌های عمیق، شیرین کردن آب شور دریاها و تصفیه فاضلاب‌ها در دسترس دولت عربستان قرار گرفته است که موثرترین آنها شیرین کردن آب شور دریا است که نه تنها معضل کم‌آبی را حل بلکه مسیری برای افزایش عمق ژئوپلیتیکی عربستان باز خواهد کرد.

● تأثیر نفت بر ژئوپلیتیک عربستان:

عربستان از معدود کشورهایی است که موقعیت ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی منحصر به فردی دارد. دسترسی به آبراهه‌های بین‌المللی مانند خلیج فارس و دریای سرخ در جایگاه مراکز تجارت جهانی مشخصه بارز جایگاه عربستان در نظام بین‌الملل است. عربستان یکی از کشورهای خاورمیانه است که دارای ذخایر نفت است. اقتصاد سیاسی نفت، اقتصاد سیاسی پیچیده‌ای است که کل سیستم یک کشور اعم از دولت، جامعه و نهادها و گروه‌ها و افراد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. وجود نفت در هر کشوری باعث تغییر در سیاست خارجی و داخلی آن کشور می‌شود. منطقه خلیج فارس به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود یکی از مناطق بسیار مهم و حساس جهان از قرن گذشته محسوب می‌شود. حجم ذخایر نفت نشان دهنده این است که بیش از دو سوم از ذخایر اوپک در کشورهای حاشیه خلیج فارس می‌باشد. سه کشور عربستان، ایران و عراق به ترتیب دارای بیشترین تولید و درآمد نفتی در منطقه هستند و به همین لحاظ بیشترین نقش آفرینی را در منازعات، روابط و دیپلماسی بین‌المللی دارند. عربستان بنابر دلایل ژئواستراتژیک و ژئواکونومی قصد دارد، قدرت خویش را در منطقه افزایش بدهد. اقتصاد سیاسی نفت، اقتصاد سیاسی پیچیده‌ای است که کل سیستم یک کشور اعم از دولت، جامعه و نهادها و گروه‌ها و افراد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. کشورهایی که نفت دارند از جمله عربستان، باعث می‌شود که دولتها سیاست خود را برپایه نفت قرار دهند و سیاستهای استخراجی از جمله اخذ مالیات را در اولویت قرار ندهند.

● اهمیت و تأثیر دریای سرخ برای عربستان:

دریای سرخ میان دو قاره آسیا و آفریقا قرار دارد و به عنوان یک منطقه استراتژیک شناخته شده است که یک خط ارتباطی از شرق دور تا دریای مدیترانه و از آنجا تا شمال آفریقا است. بسیاری از قدرتهای جهان و منطقه‌ای در صدد توسعه و بسط حضور و نفوذ خویش در این مکان راهبردی هستند. قطب‌های قدرت در غرب آسیا نیز در چندسال گذشته رقابت‌های خویش را برای تعمیق حوزه قدرت در دریای سرخ را آغاز نموده‌اند. عربستان سعودی با خیزش شتابان به سمت ایجاد ترتیبات منطقه‌ای جدید در دریای سرخ حرکت نمود که این اقدام نقش و اهمیت دریای سرخ را در منطقه آشکار می‌کند. عربستان به عنوان یک قدرت منطقه‌ای، در سالهای اخیر تلاش کرده‌است که بازیگر اصلی و حاکم بر دریای سرخ باشد. حضور ترکیه، ایران و قطر در دریای سرخ و قدرت‌گیری نیروهای انصارالله یمن، از سوی رهبران سعودی تهدیداتی قلمداد می‌شوند. عربستان با اتخاذ استراتژیهای اقتصادی و سیاسی خویش در صدد است تا به دولت هژمون و کنشگر اصلی در دریای سرخ تبدیل شود و عربستان با بسیج تمام منابع و عوامل قدرت و حتی اتحاد با قدرتهای بزرگ فرامنطقه‌ای همچنان در رسیدن و حصول به این هدف، با چالشهای مختلفی روبرو شده است.

● چالش‌های ژئوپلیتیکی عربستان:

کشور عربستان به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی خود، با کشورهای زیادی مرز مشترک دارد. هم‌چنین از دو سمت با خلیج فارس و دریای سرخ دارای مرز مشترک است که این آبراهها، هر دو به دلایل استراتژیک از اهمیت بالایی برخوردارند و کشور عربستان، در هر صورت در مسیر اهداف این استراتژی‌ها قرار دارد. گرچه این کشور سعی کرده است از طریق مذاکره، مسائل و اختلافهای مرزی خود را با همسایگانش تا حدی متعادل سازد، ولی هنوز اختلافات زیادی وجود دارد. اختلافاتی مثل:

۱. خطوط مرزی عربستان و یمن جنوبی هنوز مشخص نشده است. در سالهای اخیر، تماسهایی در این خصوص بین دو کشور به عمل آمده، لیکن هنوز نتیجه ای قطعی حاصل نگردیده است.
۲. اختلافات مرزی عربستان، امارات عربی متحده و عمان که به درگیریهای بوریمی در اوایل دهه ی ۱۹۳۰ (زمان حضور انگلیسی ها در منطقه) برمی گردد، به رغم ارجاع مسئله به دیوان بین المللی و سازمان ملل متحد و حتی تهیه طرح موافقت نامهای در سال ۱۹۷۴، هنوز حل نشده است.
۳. مرزهای عربستان و قطر نیز نامشخص و مورد اختلاف است و عربستان مدعی است مالک ۲۳ میل از سواحل جنوب شرقی قطر است. در سال ۱۹۶۵ نیز طرح موافقت نامهای برای تعیین حدود آبی و خاکی دو کشور تهیه شد که به خاطر مخالفت انگلستان به اجرا درنیامد و هنوز میان قطر، عربستان و امارات (ابوظبی)، در مورد مرزهای مشترک اختلاف وجود دارد.
۴. بین عربستان و بحرین نیز پیش از اینها بر سر مسئله بهره برداری از منابع طبیعی منطقه «قشت ابوصفا» اختلافاتی وجود داشت که در سال ۱۹۵۴، طرفین بر سر تقسیم این منطقه توافق کردند. با این حال، در مورد حدود فلات قاره هنوز بین دو کشور توافقی به دست نیامده است.

● بررسی رقابت ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی ایران و عربستان:

با توجه به این رقابت ژئوپلیتیکی میان دو کشور صرفاً از منظر جغرافیا و آیت‌های آن قابل بررسی نمی باشد بلکه این رقابت دارای بعدی دیگری نیز تحت عنوان ایدئولوژی است در اینجا به دو متغیر «ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک» در رقابت این دو قدرت منطقه پرداخته می‌شود.

● رقابت ژئوپلیتیکی ایران و عربستان:

منطقه جنوب غرب آسیا یکی از مناطق راهبردی و مهم در جهان است که در دهه‌های اخیر چالشهای ژئوپلیتیکی و بحرانهای سیاسی زیادی را تجربه کرده است. دو کشور جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی مهمترین بازیگران سطح منطقه‌ای آن است. این دو کشور که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در چارچوب سیاست دوستونه نیکسون، مکمل استراتژیک یکدیگر بودند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رقیب یکدیگر تبدیل شدند و روابط رقابتی و پرتنش بین آنها شکل گرفت.

در کل مقامات سعودی این مداخله و کمک نظامی ایران را یک تهدید قلمداد میکنند و به این باور هستند که ایران میخواهد حوثی‌ها را به حزب الله یمن تبدیل کند. اما مقامهای ایران حمایت از حوثیها را سیاسی و دیپلماتیک میدانند و هرگونه کمک نظامی را رد میکنند.

رقابت‌های ژئوپلیتیکی ایران و عربستان بحران سوریه که برخلاف دیگر انقلاب‌های مردمی جهان عرب از شهرهای حاشیه‌های و مرزی این کشور شروع شد، به سرعت با دخالت‌های قدرتهای خارجی و قدرتهای منطقه ای مخالف با بشار اسد، رئیس جمهور سوریه، تبدیل به یک بحران منطقه ای و گسترده شد. سوریه به عنوان متحد استراتژیک ایران باعث شد تا از همان ماههای نخست بحران، ایران به حمایت و پشتیبانی از دولت قانونی بشار اسد برآید. موضع عربستان سعودی در بحران سوریه نقطه مقابل دیدگاه و فعالیتهای ایران بود. عربستان سعودی که

در رقابت‌های منطقه‌ای در عراق، نسبت به ایران در موضع ضعف بود. مسئولان سعودی معتقدند که کشورهای عراق و لبنان به عنوان کشورهای عربی با گسترش حوزه نفوذ ایران از کانون اتحاد عربستان خارج شده‌اند. بر این اساس، عربستان با حمایت‌های مالی گسترده، حمایت‌های فکری و

ایدئولوژیکی به گروه‌های سلفی در سوریه، در تلاش بود تا دولت بشار اسد را به عنوان هم پیمان ایران از قدرت خارج کند و بدین ترتیب مانع استمرار اتحاد استراتژیک سوریه با ایران و مانع گسترش حوزه نفوذ ایران در این منطقه از جهان عرب شود که این هم یکی از چالش‌هایی هست که به نوعی رقابت ژئوپلیتیکی بین ایران و عربستان قلمداد می‌شود.

● رقابت دینی- ایدئولوژیکی ایران و عربستان:

ایران و عربستان سعودی با توجه به مختصات ژئوپلیتیکی ویژگی‌های جغرافیایی خود، دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه به شمار می‌آیند.

این دو کشور، تقریباً از دهه ۱۹۵۰ به این سو، یکدیگر را به عنوان یک رقیب در نظر گرفته اند. تنش و ناسازواری میان این دو کشور، پس از پهلوی دوم شکل جدی تری گرفت و به دلیل متقارن بودن حوزه های نفوذ این دو کشور در منطقه، ایران و عربستان سطح پیوسته ای از تنش را میان خود تجربه کرده اند. رقابت ایران و عربستان، زمینه ی گسترده ای را دربرمی گیرد. این زمینه ی رقابت در کنار شماری از عوامل مادی و معنوی سبب بروز تنش و تیرگی در روابط تهران - ریاض شده است. ایران، به ویژه پس از رخداد انقلاب اسلامی در پی نفوذ در میان کشورهای مسلمان منطقه است و به دلیل خاستگاه ایدئولوژیک شیعی خود با ایدئولوژی وهابیت عربستان ناهمسازی دارد. از این گذشته، پیوستگی های ژئوپلیتیک و رقابت در منطقه بر پایه کسب قدرت و هژمونی نیز بر رویارویی این دو کشور افزوده است. از نظر فرد هالیدی ژئوپلیتیک معاصر خلیج فارس تحت تسلط منازعه و رقابت میان سه کشور قدرتمند منطقه ایران، عربستان و عراق بوده است. وی شش حوزه تنش را در این منطقه با محوریت این سه کشور مورد شناسایی قرار داد: قلمرویی، اقلیت های مذهبی و نژادی، نفت، مسابقه تسلیحاتی، منازعه در حوزه سیاست خارجی و مداخله در امور داخلی یکدیگر این مثلث رقابت تا زمان سقوط صدام در تلاش برای برتری منطقه ای و ایجاد موازنه در جریان بود. اما سقوط صدام، با خارج کردن عراق از رقابت با ایران و عربستان، موجب شد تا رقابت میان ایران و عربستان در منطقه خلیج فارس که به لحاظ سنتی مهمترین میدان سنتی منازعه آنان برای توسعه نفوذ بود، افزایش یابد. از این رو بهره‌مندی ایران و عربستان از چنین موقعیت‌هایی باعث شده عملاً حیطه‌های بازی و یارگیری سیاسی دو کشور فراتر از مرزهای خود برود و تبدیل به یک میدان بازی گردد. در واقع در چنین فضایی است که نزاع شیعی-سنی و همچنین درگیری‌های نیابتی قابلیت تعریف پیدا می‌کند. در واقع ایران توانسته است با بهره‌مندی از ظرفیت مذهبی در سرزمین‌های عربی حضور داشته باشد. موضوعی که همواره برای سعودی‌ها بسیار ناخوشایند بوده و بر این ادعایند که نباید ایران در کشورهای عربی مداخله کند. در واقع سعودی‌ها به این موضوع واقف نیستند که ایران به دلیل پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های راهبردی خود در این مناطق حضور دارد و به هنگام وقوع بحران، بخشی از راه‌حل‌های حل و فصل موضوعات بوده است.

● عناصر انسان ساخت عربستان:

۱. بنادر

مهم ترین بنادر عربستان جدّه، دمام، ينبع، جیزان و الجلیل، و بنادر صنعتی ملک فهد جبیل، ينبع و بندر نفتی راس تنوره می باشد. علاوه بر این بنادر بزرگ، این کشور تعدادی بنادر کوچک نیز دارد که شامل کوریه، حاجی، دیبا، یملیوج، فاراسان، القامه در ساحل دریای سرخ و الکبار، ضیقف، یاقاری، دارین، رأس الخفجیجی در خلیج فارس، به اضافهی رأس الحیشاب است. در سال ۱۹۹۲، بندری جدید گشایش یافت که بندر غرب شهر تبوک بوده و در شمال شرقی عربستان سعودی قرار دارد. این بندر، از زائران اروپا و شمال آفریقا پذیرایی می نماید.

۲. راه‌آهن

نخستین شبکه راه‌آهن سعودی، در سال ۱۹۵۱ افتتاح گردید. این شبکه، به طول ۵۷۱ کیلومتر با عبور از شهرهای ظهران، بقیق، هفوف، حرض و خرج، بندر دمام را به ریاض متصل می نماید. در سال ۱۹۸۵، از مسیر فوق در شهر هفوف خط انشعابی دیگری به طول ۳۳۲ کیلومتر احداث گردید و تا ریاض امتداد یافت.

۳. جاده‌ها

نخستین شبکه راه‌آهن سعودی، در سال ۱۹۵۱ افتتاح گردید. این شبکه، به طول ۵۷۱ کیلومتر با عبور از شهرهای ظهران، بقیق، هفوف، حرض و خرج، بندر دمام را به ریاض متصل می نماید. در سال ۱۹۸۵، از مسیر فوق در شهر هفوف خط انشعابی دیگری به طول ۳۳۲ کیلومتر احداث گردید و تا ریاض امتداد یافت. شبکه راههای آسفالت عربستان سعودی، جده به مکه، جده به مدینه، مدینه به ينبع، طائف به مکه، ریاض به الخرج و دمام به هفوف است. در سال ۱۹۸۰، ساختن جاده‌های دیگری نیز تعهد گردید و به علاوه ی توسعه راه ریاض به مدینه، تمامی شاهراه عربستان که به دمام، ریاض، طائف، مکه و جده متصل هستند، در سال ۱۹۶۷ کامل گردید. علاوه بر جاده‌های فوق، یک جاده سنگفرش که عربستان سعودی را به بحرین متصل می نماید در سال ۱۹۸۶ افتتاح گشت. یک شاهراه ۳۱۷ کیلومتری هم ریاض را به قصیم متصل نموده است. در خلال طرح توسعه ای ۸۵-۱۹۸۰، طول جاده ها به طور متوسط سالیانه ۱۵/۸ درصد توسعه پیدا نمود.

۴. پالایشگاه‌ها

شرکت نفتی سعودی آرامکو در مجموع دارای ۱۵ پالایشگاه نفت است، که ۴ پالایشگاه در مالکیت کامل آن و ۱۱ پالایشگاه دیگر با مشارکت شرکت‌های دیگر است. پالایشگاه‌های مستقر در عربستان سعودی، که مالکیت کامل آن‌ها در اختیار شرکت سعودی آرامکو است.

پالایشگاه جده: مستقر در جده. ظرفیت اسمی معادل ۶۰۰۰۰ بشکه نفت خام در روز
پالایشگاه ریاض: مستقر در ریاض
پالایشگاه ینبع: مستقر در ینبع
پالایشگاه رأس تنوره: مستقر در رأس تنوره
پالایشگاه‌های مشارکتی با شرکت‌های دیگر، که در عربستان سعودی مستقر می‌باشند:
پالایشگاه آرامکو موبیل: با مشارکت اکسان موبیل
پالایشگاه آرامکو شل: با مشارکت رویال داچ شل
پالایشگاه پترو رابغ: با مشارکت سومیتومو کمیکال
پالایشگاه لوبریف: با مشارکت شرکت سرمایه‌گذاری جدوا
پالایشگاه ساتورپ: با مشارکت توتال، در الجبیل
پالایشگاه یانبو: با مشارکت ساینوپک
پالایشگاه‌های مشارکتی بین‌المللی:
پالایشگاه فوجیان: در چین
پالایشگاه ساینوپک سنمی: در چین
پالایشگاه موتیوا: با مشارکت موتیوا انترپرایز، در ایالات متحده آمریکا
پالایشگاه شووا شل: با مشارکت رویال داچ شل، در ژاپن
پالایشگاه اس-اویل: با مشارکت اس-اویل، در کره جنوبی

۵. صنایع آب شیرین کن

کشور عربستان به عنوان یکی از کشورهای کم آب در منطقه خاورمیانه، بخش بزرگی از آب شیرین خود را از آب شیرین کن‌های بزرگ آب دریا تامین می‌کند. کشورهای عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، قطر، عمان و بحرین سال ۲۰۰۸ میلادی دستگاه‌های آب شیرین کن با ظرفیتی معادل ۲۶ میلیون مترمکعب آب در روز در حاشیه خلیج فارس افتتاح کرده‌اند. عربستان سعودی که بزرگترین واحدهای آب شیرین کن دنیا را در اختیار دارد، تقریباً حدود ۷۰ درصد نیاز خود را با شیرین کردن آب دریا تامین می‌کند بحران آب در عربستان سعودی در حال حاضر جان میلیون‌ها نفر را نمی‌گیرد. با این حال، مصرف ناپایدار آب در یکی از کم آب‌ترین کشورهای جهان ادامه یافت. اگر دولت بحران معلق را با مسئولیت پذیری مدیریت نکند، مانند بسیاری از مسائل ژئوپلیتیک و زیست محیطی، فقرا در عربستان بدترین آسیب را خواهند دید.

بزرگترین آب شیرین کن‌ها شامل:

- (۱) آب شیرین کن بزرگ شعبیا الفجی
- (۲) آب شیرین کن بزرگ رأس الخیر
- (۳) آب شیرین کن بزرگ شعبیا
- (۴) آب شیرین کن بزرگ ربیع
- (۵) آب شیرین کن بزرگ ینبع

۶. پایگاه‌های نظامی آمریکا

آمریکا به عنوان قدرت برتر نظامی در ۳۹ کشور پایگاه نظامی بزرگ و در ۱۴۰ کشور ایستگاه نظامی دارد و در مجموع به ۸۵۰ پایگاه نظامی در خارج از خاک آمریکا دارد.

عربستان یکی از کشورهایی است که برحسب موقعیت جغرافیایی و عناصری که در خود دارد یک منطقه مهم ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیک و ژئواکونومی محسوب می‌شود؛ بنابراین مرکز توجه قدرت‌های برتر جهان از جمله آمریکا می‌باشد.

آمریکا در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و همچنین حمله سال ۲۰۰۳ به عراق سربازانش را از عربستان خارج کرد. اسامه بن لادن، رهبر القاعده تا مدتها همواره از حضور قوای نظامی آمریکا در عربستان انتقاد می‌کرد. تابستان ۲۰۲۰ مقام‌های آمریکایی اعلام کردند، جنگنده‌ها، سامانه‌های دفاع هوایی و احتمالا بیش از ۵۰۰ نظامی آمریکایی قرار است به بهانه بالا گرفتن تنش با ایران مجدداً به پایگاه هوایی شاهزاده سلطان در شهر ریاض بازگردند. همچنین گزارش شده که نیروهای عملیات ویژه آمریکا به نظامیان عربستانی در طول مرز این کشور با یمن کمک و پشتیبانی کرده اند و این حضور پایگاه‌ها در عربستان به عنوان یکی از عناصر انسان‌ساخت باعث می‌شود امنیت بیشتری در این سرزمین حاکم شود.

مکه

مکه نام شهری است در کشور پادشاهی عربستان سعودی واقع در شبه جزیره عربستان. مکه از شهرهای تاریخی عربستان سعودی است و به سبب قرار داشتن کعبه، قبله‌گاه مسلمانان در آن مقدس‌ترین شهر اسلام به‌شمار می‌رود. مکه زادگاه محمد پیامبر اسلام است؛ از همین رو اهمیت بسیار زیادی از نظر فرهنگی برای تمامی مسلمانان جهان دارد و همین موضوع سبب می‌شود که هرساله مسافران زیادی به این شهر سفر کنند. وقتی مسافر به این شهر سفر می‌کند یعنی این مکان علاوه بر مقدس بودن تبدیل به منبع درآمدی برای عربستان می‌شود؛ هرسال در مراسم رسمی (حج تمتع) در ماه ذیحجه حدود سه میلیون حاجی، خانه کعبه را زیارت می‌کنند. درآمد حاصل از حج در مکه بالغ بر ۲ میلیارد دلار است. کعبه به عنوان یک عنصر انسان ساخت توسط ابراهیم نبی امروزه به منبع درآمدی برای دولت عربستان و خاندان‌های ثروتمند عرب تبدیل شده‌است.

● جغرافیای سیاسی و عوامل جمعیتی:

بافت اجتماعی کشور عربستان به صورت قبیله‌ای است و بیش تر جمعیت آن در روستاها زندگی می‌کنند. جامعه ی عربستان، بر پایه ی روابط قبیله ای استوار است. وجود تعصب و علقه ی نیرومند قبیله ای به علاوه مذهب، شکل دهنده کلی فرهنگ جامعه می باشد. این ساختار جامعه عربستان، مانع از به وجود آمدن فرهنگی یگانه شده است. نژاد مردم عربستان سامی است که به زبان عربی سخن می گویند و حدود ۴۰۰۰ قبیله در این کشور وجود دارد که هر یک به نوعی وابسته به خاندان سعودی می باشند. وجود اقلیتهای مذهبی که همیشه احساس می کنند مورد ستم و ظلم قرار گرفته اند و هم چنین وجود کارگران فراوان خارجی و تأثیری که به طور آرام، ولی مستمر بر فرهنگ و اقتصاد این کشور می گذارند. یک بافت ناهمگون اجتماعی به وجود آورده است. این کارگران خارجی که در پی کمبود نیروی کار به این منطقه مهاجرت کرده‌اند، مردم این کشور را با افکار و عقاید جدید و انقلابی مناطق دیگر آشنا نموده و فرهنگهای غیر بومی را به این کشور وارد می کنند. ورود این فرهنگها، دو گروه اجتماعی را رودرروی یکدیگر قرار می دهد: عده ای که پای بند به سنتها هستند و گروهی که تحت تأثیر فرهنگهای ورودی، به ویژه فرهنگ غرب قرار می گیرند. این گروه اغلب از جوانان و نسل جدید هستند.

کشور عربستان سعودی از نظر تقسیمات کشوری (اداری) به ۱۳ منطقه یا استان تقسیم شده و مسئولیت اداره هر منطقه برعهده یک امیر از خاندان بزرگ سعودی است. این امرا در حوزه تحت مسئولیت خود از اختیارات کامل برخوردار هستند و سطح آنان از نظر کشوری در مرتبه وزراء است. مناطق ۱۳ گانه عربستان عبارتند از: الشرقیه، الریاض، الحائل، القصیم، التبوک، المدینه المنوره، مکه المکرمه، الباحه، العسیر، نجران، جوف، جیزان و الحدود الشمالیه که مهمترین مناطق از نظر مذهبی مدینه و مکه و از نظر اقتصادی منطقه شرقیه است که بیشترین سکنه آنرا شیعیان تشکیل می‌دهند.

طبق آخرین سرشماری صورت گرفته جمعیت عربستان سعودی ۲۳/۵ میلیون نفر است که با احتساب مساحت آن (۲/۲۴۰/۰۰۰ کیلومترمربع) تراکم نسبی جمعیت در هر کیلومترمربع ۱۲ نفر میباشد. ۸۵ درصد مردم عربستان در شهرها و ۱۵ درصد در روستاها زندگی می‌کنند. حدود ۷ میلیون نفر یعنی حدود ۱۳٪ از این جمعیت را مهاجران به این کشور تشکیل می‌دهند که قسمت اعظم آن اتباع چشم‌بادامی کشورهای جنوب شرق آسیا و اتباع کشورهای شبه قاره هستند که به کارهای فنی و خدماتی اشتغال دارند. رشد جمعیت عربستان حدود ۳/۲ درصد است و کارشناسان پیش‌بینی کرده‌اند که چنانچه این رشد جمعیت ادامه یابد در سال ۲۰۲۵ جمعیت عربستان به ۷۰ میلیون نفر بالغ می‌شود. دولت عربستان با جذب سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌گذاری در خارج از کشور به سوی جذب گردشگران و شهروندان خارجی حرکت می‌کند.

- اقدامات دولت عربستان در راستای سیاستهای جمعیتی:
- (۱) برگزاری مراسمات فرهنگی از قبیل کنسرت‌ها برای اقوام خاص
 - (۲) تکیه بر عناصر تاریخی عربستان و معرفی آن به جهان
 - (۳) ساخت و افتتاح شهرهای جدید گردشگری (نئوم و...)

● وهابیت:

وهابیت نام فرقه‌ای است با رهبری محمد بن عبدالوهاب که پس از اتحاد با محمد بن سعود در سال ۱۷۴۴ میلادی توانستند با کمک یکدیگر اولین دولت سعودی را در منطقه درعیه تشکیل دهند. پس از این توافق، وهابیت در طول سه قرن گذشته همواره به عنوان ستون اصلی مشروعیت آل سعود طی سه دولت این خاندان مطرح بوده است و آل سعود نیز به منظور بهره‌برداری از نفوذ و تأیید علمای وهابی، با گره زدن توسعه طلبی سیاسی-ارضی خود به اجرای فتوای ابن عبدالوهاب، سایر نقاط کشور را تسخیر کرد. طی سه قرن گذشته به خصوص در هشت دهه اخیر، آل سعود با کمک وهابیت به تدریج بر تمام سرزمین عربستان و حتی خارج از سرزمین عربستان مسلط شده و با توجه به منافع مشترک و اتحاد طرفین، وهابیت وسیله‌ای برای آل سعود به منظور تداوم قدرت محسوب می‌شود. عربستان سعودی به عنوان کشوری مهم در منطقه، فضای استراتژیک سیاست خود را از سه حلقه مهم تشکیل داده است.

- (۱) خلیج فارس که قلب و عمق استراتژیک اقلیمی و منطقه‌ای سیاست خارجی سعودی محسوب می‌شود.
- (۲) دایره عربی که قلب و عمق استراتژیک سیاست خارجی این کشور تلقی می‌شود.
- (۳) عنصر ایدئولوژی که قلب و عمق استراتژیک معنوی و روحی سیاست این کشور را در تقویت وهابیت در داخل و گسترش آن در فراتر از مرزها تشکیل می‌دهد.

شایان به ذکر است که رهبران آل سعود با توسل به آیین مذهبی وهابیت، توجیه ایدئولوژیکی فراهم کردند که توضیح دهنده چرایی حکومت آنان بوده و این توجیه به عنوان منبع اصلی مشروعیت و ادعایشان درباره قدرت به کار رفته و علت اساسی تداوم حاکمیتشان نیز همین اندیشه مذهبی است.

با توجه به اهمیت آل سعود برای گسترش وهابیت، برخی از متفکران وهابی دولت آل سعود، بیش از آنکه نظرشان از سر ایمان باشد، به حفظ جایگاه و امتیازات خود در ساختار قدرت اندیشیده و حتی با وجود آنکه برخی از علمای طرفدار رژیم سعودی در داخل و خارج این کشور کوشیده‌اند که مرزهای جغرافیایی عربستان را گسترش دهند و ژئوپلیتیک عربستان را از طریق اشاعه فرهنگی گسترش دهند.

● روابط آمریکا و عربستان:

روابط و اتحاد ایالت متحده آمریکا و عربستان سعودی را میتوان یکی از بادوامترین اتحادها از زمان شکل‌گیری تاکنون دانست که طی سپری شدن چندین دهه همچنان دوام و پایداری خود را حفظ کرده است. اما این دوام و پایداری به معنای وجود یک رابطه کاملاً همسو و هماهنگ نبوده است و در طول سالیان گذشته دارای فراز و نشیب‌هایی بوده است.

جنگ داخلی در سوریه، توافق هسته‌ای بین ایران و غرب و ... دارای تأثیرات ملموستری بر روابط دو کشور بوده است. یک سری وقایع در سراسر جهان عرب وجود داشت که نارضایتی از دولت‌های حاکمه، وجه مشترک تمام آنها بود و پیامدهای آن به سرعت جهان عرب و منطقه را فرا گرفت و پیامدهای داخلی و فرامرزی آن تا به امروز ادامه داشته است.

در مورد نگرانی‌های ژئواستراتژیکی، عربستان همچنان به دنبال ایفای نقش هرچه بیشتر در منطقه است. در این میان با توجه به تحولات اخیر، یک تغییر مهم را میتوان احساس کرد که ناشی از برخورد متفاوت ایالات متحده با مسائل خاورمیانه است که در بسیاری از موارد با متحد دیرینه خود همسو نبوده است. نمونه بارز آن در انقلاب مصر، توافق هسته‌ای با ایران و جنگ داخلی سوریه مورد بررسی قرار گرفت که هر کدام از دو کشور مسیر متفاوت خود و گاه در تضاد با منافع دیگری را دنبال کرده است. به همین خاطر به نظر میرسد عربستان سعودی با وجود چالش‌های اقتصادی ناشی از افت محسوس قیمت نفت، همچنان پیگیر نقش آفرینی خود در مسائل منطقه‌ای؛ از لبنان و مصر گرفته تا بحرین

و یمن است و در این راه در صورت عدم همراهی ایالت متحده ممکن است عربستان به دنبال تحکیم روابط با دیگر کشورها مانند چین و پاکستان که نشانه های آن را در یکی دو سال اخیر ملاحظه کرده ایم، باشد. هر چند هیچکدام از این کشورها جایگزین کامل و مناسبی برای اتحاد با امریکا نخواهد بود. در این میان با بازگشایی پرونده اتهامات عربستان سعودی در حوادث یازده سپتامبر در کنگره و تصویب قانون علیه عربستان به عنوان متغیر تشدید کننده درواگرایی دو کشور عمل کرده است.

در پایان باید اشاره کرد که روابط عربستان و امریکا که مدت کوتاهی بعد از شکل گیری بر مبنای واقعیت های منطقه ای بنا شده است، در سالهای اخیر مورد آزمایش جدی قرار گرفته است و با توجه به تحولات و مسائل اخیر منطقه ای ممکن است به سختی به شرایط قبل بازگردد. نکته قابل توجه دیگر، نقش غیرقابل انکار جمهوری اسلامی ایران است که در صورت تنش زدایی بیشتر بین تهران-واشنگتن در مورد مسائل منطقه ای، واگرایی فزاینده در روابط ریاض و واشنگتن را به دنبال خواهد داشت. در نتیجه بهبود یا واگرایی بیشتر در روابط عربستان و امریکا در گرو نحوه حل مسائل منطقه در آینده خواهد بود و باید فعل و انفعالات منطقه به دقت تحت نظر قرار گیرد.

● نتیجه گیری:

عربستان سعودی با تبعیت از الگوهای ارتباطی خود که شامل خط و مشی گذاری در اقتصاد، روابط خارجی، جذب سرمایه گذاران خارجی، شرکت در سرمایه گذاریهای خارج از کشور، گسترش و اشاعه فرهنگی از طریق مکتب وهابیت به دنبال تغییر مرزهای جغرافیایی برای نفوذ بیشتر در منطقه و افزایش عمق ژئوپلیتیکی و اهمیت آن میباشد ولی از سویی رقابتهای ژئوپلیتیکی به چالشی برای عربستان سعودی تبدیل شده که این چالش ها و دشواری هایی را به وجود آورده است. یکی از این چالش ها، رقابت ژئوپلیتیکی با ایران میباشد. این دو کشور با بهره مندی از موقعیت استراتژیک در منطقه دارای اهمیت ژئواستراتژیک و استراتژیک می باشد. رقابتهای ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک ایران و عربستان سعودی در مناطق حساس جنوب غرب آسیا، به ویژه منطقه خلیج فارس، تحولات سالیان اخیر یمن، مواجهه غیر مستقیم در سوریه، تجلی حاکم شدن الگوی تعارضی منطقه است. هر کدام از این سرزمین ها سعی بر این دارند که به عمق ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خود در منطقه بیافزایند. عناصر طبیعی در عربستان علیالخصوص نفت، یکی از عناصر تاثیرگذار در ژئوپلیتیک عربستان است. یکی دیگر از مواردی که برای عربستان مهم و حیاتی است، نفوذ در دریای سرخ و خلیج فارس است. عربستان برای اینکه نفوذ خود را بیشتر کند، برنامه های مختلفی دارد بنابراین در نتیجه گیری نهایی می توان بیان داشت که مهمترین انگیزهی این قدرتها از رقابت فوق عبارتند از محاسبات ژئوپلیتیکی یا تقابل ایدئولوژیک یا هر دوی آنها با هم. بنابراین برهم کنش میان ایدئولوژی و ژئوپلیتیک یکی از ویژگی های اساسی و زیربنایی در میان اهداف و مقاصد این دو قدرت است که دو فرض اساسی را محتمل ساخته است. فرض اول این که فهم متقابل از رقابت میان دو طرف، یعنی عربستان سعودی و ایران، مبتنی بر فهم بنیادهای ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک موجود میان آن دو است و به عبارت دیگر شالوده های ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک هر دو طرف، مؤلفه های روابط متقابل میان آن دو در ابعاد مختلف سیاسی و امنیتی را شکل می دهد، و فرض دوم اینکه سیاست آنها در قالب رقابتهای ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی میتواند در بر دارنده ی فرصت ها و تهدیدات فراوان درون منطقه ای و فرامنطقه ای برای کشورهای منطقه و ایران باشد.

● منابع:

اخوان کاظمی، بهرام، (۱۳۷۹) واگراییها و همگرایی ها در روابط ایران و عربستان، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۲.

پوراحمدی، حسین، & حسینی کرانی، ر. (۱۳۸۸). ژئوپلیتیک کشورهای نفتی خلیج فارس و چالش های جهانی شدن اقتصاد (ایران، عربستان، کویت، امارات متحده عربی، قطر و عراق). فصلنامه بین المللی ژئوپلیتیک، ۵ (۱۴)، ۱۰۲-۱۳۶.

حقشناس، م.، شریعتینیا، م. (۱۳۹۶). "رقابت های ژئوپلیتیک و روابط ایران و عربستان: مکانیزم ها و راهبردها" نشریه مطالعات سیاسی جهان اسلام، شماره ۲۲

- دامنپاکیزدی، ج (۱۳۸۳) "عربستان سعودی، محیط زیست و انرژی" اقتصاد انرژی، شماره ۶۸
- دهشیری، م. حسینی، م. (۱۳۹۵). "ژئوپلیتیک منطقه و روابط ایران و عربستان". نشریه روابط خارجی، دوره ۸، شماره ۱ رستمی، ف. کریمی، م (۱۳۹۶) "تبیین عوامل واگرایی در روابط ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی (۲۰۱۰-۲۰۱۶)". پژوهشهای راهبردی سیاست، دوره ۶
- ساعی، احمد، مهدی علیخانی، (۱۳۹۲) بررسی چرخه تعارض در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان با تاکید بر دوره ۱۳۸۴-۱۳۹۲، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی سال نهم، شماره بیست و دوم.
- شیخ الا اسلامی، محمد حسن، (۱۳۹۱) الگوی مذهبی در دیپلماسی فرهنگی عربستان: مورد کاوی سازمان رابطه العالم الاسلامی، فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، سال دوم، شماره ۴
- بیژنی، م (۱۳۹۴). "ریشههای ژئوپلیتیک تهاجم نظامی عربستان سعودی به یمن" فصلنامه آفاق امنیت، شماره ۲۹
- طاهری، م. (۱۳۹۴) "وهابیت و استمرار حاکمیت آل سعود" فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، شماره ۴
- طائر، م. (۱۳۹۳). "تبیین علل اهمیت خلیج فارس و تنگه هرمز در امنیت ایران، با تحلیل فرآیند سلسله مراتبی" فصلنامه علوم و فنون نظامی، شماره ۲۷
- کاظمی، حامد، علی پور، عباس، عزیزاده، علی. (۱۴۰۰). سیاستهای راهبردی عربستان در دریای سرخ و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه آفاق امنیت، ۱۴ (۵۳)، ۱۹۳-۲۲۵
- کاظمی، حامد. (۱۳۹۹) "اقتصاد سیاسی عربستان سعودی در دریای سرخ" نشریه اقتصاد سیاسی بینالملل. شماره ۲
- کریمیپور. ی، ربیعی. ح (۱۳۹۶). "تبیین بنیادهای جغرافیایی صلح در خاورمیانه مطالعه موردی: ایران، ترکیه و عربستان"
- کمالی، م. (۱۳۹۶). "ژئوپلیتیک دفاعی ایران و عربستان" نشر دانشگاه عالی دفاع ملی، چاپ ۹۶
- متقی، افشین، (۱۳۹۴) واکاوی زمینههای ناسازواری در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه انگاری، فصلنامه پژوهشهای راهبردی سیاست، سال سوم، شماره ۱۲، شماره ۴۲.
- متقیزاده، ز. (۱۳۹۵). "جغرافیای سیاسی شیعیان منطقه خلیج فارس" نشر شیعه شناسی
- مسجدجامعی، م. (۱۳۹۵). "ژئوپلیتیک خلیج فارس، عربستان و شیخ نشینها" نشر اطلاعات
- مصلینژاد، ع. (۱۳۹۵). "سیاستگذاریموازنه منطقهای در روابط ایران و عربستان"، دوره ۴۶، شماره ۴
- میرزایی، ج. (۱۳۹۴) "تأثیر تحولات بیداری اسلام بر روابط جمهوری اسلامی"، پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، شماره ۲
- ویسی، م. (۱۳۹۸). "رقابتهای ژئوپلیتیکی عربستان سعودی و ایران و ضرورت گذار از ژئوپلیتیک ایدئولوژی به ژئواکونومی در منطقه خلیج فارس"، فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، س ۹، ش ۱
- ویسی، ه (۱۳۹۸). "واکاوی چالشهای ژئوپلیتیکی عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر منطقه جنوب غرب آسیا". فصلنامه جغرافیا و توسعه، سال هفدهم، شماره ۵۵
- الهی، همایون؛ (۱۳۶۱) «اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم»، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

حجازی زاده، ز، پژوه، ف، جعفری، ف. (۱۳۹۷). آشکارسازی شرایط همدید موثر بر خشکسالی و ترسالی های شدید و فراگیر در نیمه شرقی ایران. فصلنامه جغرافیا و مخاطرات محیطی، دوره: ۷، شماره: ۳.

لشکری، ح، متکان، ع، آزادی، م، محمدی، ز. (۱۳۹۵). تحلیل همدیدی نقش پرفشار عربستان و رودباد جنب حاره ای در کوتاه ترین طول دوره بارشی جنوب و جنوب غرب ایران تحلیل همدیدی نقش پرفشار عربستان و رودباد جنب حاره ای در کوتاه ترین طول دوره بارشی جنوب و جنوب غرب ایران. فصلنامه علوم محیطی، ۱۴ (۴)، ۷۴-۵۹.

عمادی، ر، علیخانی، م. (۱۴۰۰). روابط آمریکا و عربستان سعودی در دوره ریاست جمهوری جو بایدن؛ عوامل تعیین کننده و پیامدها (با تأکید بر پیشنهادهای رسانه ای).

قاضی عسکر، ع. (۱۳۸۳). مکه مکرمه مرکز فرهنگی جهان اسلام. میقات حج ۱۳۸۳ شماره ۴۷.

● گردآورنده:

فاطمه بهزادی ، علی طاهری
کارشناسی علوم سیاسی
دانشگاه شهید بهشتی

alitaheeri089@gmail.com
behzadifateme2002@gmail.com



تغییر رویکرد ایران در قبال طالبان و پیامد آن در افغانستان

● چکیده:

ایران از جمله کشورهای قدرتمند منطقه ای است که در روند تحولات افغانستان نقش موثر داشته و در سقوط نظام طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی سهم خودش را ایفا نموده بود. بعد از آن از دولت مرکزی افغانستان حمایت‌های سیاسی و اقتصادی می‌نمود تا اینکه ایران از صحنه بازی در افغانستان به حاشیه رانده شد. با ظهور داعش در افغانستان و کمرنگ شدن نقش در این کشور، رویکرد خود را در قبال طالبان تغییر داد. دشمنی را کنار گذاشت با توجه به وجوه مشترک که با طالبان در افغانستان داشت به دوستی روی آوردند. بر همین اساس سوال این پژوهش برای محور می‌چرخد: تغییر رویکرد ایران در قبال طالبان و پیامد آن در افغانستان چیست؟ فرضیه پاسخ‌دهنده این پرسش: به نظر می‌رسد که حمایت ایران از گروه طالبان در افغانستان باعث تضعیف دولت مرکزی و تقویت گروه طالبان شده، آمریکا را با چالش مواجه ساخت و داعش را توسط طالبان سرکوب نمود. اهمیت این پژوهش در آن است که نقش ایران را در تحولات افغانستان آشکار می‌سازد. ایران اهداف را که در این کشور تعقیب می‌کرد، خروج آمریکا و نبود تهدید از جانب مرزهای شرقی و جلوگیری از قاچاق موادمخدر بود.

● واژگان کلیدی:

افغانستان، ایران، آمریکا، طالبان، امنیت، موادمخدر، بی‌ثباتی

● مقدمه:

افغانستان کشوری است که چند دهه دستخوش تحولات بوده و شوروی سابق به این کشور

لشکرکشی نموده و از افراد مورد نظر خود حمایت نمود. در دهه ۱۹۸۰ کشورهای عربستان، پاکستان، ایران، آمریکا و سایر کشورهایی که مخالف نظام کمونیستی بودند از مجاهدین افغانستان حمایت نموده و بعد از چند سال جنگ مجاهدین با ارتش شوروی و بالاخره در سال ۱۹۸۹ ارتش شوروی از افغانستان خارج شد. پس از آن جنگ داخلی بین مجاهدین و حکومت دکتر نجیب الله ادامه یافت تا این که حکومت نجیب سقوط کرده و مجاهدین به قدرت رسید اما پس از چندی جنگ داخلی خاتمه نیافت بلکه بین گروه‌ها و احزاب تشدید شد. وضعیت جنگی این کشور باعث به میان آمدن گروه طالبان به حمایت پاکستان و عربستان گردید. این گروه عملاً در مقابل مجاهدین اعلام جنگ نمود تا این که نود در صد خاک افغانستان را تصرف کرد. در آن زمان حکومت طالبان را که به جز عربستان، پاکستان و امارت متحده عربی دیگر کشورها به رسمیت نشناختند در انزوا سیاسی به سر می‌برد. طالبان با کشتن دیپلمات‌های ایران در مزار شریف، باعث تبدیل ایران به یکی از دشمنان سرسخت علیه طالبان گردید و در مجامع بین‌الملل برضد این گروه تبلیغاتی انجام داد. و همچنان که طالبان اسامه بن لادن را در افغانستان مورد حمایت قرار داد و با این عمل با تحریم سازمان ملل مواجه شد

که در یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ م گروه القاعده به مرکز تجارت جهانی حمله کرده و آمریکا خواستار تسلیم اسامه بن لادن شد اما طالبان از تسلیم بن لادن خودداری نمود و در نهایت آمریکا با همکاری متحدینش به افغانستان حمله کرده و حکومت طالبان را ساقط نمود.

پس از آن برای تشکیل حکومت جدید در افغانستان کنفرانسی در بن آلمان با توافق گروه‌های افغانستان و حمایت بین‌المللی برگزار شد و دولت موقت و پس از آن حکومت انتقالی به رهبری حامد کرزی تشکیل شد. اهمیت موافقت‌نامه بن در این بود که روی کار آمدن حکومت فراگیر پس از سه دهه جنگ در افغانستان و ختم بحران پنداشته می‌شد. اما نقض در توافق‌نامه بن نیز وجود داشت که عدم دعوت از گروه طالبان که چند سال در افغانستان حکومت کرده بود. وقایع یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی فرصت خوبی را برای نظام بین‌الملل به رهبری آمریکا برای مقابله با رژیم طالبان در افغانستان فراهم کرد. ایران به دلیل همجواری با افغانستان، نقش عمده‌ای در حذف طالبان از جغرافیای سیاسی افغانستان داشت و سهم فعال در تشکیل دولت فراگیر پس از سقوط طالبان ایفا نمود. استقرار ثبات در افغانستان، ایران نیز با نگاه فرصت‌محور نظر به شرایط تاسیس دولت کارآمد و ملی در این سوی مرزهای شرقی را باعث دستیابی به منافع اقتصادی خاصی می‌دانست. براین اساس ایران، افغانستان را منبع ثروت‌یابی و تامین امنیت ملی تصور می‌کند. پس از آن که ایران منافع خود را در افغانستان در خطر می‌دید و به تدریج به حاشیه رفته بود و در نهایت رویکردش را تغییر داد و ایران طالبان را بخشی از واقعیت فعلی و آینده افغانستان و منطقه می‌داند که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و این گروه هم به عنوان یک جریان سیاسی در مورد آینده افغانستان نقش بازی می‌کند. براین اساس پرسش اصلی پژوهش آن است که: تغییر رویکرد ایران در قبال طالبان و پیامد آن در افغانستان چیست؟ و فرضیه پاسخ‌دهند به این پرسش چنین تنظیم شده است که: به نظر می‌رسد که حمایت ایران از گروه طالبان در افغانستان باعث تضعیف دولت مرکزی و تقویت گروه طالبان شده، آمریکا را با چالش مواجه ساخت و داعش را توسط طالبان سرکوب نمود. برای آزمون این فرضیه، متغیر مستقل تغییر رویکرد ایران و متغیر وابسته پیامد آن در افغانستان است. روش تحقیق این پژوهش تاریخی-توصیفی است. چرا که از مستندات تاریخی و وقایع اتفاق افتاده استفاده شده است. و همچنان سازماندهی این مقاله، چکیده، مقدمه و چارچوب نظری بیان شده و بعد از آن روابط افغانستان و ایران و علل تغییر رویکرد ایران و پیامدهای آن آورده شده در نهایت از کلیه مباحث نتیجه‌گیری صورت گرفته است.

● روش تحقیق:

در روش این پژوهش تاریخی-توصیفی استفاده گردیده و در نحوه گردآوری آن سعی شده از منابع کتابخانه‌ای؛ مقالات و سایت‌های اینترنتی بهره برداری شده است.

● چارچوب نظری:

چارچوب نظری این پژوهش واقع‌گرایی است. واقع‌گرایان دولت‌ها را بازیگران اصلی صحنه سیاست بین‌الملل می‌دانند و براین اساس سایر بازیگران مانند شرکت‌های چندملیتی و به‌طور کلی سازمان‌های غیردولتی در چهارچوب روابط میان دولت‌ها عمل می‌کنند. آنها ضمن تاکید بر قدرت و منافع ملی، بر این باور هستند که از بین بردن غریزه قدرت صرفاً یک آرمان است و مبارزه بر سر قدرت در محیط فاقد اقتدار مرکزی صورت می‌گیرد و همچنان واقع‌گرایان ضمن تاکید بر موضوع امنیت باور دارند دولت‌ها که نتواند امنیت خود را حفظ کند، قادر به انجام هیچ‌کاری نخواهد بود. واقع‌گرایان معتقدند که منازعه از رخداد‌های غیرقابل انفکاک تاریخ بشر می‌باشد. این گروه باور دارد که جهان را آنچنان هست می‌بایستی نگاه کرد و روابط بین‌الملل اساساً به مسئله قدرت و امنیت در روابط بین دولت‌ها می‌پردازد. واقع‌گرایان امنیت را در توان کاربرد زور بیشتر و تسلط بیشتر بر دیگران می‌بینند. از نظر آنها فقط موقعیت برتر نظامی است که وضعیت امن‌تری را برای قدرت‌های بزرگ فراهم می‌آورد. در دوره پس از جنگ سرد با بهره‌گیری از نظریه واقع‌گرایی لیبرال هابز یک رهیافت نوواقع‌گرایی را عرضه نمود که در برگیرنده منافع خود بدون در نظر گرفتن شرایط و منافع دیگر بازیگران بود. این رهیافت هابزی معتقد بر این است که هیچ‌گاه جنگ و تضاد پایان نمی‌گیرد و جهان همیشه در حال جنگ دائمی است.

مورگنتا، برجسته‌ترین نمود عینی واقع‌گرایی است. دیدگاهش در مورد ثبات و بی‌ثباتی بین‌المللی و همچنین جنگ و صلح جالب توجه است. به نظر او چنانکه بازیگران منافع مهم و حیاتی ملی خود را مدنظر قرار دهند، منازعه

بسیار نادر خواهد بود. عنایت کشورها به اهداف غیرحیاتی و تلفیق آن با ایدئولوژی و یا ملی‌گرایی جدید موجب منازعه در سطح بین‌الملل خواهد شد.

ایران در یک راهبرد کلان به اتخاذ رویه‌های جدیدی در روابط و نزدیکی و همچنین ائتلاف‌های بین‌المللی روی آورده است. نزدیکی ایران به روسیه و چین علیه سیاست توسعه‌طلبانه ایالات متحده در حوزه منطقه‌ای هم تبدیل به نوعی همگرایی شده است، وضعیتی که پاکستان با توجه به روابط نزدیکی که با جمهوری خلق چین دارد و همچنین به عنوان رقیب سنتی هند که متحد نزدیک ایالات متحده و رژیم صهیونیستی در جنوب آسیا است تبدیل به بازیگر اصلی ائتلاف نانوشته در منطقه جنوب آسیا شده است. جایی که پاکستان تلاش می‌کند از طریق طالبان و نفوذی که در این گروه دارد علاوه بر پر کردن خلا قدرت در افغانستان، طالبان را با منافع این ائتلاف همسو کند. این موضوع منجر به اتخاذ رویکردی واقع‌گرایانه از سوی ایران در افغانستان شده است به این معنا که ایران تلاش می‌کند با نادیده‌گیری منافع عینی و آرمان‌های ایدئولوژیک خود در افغانستان راهبرد کلان خود را در همراهی با جبهه ضد آمریکایی حفظ نماید و امیدوارانه به رفتار همسوی طالبان با این ائتلاف خوش‌بین باشد. اما تهدیدات پیروزی طالبان تأثیرات مخرب بیشتری برای ایران نسبت به چین و روسیه و قطعاً پاکستان داشته است و مدیریت ریسک این تصمیم بیانگر توزیع نامناسب سهم ریسک برای حاضرین در این ائتلاف است.

● روابط ایران و افغانستان:

افغانستان در همسایگی ایران قرار دارد و تحولات آن بر ایران هم اثر گذار می‌باشد. برای این اساس احتمال قدرت‌گیری یک حکومت غیردوست در افغانستان، قاچاق اسلحه، تولید و انتقال موادمخدر، ناامنی‌های مرزی، آزادی عمل باندهای مافیایی به خصوص اشرار، تردهای غیرمجاز، قطع نفوذ ایران در افغانستان به عنوان یک حوزه تمدن مشترک، تکمیل حلقه محاصره ایران از شرق توسط آمریکا و ده‌ها دلیل دیگر از مسائلی است که هر تصمیم‌گیرنده ایرانی را وادار می‌نماید تا مسئله افغانستان را با دقت و حساسیت دنبال نماید.

ایران در اقتصاد و انرژی ولایت جنوبی افغانستان به‌ویژه هرات و نیمروز نقش دارد و از این وضعیت استفاده نموده و افزایش بی‌ثباتی را از طریق آموزش مخالفین در غرب و جنوب افغانستان به خصوص در مناطق پشتون‌نشین‌ها، دامن زده است. این سیاست‌ها در راستای گسترش نفوذ ایران در افغانستان، مقابله با حضور آمریکا در کشور و دسترسی ایران به ذخایر طبیعی و راه‌های ترانزیتی صورت می‌گیرد.

ایران از جمله قدرت‌های منطقه‌ای است که نفوذش پس از سقوط افزایش یافت. ایران تامین‌کننده حمایت‌های سیاسی از حکومت بعد از طالبان بود. همزمان با آن مشغول حمایت از عناصر مخالف دولت افغانستان به منظور تضعیف مأموریت آمریکا در افغانستان بود. خواست ایران خروج نیروهای خارجی از این کشور بود. نمی‌خواست که آمریکا، دشمن دیرینه‌اش در همسایگی آن پایگاه دائمی نظامی داشته باشد. ایران بی‌ثباتی و برگشت طالبان را در افغانستان نمی‌خواست که به طور کامل این کشور را کنترل نماید، چون ایران اهداف عمده‌ای را در افغانستان دنبال می‌کند که از جمله جلوگیری از قاچاق موادمخدر از افغانستان، دسترسی به بازار افغانستان و آسیای میانه و استفاده از افغانستان به منظور انتقال انرژی به چین است. این اهداف در زمان سلطه طالبان در افغانستان به مقصد نمی‌رسد، احتمال آن وجود دارد، کشورهای حامی طالبان با ایران تضاد منافع داشته باشد.

در کنفرانس ۲۰۰۱ بُن که در آن پایه‌های اولین حکومت پساطالبان افغانستان گذاشته شد، مذاکره‌کنندگان ایران (محمدجواد ظریف) که بعداً در دولت حسن روحانی دو دور سمت وزارت خارجه ایران به عهده داشت نقش مهمی را در رسیدن به توافق نهایی بازی کردند. ایران و افغانستان توافق‌نامه‌ای مبنی بر همکاری استراتژیک را در سال ۲۰۱۳ امضا کردند. در سال ۲۰۱۶، ایران و افغانستان توافقی را با هند برای توسعه‌ی پروژه‌ی جدید دهلیز حمل و نقل که از بندر چابهار در جنوب ایران تا افغانستان امتداد دارد، به امضا رساندند. بندر چابهار برای افغانستان اهمیت ویژه دارد و این کشور را از وابستگی بندر کراچی پاکستان می‌رهاند و این بندر دسترسی هند را به افغانستان آسان ساخت و از محدودیت‌های پاکستان و چین نیز رهایی‌یافت که این موارد با همکاری ایران صورت گرفت. با توجه به تأثیر تحولات اقتصادی و سیاسی افغانستان بر ایجاد هزینه‌ها، خطرات و فرصت‌های پیش‌رو، ایران اقداماتی را برای بازسازی افغانستان روی دست گرفته بود. ایران و افغانستان تا به حال دارای معاهدات و موافقت‌نامه‌های زیادی در زمینه‌های اقتصاد، تجارت و ترانزیت کالا، مخابرات، خدمات بانکی، انتقال برق، مالیات و تعرفه‌های گمرکی دارند و صادرات نفت و گاز ایران به افغانستان و تامین برق شهرک صنعتی هرات، برای صنایع افغانستان، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

● روابط ایران و طالبان:

اوج تنش میان ایران و طالبان زمانی بود که طالبان پس از تصرف شهر مزار شریف و بیرون راندن نیروهای مقاومت از شهر مزار شریف، بر خلاف عرف و رویه دیپلماتیک خبرنگاران و دیپلمات های ایرانی را به قتل رساند. این عمل طالبان باعث شد که ایران از طریق تحرکات سیاسی و فعال کردن دیپلماسی خود، در صدد جبران آن برآید. در محافل جهانی و منطقه ای در ابعاد سیاسی، نظامی و تبلیغاتی به صورت رسمی و جدی علیه طالبان اقدام نمود. در رابطه به این موضوع جواد ظریف وزیر خارجه ایران در مصاحبه ای با تلویزیون خصوصی طلوع در پاسخ به جواب خبر نگار که مطرح کرده بود آیا از کشته شدن هشت همکار تان در مزار شریف در سال ۹۸، از طالبان انتقام می گیرید یا بخشیده اید؟ گفته بود: نه بخشیده ایم و نه فراموش کرده ایم شما یادتان است که نیروهای ما در مرز مستقر شدند و امکان درگیری وجود داشت اما دولت ایران متوجه شد که این درگیری فقط به ضرر طالبان نخواهد بود و یقیناً برای مردم افغانستان هم ضرر خواهد داشت، لذا از درگیر صرف نظر کردیم. اما این که ببخشیم یا فراموش کنیم، نه! این یک درد است که داریم و به خاطر مردم افغانستان تحمل کردیم. ما همان زمان اگر می خواستیم انتقام بگیریم باید اقدام نظامی می کردیم و آن اقدام نظامی را برای مردم افغانستان و مردم ایران مضر می دانستیم. اما در قسمت آن مصاحبه گفته بود که «ما معتقدیم که طالب در آینده (افغانستان) یک واقعیت است».

چالش های امنیتی میان افغانستان و ایران در پی مداخلات کشورهای دیگر در زمان طالبان در شدیدترین حد ممکن بود. طالبان که یک گروه اسلام گرایی است که دارای باورهای مخالف اعتقادات ایران می باشد، مرزهای شرقی ایران را بیشتر از گذشته تهدید می کرد. با حمله آمریکا در افغانستان رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱ فروپاشید و نقش فعال پاکستان در افغانستان کم رنگ شده و وضعیت امنیتی در مرزهای شرقی ایران نیز بهبود یافت. ایران نگرانی از روابط بلوچ های اهل سنت ایران با طالبان را داشت که می توانست برای امنیت ملی ایران مشکل ساز شود.

بر اساس اسناد غیر محرمانه آمریکا، ملا محمد عمر، رهبر سابق طالبان، به ملاخیرالله خیرخواه، والی این گروه در ولایت هرات، وظیفه داده بود که روابط طالبان را با تهران بهبود بخشد و ایران نیز با طالبان موافقت کرده بود که محموله های سلاح را در اختیار این گروه قرار دهد اما سلاح ها در هنگام انتقال توسط نیروهای بین المللی ضبط شده بود و همچنان، دو طرف موافقت نامه ی عبور از مرز را به امضا رسانده بودند که به موجب آن طالبان می توانستند پول، کالا و جنگ جویان شان را به شکل قاچاقی به ایران و افغانستان انتقال دهند. تلاش های والی سابق طالبان در آن زمان بعداً زمینه ی همکاری بزرگ تر طالبان و ایران را فراهم ساخت که طالبان در سال ۲۰۱۲ میلادی دفترشان را در زاهدان ایران افتتاح کردند.

با شکل گیری اولین بار هسته های گروه داعش در شرق و غرب کشور، نگرانی ایران از نفوذ این گروه تندرو ضد ایران در میان اقلیت سنی مذهب ایران که قسمتی از آنان در مناطق هم سرحد با افغانستان زندگی می نمایند، بیشتر شد. ایران اهمیت این موضوع را به خوبی می داند که گروه های بلوچ مخالف دولت ایران ظرفیت هم سو شدن با داعش را دارند. بلوچ ها نارضایتی از دولت ایران را دارند و در صدد فرصت هستند. به همین دلیل دولت ایران به یکباره، حمایت های خود از گروه های طالبان در غرب کشور را افزایش داد و آنان را تشویق و تسلیح کرد که به طرف داران گروه داعش در ولایت فراه حمله کنند. با حمایت ایران طالبان در فراه توانستند تمامی اعضای گروه داعش در این منطقه را نیست و نابود کنند. پس از این بود که نفوذ ایران در میان طالبان های این منطقه روز به روز بیشتر شد. تا جایی که اجساد طالبان که در جنگ با دولت افغانستان کشته می شدند به ایران انتقال داده شده و برای آنان مراسم سوگواری گرفته می شد. شواهد برای این ادعا است که بخشی از جنگ افزارهای که در غرب افغانستان به دست دولت افتاده بود ساخت ایران است. افزون بر آن ملا منصور برای برقراری ارتباط به ایران سفر کرده بود. او بین ماه های فبریه تا مارچ و آوریل تا می ۲۰۱۶ برای چند هفته در ایران بود. منصور در ۲۱ ماه می، ۲۰۱۶ هنگامی که از مرز ایران وارد بلوچستان شد و در راه بازگشت به خانه ی خود در «کوچلاک»، شهری در حومه کویته بود، توسط یک هواپیمای بدون سرنشین ارتش آمریکا از بین برده شد. پس از آن زمان روابط بین ایران و طالبان به صورت بهتر برقرار بود و مقامات آن کشور از چگونگی روابط خود با طالبان حکومت افغانستان را در جریان گذاشته بود. برای تایید این ادعا، در دسامبر ۲۰۱۸ علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران برای در جریان گذاشتن حکومت افغانستان به کابل سفر کرد و به مقامات افغانستان گفت بود که برای مقابله با نگرانی های امنیتی از جانب افغانستان دارد برای طالبان سلاح های سبک فراهم می کند، اما جنگ افزاری را که بتواند اوضاع سیاسی را در افغانستان به نفع طالبان تغییر دهد، به این گروه نمی دهد. در ماه می ۲۰۱۸، طالبان حمله ای را بر شهر فراه، در مرز با ایران انجام

دادند و قریب بود که آنرا سقوط دهند. مقامات افغانستان ایران را به «تمویل و تجهیز مستقیم طالبان در فراه» متهم کردند. علی شمشانی نقش ایران را در آن حمله، انکار نکرده بلکه نگرانی جدی ایران را نسبت به آنچه که به گفته‌ی او حضور چشم‌گیر استخباراتی ایالات متحده در فراه برای انجام عملیات‌های اکتشافی و نظارتی در خاک ایران ابراز کرده و تلویحا گفته بود، هدف حمله آمریکا بوده و حکومت افغانستان در فراه فقط سر راه واقع شده بود و خود هدف نبود. آن اظهارات روابط رسمی افغانستان و ایران را تیره کرد. به علاوه مقام دیگر ایران، جواد ظریف در مصاحبه خود با تلویزیون طلوع روابط ایران با طالبان انکار نکرده و اظهار نموده بود: «ما هیچ‌گاه نگفتیم که ما با طالبان ارتباط نداریم. آقای ملا برادر هم آمد ایران و با وزیر خارجه ایران ملاقات کرد. به همان دلیل ایشان هم در ایران ملاقات‌هایی ممکن است با مسئولین ما داشته باشد. این را ما هیچ وقت مخفی نکردیم، دولت افغانستان هم اطلاع دارد.» این ارتباط‌ها و حمایت‌ها بود که به طالبان بیشتر جرئت داد. جنگ‌ها را فرسایشی نموده و از منطقه جنوب افغانستان جنگ را پراکنده ساخت و نیروهای دولتی افغانستان را در نقاط مختلف درگیر کرد و به هر اندازه که دامنه جنگ وسعت یابد به همان میزان به تجهیزات نظامی و منابع نیاز دارد. این نیازمندی‌های نیروی امنیتی افغانستان توسط دولت تامین نمی‌شد بلکه وابسته به کمک‌های بین‌المللی بود. حقوق و نیازهای نیروهای امنیتی در زمانش به آنها نمی‌رسید، این مسئله نیروهای امنیتی را متاثر ساخته بود و برعکس برای طالبان ضعف نیروهای امنیتی پیروزی شمرده می‌شد.

● نگرانی ایران از حضور آمریکا و ناتو در افغانستان:

موضع ایران در قبال حمله آمریکا به افغانستان بی طرف فعال بود. پس از سرنگونی نظام طالبان، ایران با شرکت در نشست‌های سازمان ملل متحد در ژنو، بن و لویه جرگه اضطراری به نقش فعال خود ادامه داد. ایران با تشویق گروه‌های افغانی برای همکاری با یکدیگر و همکاری با سازمان ملل متحد و نماینده ویژه دبیرکل و همچنین فرماندهان محلی برای ایفای نقش ملی و تقویت روابط با دولت مرکزی از روند تحولات سیاسی افغانستان پشتیبانی کرده اند. تحولات سیاسی افغانستان به حکم جغرافیا و تاریخ، بر امنیت ملی ایران تاثیرگذار است. برای رفع نگرانی‌های که از تحولات سیاسی در افغانستان دارد، دستگاه‌های تصمیم‌گیرنده ایران اهداف‌شان را در افغانستان اولویت‌بندی نموده است که بین یک حد اکثر (مدل عقلایی) و حد اقل (مدل رضایت‌بخش) در نوسان است. سعی‌شان بر آن بوده و است که در افغانستان حکومتی باشد، دوست ایران باشد نه دشمن ایران و حتی دوست دشمن ایران هم نباشد. برای رسیدن این هدف از کمک‌های تسلیحاتی و لجستیکی به دوستان ایران در افغانستان، حمایت‌های سیاسی از موضع دوستان ایران در افغانستان از ابزارهای سیاسی و دیپلماتیک، تبلیغات منفی به ضرر دشمنان و به سود دوستان، تشکیل اتحادیه و ائتلاف داخلی (میان دوستان) و منطقه‌ای و بین‌الملل به نفع دوستان و به زیان دشمنان استفاده کردند. قبل از سال ۲۰۰۱ علیه رژیم طالبان از آن ابزارها استفاده کرد و در سقوط نظام طالبان در افغانستان نقش اساسی داشت و بعد از حمله آمریکا در افغانستان ایران در تشکیل دولت جدید و کنفرانس بن نقش مهمی را بازی نمود از دولت مرکزی حمایت‌های سیاسی و اقتصادی می‌کرد اما کم‌کم این بازی به نفع ایران به پیش رفت و رویکردش را در قبال دولت افغانستان تغییر داد به تقویت و تجهیز مخالفین دولت پرداخت و بازی جدیدی را طالبان برای ضربه‌زدن بازیگران صحنه افغانستان شروع کرد و همچنین با روی کار آمدن غنی و امضاء پیمان امنیتی‌اش با آمریکا، و مدیریت آب‌های افغانستان روابط هر دو کشور بیشتر به سردی گراییدن. این سردی روابط هر دو کشور ایران را بیشتر تشویق به تمویل و تجهیز طالبان نمود. ایران داشتن پایگاه دائمی آمریکا را در افغانستان را برای خود خطر می‌دانست. طرح ایجاد پایگاه‌های آمریکا در افغانستان برای اولین بار در دوم جون ۲۰۱۱ میلادی از سوی «لیندسی گراهام» سناتور جمهوری‌خواه آمریکا مطرح شد. به تعقیب آن حامد کرزی و اوباما روسای جمهور وقت افغانستان و آمریکا در دوم می ۲۰۱۲ میلادی، موافقت‌نامه‌ای راهبردی میان دو کشور را امضا نمودند و براساس آن، حضور نظامیان آمریکا را به مدت ۱۰ سال بعد از سال ۲۰۱۴ میسر می‌شد. آن زمان حضور دائمی آمریکا را ایران در حوزه‌های امنیتی و نظامی برای خودش دارای تبعات می‌دانست. علاوه بر آن ایران نگران آن بود که آمریکا با حضور مستقیم نظامی در افغانستان قصد دارد که محاصره ایران را تنگ‌تر نماید و از طریق پیمان امنیتی با افغانستان عملیات جاسوسی انجام داده و عامل و تهدیدی برای ایران باشد.

طالبان که از مخالفین سرسخت حضور نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان بود، با ایران وجهه مشترک در این رابطه داشت. ایران نمی‌توانست خودش به‌صورت مستقیم وارد عمل گردد بلکه به طور غیر مستقیم با تقویت مخالفین حضور نظامی آمریکا که طالبان بود، اقدام کرد. چون گروه طالبان همواره تاکیدشان این بود که تا زمانی یک نیروی خارجی در افغانستان حضور داشته باشد به جنگ‌شان ادامه می‌دهد. همین مسئله باعث گردید که آمریکا در افغانستان زمین‌گیر شده و طرح خروج نیروهای‌شان را افغانستان برنامه‌ریزی کردند.

امضای پیمان امنیتی استراتژیک و امنیتی میان دولت افغانستان و آمریکا که در آن بر ایجاد پایگاه‌های نظامی نیروهای آمریکا در افغانستان توافق گردیده بود که سه پایگاه نظامی در هرات، شیندن و شورابه هلمند در نزدیکی مرز با ایران قرار داشتند. بیشتر باعث نگرانی تهران گردید و به همین دلیل این کشورهای با انعقاد آن پیمان مخالفت کرده بود و آن را برهم زنده معادلات منطقه‌ای می‌دانست. تهران ایجاد پایگاه دائمی آمریکا در همسایگی خود تهدیدی برای امنیت ملی خویش می‌دانست و ایران حضور آمریکا را در افغانستان باعث تداوم بنیادگرایی و بی‌ثباتی در منطقه دانسته و آن را عامل ادامه ناامنی می‌پنداشت. در صورتی‌که در آن پیمان آمده بود که آمریکا نمی‌تواند از افغانستان علیه هیچ کشوری استفاده کند یا عامل تهدیدی برای همسایگان افغانستان باشد.

پیمان امنیتی میان افغانستان و آمریکا امضا شد و تعداد زیادی از سربازان آمریکا و ناتو از افغانستان خارج شدن ولی باز هم امنیت و ثبات در افغانستان تامین نگردید. حمایت کشورهای مانند ایران و پاکستان باعث شد، جنگ افغانستان فرسایشی گردید و آمریکا نیز از ادامه جنگ خسته شده بود و هم برایش هزینه‌بر بود، میلیاردها دلار مصرف شد اما امید به آینده روشن در افغانستان وجود نداشت. با این وصف مذاکرات آمریکا و طالبان با میزبانی قطر انجام شد. این مذاکرات در نهایت در سال ۲۰۲۰ میلادی به امضای توافق صلح بین دو طرف منجر شد. بر مبنای آن توافق، آمریکا متعهد شد که نیروهای خود را از افغانستان خارج کرده و ضمن آزادی زندانیان طالبان به مذاکره با این گروه برای دستیابی به آتش‌بس دائم ادامه دهد. در مقابل طالبان نیز پذیرفت پس از خروج تدریجی نظامیان آمریکا، همکاری را با القاعده دیگر گروه‌های تروریستی متوقف نماید و با دولت مرکزی افغانستان که از توافق صلح کنار گذاشته شده بود، وارد مذاکره شود با انعقاد این توافق با طالبان در حدود دو دهه جنگ پر هزینه آمریکا مجبور به رسمیت شناختن طالبان به عنوان بازیگری تاثیرگذار در افغانستان شد. بعد از آن دولت افغانستان وارد مذاکره با طالبان شده و چندین مرحله در قطر باهم گفتگو کردند، ولی قبل از این که به یک توافق برسند، طالبان حملاتش را در سراسر افغانستان شدت بخشید، ولایات یکی پی دیگر سقوط می‌کرد تا به دروازه‌های کابل رسید با فرار اشرف غنی در تاریخ ۲۴ اسد ۱۴۰۰ نظام جمهوری اسلامی افغانستان سقوط کرد و باری دیگر امارت اسلامی طالبان پیروز شد.

● عملکرد تغییر رویکرد:

ایران در تحولات افغانستان نقش اثرگذار دارد و بعد از سقوط نظام طالبان در سال ۲۰۰۱ م در اجلاس بین‌المللی نقش برجسته‌ای داشت و از جمله بازیگران مهم در روند تحولات این کشور شمرده می‌شود. به دلایل مختلف ایران تلاش می‌کند که نقش یک بازیگر مهم و اثرگذار را در افغانستان داشته باشد: امنیت ملی ایران به خصوص در شرق آن که هم‌سرحد با افغانستان است و با امنیت و ثبات این کشور ارتباط انکارناپذیر دارد. مهاجرین افغانستان در ایران نظر به شرایط جنگ و ناامنی این کشور را ترک نموده و به ایران پناهنده شده است و این مهاجرین برای ایران هم باری اقتصادی دارد و هم باری امنیتی و اجتماعی، همواره در مورد بازگشت‌شان بحث‌ها وجود داشته‌اند. دلیل دیگری که ایران را در مسائل افغانستان درگیر می‌سازد مسئله سرایت ناامنی از طریق کشت و ترانزیت مواد مخدر از مسیر ایران به بازارهای اروپا است. دیگر اینکه ایران از حضور طولانی مدت آمریکا در نزدیکی مرزهای این کشور نگران بود. وجود سه پایگاه بزرگ آمریکا در منطقه‌های شنیدن در هرات، شورابک در فراه و قندهار، تهران را به شدت از حضور آمریکا در نزدیکی مرزهای خود به هراس انداخته بود. با حضور نظامی آمریکا در افغانستان و ظهور گروه تندرو داعش در افغانستان به شدت بر نگرانی تهران افزود. به قدرت رسیدن دونالد ترامپ در آمریکا و خروجش از توافق هسته‌یی (برجام) فشارها بر ایران بطور بی‌سابقه افزایش یافت. به علاوه دلایل فوق علت های دیگر نیز وجود دارد که ایران رویکردش را در قبال طالبان تغییر داده که قرار ذیل است:

۱. برای ایران حمایت از گروه طالبان به منظور تضعیف و یا شکست ماموریت آمریکا در افغانستان بود.

ایران می‌خواست که نیروهای آمریکایی از افغانستان بیرون شود و نمی‌خواست که آمریکا پایگاه دائمی در افغانستان داشته باشد.

۲. حمایت از طالبان برای اختصاص نیروهای بیشتر برای حمله به داعش.

۳. این سیاست‌های ایران در راستای گسترش نفوذش و دسترسی این کشور به ذخایر طبیعی و راه‌های ترانزیتی صورت می‌گیرد.

۴. دلیل دیگر حمایت ایران از طالبان ظرفیت این گروه را برای هدف قراردادن شاخه‌ی خراسان داعش افغانستان تقویت می‌کند. داعش گروهی است که ایران و طالبان هر دو با آن در مخالفت قرار دارند و طالبان گاه و بی‌گاه با شاخه‌ی افغانستان آن رویارویی خشونت‌آمیز دارد (اطلاعات‌روز، ۱۹ نوامبر ۲۰۱۸). ایران در قدم اول رابطه‌اش را با طالبان به دلیل هراس از نفوذ داعش به داخل خاک ایران گسترش داد. حضور داعش در افغانستان، این رابطه را به یک اتحاد استراتژیک مبدل کرد. ایران توسط طالبان هواداران داعش را در غرب افغانستان کاملاً نابود کرد. با این که داعش در افغانستان نسبت به گذشته خیلی ضعیف و ناتوان شده است اما تهران می‌داند ظرفیت افغانستان برای جذب شدن به گروه داعش فوق‌العاده بالا است، نمی‌تواند ریسک دور شدن از طالبان را بپذیرد. به همین خاطر این رابطه گسترده باقی مانده است.

۵. افغانستان محیطی بود که ایران از طریق آن می‌توانست مقدار فشارهای آمریکا را کاهش دهد.

۶. ایران و طالبان در گذشته روابط خصومت‌بار داشته‌اند؛ اما حضور آمریکا سبب نزدیکی آنان در منطقه شد، تا جایی که اختلافات مذهبی و عقده‌های گذشته را کنار گذاشتند و در برابر دشمن مشترک، هم‌دست شدند.

۷. تهران در صدد جلوگیری از نفوذ داعش به افغانستان با طالبان رابطه و همکاری‌های خود را جدی‌تر ساخت، به دلیل این که ایران در کنار روسیه گسترش نفوذ رقبای خود از جمله آمریکا و ناتو به داخل کشورهای همسایه یک تهدید علیه امنیت و منافع ملی خود تلقی می‌کند.

۸. یکی از مشترکات طالبان با ایران آمریکاستیزی است. ایران بارها میزبان سران طالبان بوده است. در حال حاضر نیز هر دو از خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان خشنود هستند و بر طبل شکست آمریکا به گونه یکسان می‌کوبند.

● پیامدها:

اگر ایران نقش مثبت در روند تحولات افغانستان بازی نماید و زمینه همکاری‌ها بیشتر فراهم می‌شود و فرصت‌های اقتصادی، تجارتي و کاهش مشکلاتی امنیتی و موادمخدر را به همراه دارد. جریان‌های سیاسی و نظامی در افغانستان از ابتدای تاریخ جدید این کشور تا امروز نشان می‌دهد که هیچ حرکت سیاسی و یا نظامی بدون حمایت و پشتیبانی خارجی و دخالت دستان بیرون از کشور موفقیتی را در پی نداشته ولی موقتی بوده است. طالبان نیز از این قاعده مستثنی نیستند و افت و خیز توان عملیاتی و نظامی آن تابع حمایت خارجی بودند. طالبان در بیست سال گذشته تنها پاکستان را با خود نداشتند؛ چین، روسیه و ایران نیز از رقبای منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا بودند و در بیست سال گذشته در تقویت و بزرگ ساختن گروه طالبان از هیچ‌گونه تلاش دریغ نکردند.

● ناامنی و بی‌ثباتی:

ایران یکی از همسایه‌های افغانستان است که دارای ۹۲۵ کیلومتر مرز مشترک با افغانستان دارد. امنیت و ثبات در افغانستان دارای اهمیت ویژه برای ایران است. بی‌ثباتی و ناامنی در درون مرزهای ایران و افراط‌گرایی، فرقه‌گرایی و قاچاق موادمخدر از جمله عناصر تهدیدزا برای ایران محسوب می‌شود و از سوی دیگر، امنیت و ثبات در افغانستان و موجودیت یک دولت قوی و مقتدر برای مهار این تهدیدات برای امنیت ملی ایران نیز دارای اهمیت جدی می‌باشد. افغانستان سال‌ها در متن مسائل امنیتی منطقه بوده است و همواره ناامنی‌ها از خارج افغانستان به این کشور منتقل شده است. چون این کشور با تهدیدات امنیتی، اجتماعی (نبود انسجام و همبستگی و ملی) و اقتصادی (توسعه نیافتگی) روبرو است. این تهدیدات افغانستان را در یک وضعیت شکننده قرار داده و موجب وابستگی این کشور به دولت‌های خارجی گردیده است. اگر افغانستان به ثبات سیاسی و اجتماعی کافی دست یابد، به احتمال زیادی مهاجرین افغانستان به کشورشان باز خواهد گشت و بازگشت آوارگان افغانستان می‌تواند هزینه کمتری به ایران تحمیل نماید.

به علاوه آن بی‌ثباتی بیش‌تر در افغانستان به ضرر پروژه‌های مهم انکشافی‌ای است که برای ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. سه کشور هندوستان، ایران و افغانستان یک سلسله موافقت‌نامه‌هایی برای توسعه‌ی بندر چابهار به امضا رساندند که به تسهیل تجارت و انتقال کالا میان آسیای میانه، افغانستان و هندوستان کمک می‌نماید. اگر ایران هم‌چنان به کمک‌های مالی و تسلیحاتی‌اش به طالبان ادامه دهد، در بی‌ثبات‌سازی افغانستان نقش ایفا کرده در نتیجه پروژه‌ی چابهار نیز به جایی نخواهد رسید. ایران یکی از همسایه‌های که از ناحیه ناامنی و بی‌ثباتی در افغانستان امنیت ملی‌اش به خطر می‌افتد باید از یک دولت با ثبات و قدرت‌مند حمایت می‌نمود و دست از حمایت گروه‌های مخالف دولت برمی‌داشت.

● افزایش مهاجرت:

واقعیت این است که هرگاه افغانستان درگیر بی‌ثباتی و ناامنی بوده است، سیل از مهاجرت اتباع افغانستان به سوی کشورهای همسایه و بیشتر به ایران شدت می‌یابد. وجود ثبات در افغانستان، تامین‌کننده منافع ملی و امنیتی ایران است و بی‌ثباتی به هر دلیل در افغانستان حاکم گردد، پیامدهای منفی خود را بر امنیت ایران در پی دارد و کمترین ضرر آن به راه افتادن مجدد سیل مهاجرین خواهد بود. این مهاجرین هزینه‌های سنگین را بر دولت و ملت ایران تحمیل می‌کند. در صورتی که خود ایران چند دهه است زیر شدیدترین تحریم‌ها قرار دارد، مردم ایران نیز از بیکاری و فقر شدیداً رنج می‌برند و مهاجرین افغانستان بارگران برای آنهاست.

مهاجرت یک از موضوعات مهم در روابط افغانستان و ایران می‌باشد که این مهاجرت‌ها در پی تحولات افغانستان صورت گرفته است. مهاجران افغانستان یکی از ابزارهای فشار ایران علیه این کشور است. حضور جمعیت چند میلیونی افغانستان در ایران و نبود شرایط مناسب افغانستان برای پذیرش و فراهم‌سازی امکانات برای آنها، فرصت اعمال فشار را برای ایران فراهم ساخته است. نمونه بارز آن خروج دسته‌جمعی مهاجران افغانستان در سال ۱۳۸۶ که منجر به استیضاح وزیران خارجه و مهاجران در افغانستان گردید. البته مهاجرت مردم به شیوه‌های مختلف صورت می‌گیرد، ولی مردم افغانستان نبود شغل و اکثراً در اثر ناامنی و جنگ این کشور را ترک می‌نمایند.

مهاجرینی که از افغانستان به ایران می‌روند، می‌توانند ناهنجاری‌های اجتماعی را در ایران افزایش دهند، چون سال‌ها از خانه و وطن‌شان دور هستند و آوارگی تأثیرات منفی خود را بر روح و روان آنها دارد، مشکلات ناشی از آوارگی امکان دارد آنها دست به اقدامات جرم‌زا بزنند و قانون‌شکنی نمایند. این وضعیت ناشی می‌شود از همکاری و حمایت کشورها از گروه‌های مخالف دولتی مرکزی افغانستان.

● افزایش قاچاق مواد مخدر:

مسئله تولید مواد مخدر و قاچاق آن در سال‌های اخیر به یکی از نگرانی‌های اصلی دولت ایران تبدیل شده است. این مسئله که متأثر از تحولات افغانستان به عنوان تولیدکننده بیشترین مواد مخدر دنیا می‌باشد؛ به صورت روزافزون موجب بروز مشکلات سیاسی-اجتماعی زیادی در ایران شده است. تجارت غیرقانونی مواد مخدر نه تنها تهدیدی جدی علیه امنیت افغانستان و برنامه‌های بازسازی این کشور است، بلکه ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی را مختل می‌سازد. پس از یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ در شرایط حضور نیروهای آمریکا و ناتو در افغانستان نرخ تولید مواد مخدر و ترانزیت افزایش یافته است. این در حالی است که آمریکا به صراحت اعلام کرد که هدف از حضورش در افغانستان مبارزه با مواد مخدر نبوده، بلکه هدف اصلی مقابله با تروریسم می‌باشد. آمریکا با بی‌توجهی نسبت به تولید مواد مخدر در افغانستان در صدد بهره‌برداری و سود از آن بود، قاچاق مواد مخدر باعث ناامنی در مرزهای کشورهای همسایه می‌شود، این به نفع آمریکاست.

اهمیت مواد مخدر در عرصه جنگ داخلی در افغانستان تا حدی بود که «کرویتزمن» ادعا می‌کند که دلیل موفقیت گروه طالبان در آن بود که توانستند در مراحل اولیه فعالیت خود بر حوزه‌های با اهمیت کشت تریاک در جنوب و شرق افغانستان تسلط پیدا کنند و به تبع آن از طریق درآمد‌های ناشی از آن به هواداران و نیروهای تحت امر خود دست مزد بیشتری را پرداخت نمایند. از طرف دیگر با توجه به وضعیت هرج و مرج داخلی و ناامنی در افغانستان، قاچاق چیان مواد مخدر در مقابل تامین امنیت راه‌ها توسط گروه طالبان پول‌های هنگفت به این گروه می‌پرداختند. طالبان توسط کشورهای همسایه افغانستان مورد حمایت قرار می‌گرفت و امنیت چاقاق‌بران مواد مخدر توسط طالبان تامین می‌گردید. پیامدی منفی برای هر افغانستان کشورهای همسایه و منطقه دارد.

در نبود دولت قوی و عدم ثبات در افغانستان، گروه‌های مخالف دولت و افراطی‌گرایان از قاچاق مواد مخدر نه تنها به عنوان یک پشتوانه‌ای اقتصادی استفاده می‌کنند، بلکه بیشتر از آن، به مثابه اهرم سیاسی بهره‌برداری می‌کند. موادمخدري که در افغانستان تولید می‌شود، بهترین کیفیت داشته و ۸۰٪ موادمخدر جهان را تامین می‌نماید. افغانستان و ایران در حدود ۹۲۵ کیلومتر مرز مشترک دارند این مرز به عنوان معبر مهم قاچاق‌بران موادمخدر نیز شمرده می‌شود. تولید و قاچاق موادمخدر از این مرز ارتباط مستقیم با ناامنی‌های داخلی افغانستان دارد که در داخل این کشور گروه و باندهای مافیایی بین‌المللی برای تامین مالی خود دست به قاچاق موادمخدر می‌زند. دولت افغانستان هم ضعیف و هم درگیر جنگ می‌باشد، جنگ دولت را مصروف ساخته‌است و توانایی مقابله هر نوع پدیده‌ای جرم‌زا ندارد. فساد و مداخله کشورها در تقویت گروه مافیایی نقش داشته و وضعیت را در افغانستان پیچیده ساخته و توان مبارزه با آنها را دشوار نموده‌است.

قاچاق موادمخدر از طریق مرزهای شرق ایران به داخل این کشور با توزیع و مصرف همراه است. این یک تهدید جدی علیه این کشور می‌باشد. به علاوه قاچاق این مواد شوم جوانان این کشور را به موادمخدر آلوده می‌سازد و دولت ایران سالانه در امر مبارزه علیه این تهدید خطرناک هزینه‌های مالی و انسانی زیادی متحمل می‌شود. افزون بر آن مهاجرین افغانستان که به اثر ناامنی و جنگ به ایران پناهنده شدند نیز به این مواد کشنده آلوده شدند و هنگام برگشت‌شان به افغانستان باردوش جامعه بوده و همچنان نبود شغل و بیکاری در افغانستان تعداد معتادان به موادمخدر سال به سال رو به افزایش است. موادمخدر نه تنها تهدید بزرگ علیه افغانستان و ایران است اگر برضد این پدیده شوم مبارزه جدی صورت نگیرد بلکه خطری جدی علیه منافع ملی تمام کشورهای منطقه است.

بخش عمده سیاست تهران در افغانستان و منطقه مرتبط در امر مبارزه با قاچاق موادمخدر از افغانستان به ایران است. در طی بیست سال اخیر در مرز ایران و افغانستان در مبارزه با قاچاق‌چیان مواد مخدر بیش از ۳۳۰۰ نفر از کارکنان نیروهای نظامی و سایر نهادهای امنیتی ایران کشته است. در نوارمرزی خود با افغانستان اقدامات برای جلوگیری از ورود موادمخدر در انجام داده است و موانع تردد ایجاد کرده است، ولی بی‌ثباتی در افغانستان کنترل آن توسط ایران مشکل و هزینه‌بر است.

● سقوط نظام جمهوری:

نظم سیاسی در افغانستان پس از چند دهه درگیری و جنگ داخلی با سقوط نظام طالبان در سال ۲۰۰۱ روی کار آمد و دو دهه دوام آورده بازهم مانند نظام‌های دیگر با زور و غلبه سقوط کرده و ارتش این کشور بازهم فروپاشید و بار دیگر حکومت طالبان در افغانستان پیروز گردید. گرچه سقوط نظام سیاسی علت‌های زیاد دارد ولی وزیر دفاع و رئیس ستاد آمریکا عامل اساسی فروپاشی حکومت افغانستان را توافق میان آمریکا و طالبان گفتند. چون آمریکا با طالبان در غیاب دولت افغانستان مذاکره و توافقی را باهم امضا کردند و دولت افغانستان را به حاشیه راند و برای طالبان مشروعیت جهانی بخشید. طالبان هم به عنوان یک جریان سیاسی به کشورهای دیگر سفر نمودند مانند ایران، روسیه و چین و ازبکستان و دیگر کشورها در مورد آینده افغانستان رایزنی کردند.

با قدرت گرفتن طالبان در افغانستان کشورهای همسایه افغانستان و حتی کشورهای منطقه نگران هستند و تلاش می‌کنند از راه «تعامل محتاطانه» با حکومت طالبان، بحران به میان آمده در افغانستان را در کوتاه‌مدت مدیریت کنند. از زمان سقوط حکومت قبلی و قدرت‌گیری مجدد طالبان، کشورهای آسیای میانه، به‌ویژه تاجیکستان و ازبکستان، چندین رزمایش و تمرین نظامی را در نزدیکی مرزهای افغانستان برگزار کردند. حتی قزاقستان، کشوری که مرز مشترک با افغانستان ندارد، در این رزمایش‌ها اشتراک کرد. با پیروزی طالبان در افغانستان کشورهای همسایه و منطقه با نگرانی اوضاع افغانستان را دنبال می‌کنند، ایران بیش‌تر از سایر کشورها نگران وضعیت و تحولات سیاسی افغانستان است و برای حفظ و تامین منافع راهبردی خود کوشش کرده و راه تعامل و گفتگو را با طالبان در پیش گرفته است. اما ایران از وضعیت موجود در افغانستان و حکومت طالبان چندان راضی نیست و خواهان حکومت همه‌شمول در افغانستان است که در تمام گروه‌ها و اقلیت‌های قومی و مذهبی از حکومت طالبان به دور نماند و شرط ایران هم برای رسمیت شناختن حکومت طالبان هم همه‌شمول بودن حکومت است. قبل از سقوط نظام سیاسی افغانستان ایران این مسئله را درک کرده بوده که سخنان مقام‌های ایرانی مشخص است که آن‌ها چندمرتبه به شخص اشرف غنی از فروپاشی حکومت در افغانستان هشدار داده بودند، اما ظاهراً غنی اعتنایی به هشدارهای حکومت ایران نکرد و راه خودش را رفت تا سرانجام با فرارش نظام فروپاشید.

پس از اعلام خروج کامل و بدون قید و شرط نیروهای خارجی از افغانستان، اشرف غنی در یک سخنرانی جنجال برانگیزش به منظور اطمینان دهی به مردم، به دو موضوع اساسی اصرار و پا فشاری کرد. غنی خطاب به مردم گفته بود که به نیروهای امنیتی افغانستان و ظرفیت و توانایی این نیروها برای مقاومت در برابر فشار نظامی طالبان اعتماد کنند. او همچنان با لحن آمیخته به تهدید و خشم اعلام کرده بود کسانی که در صف جمهوریت قرار نگیرند، جایی در دولت ندارند. مراد غنی از صف جمهوریت و رویکرد سیاسی او نسبت جنگ و صلح بود. بدون شک، ظرفیت و توانایی نیروهای امنیتی افغانستان عامل تعیین کننده‌ای در چگونگی رقم خوردن سرنوشت جنگ با طالبان است اما تنها فاکتور تعیین کننده نیست. لذا آن سخنان کارساز نشد و ارتش چندصد هزاری افغانستان در ظرف چند روز بدون جنگ و مقاومت ولایات یکی پس از دیگری به طالبان تسلیم داده می‌شد و نیروهای امنیتی خود شان را به کابل می‌رساند تا اینکه نیروهای طالبان به پشت دروازه‌های کابل رسید و غنی از کابل فرار کرد. نظام سیاسی افغانستان سقوط کرد و عملاً طالبان پس از بیست سال جنگ با نیروهای خارجی امریکا و ناتو و نیروهای امنیتی افغانستان قدرت را در دست گرفت و امارت اسلامی جایگزین جمهوری اسلامی شد.

● نتیجه گیری:

در نتیجه‌گیری برای آزمون این فرضیه، شرایط بازی سیاسی در افغانستان به طور پیچیده پیش رفت و ایران از جمله کشور هایی بود که این سیاست باعث گردید، این در سیاست‌هایش تغییر ایجاد نماید. این تغییر براساس یک سلسله مسائل است که کمرنگ شدن نقش ایران در افغانستان باعث آسیب‌پذیری آن کشور می‌گردد. افغانستان جمله کشوری‌های است که با همسایگان خود منابع اختلافی زیاد دارد که این منابع باعث شده همسایگان این کشور در امور داخلی افغانستان دخالت نماید. افغانستان که چندین دهه است که از نبود یک دولت مقتدر رنج می‌برد و نتوانسته جلوی مداخلات کشورها را بگیرد. سیاستون افغانستان هم با مشکلات عدیده مواجه هستند، نتوانستند برای بحران‌های داخلی این کشور راه حل ارائه نمایند. ایران بعد از سقوط نظام طالبان در سال ۲۰۰۱ نقش فعالی در تشکیل دولت جدید افغانستان داشت و از دولت مرکزی حمایت‌های سیاسی و اقتصادی می‌نمود، اما ایران کم‌کم از صحنه بازی در افغانستان به حاشیه رانده شده بود و کشورهای در سطح منطقه رقیب ایران بودند، حضورشان در این کشور بیشتر گردید. حضور آمریکا و ناتو و ظهور گروه داعش که مخالف سرسخت ایران بود در افغانستان هر روز فعالیت‌های مخرب‌شان بیشتر گردید. ایران نگران آن بود که آنها از طریق مرزهای شرقی شان به داخل ایران نفوذ کند. به همین جهت ایران همواره در تلاش بوده است که از تحولات افغانستان دور نماند و با جدیت تحولات این کشور دنبال می‌کند.

ایران برای این که از طریق مرزهای شرقی آسیب نبیند و دولت مرکزی افغانستان را که در حال نوسان می‌دید و گروه طالبان را قبل از سال ۲۰۰۱ مخالف و دشمن خود تلقی می‌کرد، ولی پس از چندی ایران با گروه طالبان چند وجهه مشترک در افغانستان داشت مانند آمریکاستیزی، مبارزه علیه داعش در افغانستان. ایران با این وجه مشترک با طالبان رویکرد خود را نسبت به این گروه تغییر داد، دشمنی را کنار گذاشت و دوستی را در پیش گرفت. این گروه را به عنوان یک جریان سیاسی یا واقعیت آینده افغانستان قلم داد کرد. این گروه را تمویل و تجهیز می‌نموده و در قدرت‌یابی مجدد آن ایران نقش داشت و قدرت‌گیری طالبان نتیجه برعکس داشته که تضعیف دولت مرکزی بود. مسئله دیگر آب افغانستان و عدم انعطاف‌پذیری اشرف غنی که گفته بود «آب در برابر نفت» آن سخنان غنی ایران را وادار به از حمایت طالبان کرد و این حمایت‌های ایران از گروه طالبان پیامدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را در پی داشت که نظام سیاسی در افغانستان سقوط کرد و طالبان بار دیگر قدرت را در افغانستان به دست گرفت با پیروز شدن طالبان، سبلی از مهاجرین به سوی ایران سرازیر شدند و آمریکا از افغانستان خارج شد که یکی از اهداف عمده ایران بود و داعش نیز در افغانستان سرکوب گردید.

● منابع:

۱. بلخی، میرویس، (۱۳۹۲)، افغانستان پس از ۲۰۱۴ نگاهی از بیرون، نشر: کابل، موسسه تحصیلات عالی افغانستان، چاپ اول.
۲. تمنا، فرامرز، (۱۳۹۳)، سیاست خارجی افغانستان در سه‌پیر همکاری‌های منطقه‌یی، جلد اول، نشر: کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه، چاپ اول.

۳. جعفری، علی، (۱۳۹۰)، مجموعه مقالات همایش بین المللی "رویکرد فرمانطقه ای ناتو: چالش های فرارو"، نشر: تهران، وزارت خارجه ایران، چاپ اول.
۴. سجادی، عبدالقیوم، (۱۳۹۹)، سیاست خارجی افغانستان، ناشر: کابل، دانشگاه خاتم النبیین (ص) با همکاری انتشارات صبح امید، چاپ دوم.
۵. سیف‌زاده، سیدحسین، (۱۳۹۲)، نظریه پردازی در روابط بین الملل مبانی و قالبهای فکری، نشر: تهران، سمت، چاپ دهم.
۶. قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۹)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، نشر: تهران، سمت، چاپ شانزدهم.
۷. قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۸)، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، نشر: تهران، سمت، چاپ دوازدهم.
۸. جلال‌زاده، سیدمجتبی، (۱۳۹۶)، بررسی تاثیر پیمان استراتژیک (۲۰۱۲) و امنیتی (۲۰۱۴) افغانستان - آمریکا بر روابط افغانستان با کشورهای همسایه در چارچوب حقوق بین‌الملل، فصلنامه سیاست، شماره سیزدهم.
۹. حاجی یوسفی، امیرمحمد، اکبری، راضیه، (۱۳۹۸)، عوامل موثر بر شکل‌گیری ایران هراسی در افغانستان و راهکارهای مقابله با آن، مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی، سازمان فرهنگی و ارتباطات اسلامی، شماره دهم.
۱۰. رضا، جلالی، الماسی، فاضل، (۱۳۸۹)، چالش های فراروی ناتو در برقراری امنیت در افغانستان، دانشنامه.
۱۱. روشن، جلال و محمدیان، علی، (۱۳۹۳)، بررسی پیمان امنیتی افغانستان و آمریکا و آثار آن بر جمهوری اسلامی ایران، مجله‌ی سیاست دفاعی، شماره نود و یک.
۱۲. سینایی، وحید، جمالی، جواد، (۱۳۹۷)، دیپلماسی اقتصادی ج.ا.ایران در افغانستان و مدیریت اختلافات آبی دو کشور (باکاربست رویکرد اقتصاد نهادگرا)، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، شماره بیست و هشت.
۱۳. سینائی، وحید، (۱۳۸۹)، هیدروپلیتیک، امنیت و توسعه همکاری‌های آبی در روابط ایران، افغانستان و ترکمنستان، فصلنامه روابط خارجی، شماره دوم.
۱۴. شفيعی، نوذر، (۱۳۸۲)، ارزیابی راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره چهارم.
- شفيعی، نوذر، عطائی، صديف و پهلواني، مهرداد، (۱۳۹۲)، تاثیر حضور آمریکا در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با تاکید بر واقع‌گرایی تهاجمی (۲۰۱۲-۲۰۰۱)، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره هشتاد و یک.
۱۵. فلاح‌نژاد، علی، امیری، علی، (۱۳۹۴)، روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۲۹.
۱۶. هدایتی شهیدانی، مهدی، پادروند، مهدی و عزتی، محسن؛ (۱۳۹۶)، بررسی هم‌پوشانی سیاست خارجی روسیه و ایران در افغانستان با توجه به تحولات نوین خاورمیانه (۲۰۱۷-۲۰۱۶)، ماهنامه آفاق علوم انسانی، شماره هفتم.
۱۷. هدایتی شهیدانی، مهدی، سلمان‌زاده، میلاد و بابایی، محمدرضا، (۱۴۰۰)، واکاوی سیاست خارجی ترامپ نسبت به افغانستان با تاکید بر توافق‌نامه‌ی صلح با طالبان در سال ۲۰۲۰، دو فصلنامه سیاست و روابط بین‌الملل، شماره هشت.
۱۸. یزدانی، عنایت الله و بدخشان، مجتبی، (۱۳۹۴)، تاثیر تولید و تجارت موادمخدر بر کاهش «امنیت» در افغانستان (پس از سال ۲۰۰۱)، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، شماره یک.
۱۹. اطلاعات روز، تاریخ نشر: ۱۳۹۷/۸/۲۸- تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۷. فایل قابل دسترس: <https://www.etlaatroz.com/۶۸۴۶۹/irans-withdrawal-will-make-afghan-war-more-deadly>
۲۰. افغان‌پی‌پر، تاریخ نشر: ۱۴۰۰/۱/۴- تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۵. فایل قابل دسترس در: <http://www.afghanpaper.com/nbody.php>

۲۱. ایندپندینت فارسی، تاریخ نشر: ۱۳۹۹/۳۱/۴ - تاریخ دریافت: ۲۹/۲/۱۴۰۱.
فایل قابل دسترس در:

<https://www.independentpersian.com/node/۷۳۳۲۱>

۲۲. روزنامه افغانستان، تاریخ نشر: ۱۳۹۹/۳/۹ - تاریخ دریافت: ۱۰/۲/۱۴۰۱.
فایل قابل دسترس در:

http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php

۲۳. هشت‌صبح، تاریخ نشر: ۱۳۹۷/۹/۱۴ - تاریخ دریافت: ۲/۲/۱۴۰۱.
فایل قابل دسترس در:

<https://lam.af/what-did-the-taliban-leader-in-iran-do>

۲۴. هشت‌صبح، تاریخ نشر: ۱۳۹۹/۹/۱۷ - تاریخ دریافت: ۱۴/۲/۱۴۰۱.
فایل قابل دسترس در:

<https://lam.af/taliban-iran-relations-differences-subscriptions>

۲۵. هشت‌صبح: تاریخ، تاریخ نشر: ۱۳۹۵/۱۰/۱۱ - تاریخ دریافت: ۲۴/۱/۱۴۰۱.
فایل قابل دسترس در:

<https://lam.af/russia-and-iran-new-taliban-supporters>

۲۶. مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، تاریخ نشر: ۲۰۲۱/۱۱/۸ - تاریخ دریافت: ۱۱/۴/۲۰۲۲.
فایل قابل دسترس در: <https://peace-ipsc.org/fa>

27. SAJJAN M& GOHEL (2010), Iran's Ambiguous Role in Afghanistan
Kevjn Lim (2021), Afghanistan Is Bigger Headache For Tahrn Than It Is
Letting on: <http://foreignpolicy.com/2021/09/15/Afghanistan-iran-taliban>

● گردآورنده:

ابوالحسن صالحی
کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل
دانشگاه کابل
Ab.salihi7@gmail.com



نگاهی به سیر تاریخی مرزها و مصادیق امنیت ملی آمریکا

● چکیده:

مفهوم امنیت ملی از مهمترین مؤلفه های منافع ملی یک کشور محسوب می شود و تمام حاکمیت های سیاسی قبل از آنکه انتخاب کنند، ملزم و ناگزیر به توجه مضاعف جهت تامین امنیت ملی و به تاسی از آن بقای موجودیت خویش خواهند بود. اما دولت آمریکا بر مبنای مقتضات زمان بسیاری از مسائل را در چارچوب امنیت ملی تعریف نموده و تهدیدات مختلف جایگاه خاصی در آذهان سیاستگذاران و تصمیم سازان آمریکایی پیدا کرده و آن را دست آویز توجیه رفتار و کنش ها قرار داده اند. پرسش جالب توجه این است که مصادیق امنیت ملی نزد آمریکا از زمان شکل گیری اتحادیه به چه شکل توسعه پیدا کرده است و مصادیق آن شامل چه موضوعاتی می باشد. فلذا این نگارش تلاش دارد تا تصویری اجمالی از روند انزوا گرایی به مداخله گرایی کامل در سیاست خارجی آمریکایی بردارد و ۴ دوره تطور گفتمانی امنیت ملی از نظر پرفسور دونوهوا ارائه نماید.

● مقدمه:

سیال بودن، ویژگی بارز مفهوم و مصادیق امنیت ملی در تاریخ آمریکا به شمار می رود و در یک بازه زمانی مقصود از آن یک چیز است و در زمان دیگر با حفظ معنای پیشین، معنای جدید پیدا می کند و برخلاف ظاهر امر که امنیت ملی در آمریکا زاییده قرن بیستم و دوران جنگ سرد (به طور مشخص اولین سند موسوم به امنیت ملی در ۱۹۴۷ تدوین شد) تلقی می شود، از همان عُنفوان بنیانگذاری سرزمین رویاها شمایی از آن در اندیشه متولیان سیاست بوده است.

● دوره اول بین ۱۷۷۶ تا ۱۸۹۸:

مهمترین فاکتوری که در این دوره برای آمریکا حیاتی است حفظ اتحادیه و تامین استقلال و انسجام داخلی و در یک کلام انزوا طلبی است. همانطور که الکساندر همیلتون وزیر خزانه داری جرج واشنگتن بر ضرورت اتخاذ سیاست هایی توسط دولت ملی با هدف تقویت دفاع مشترک- حفظ آسایش عمومی- دفع حملات خارجی تاکید کرد و مکتب همیلتونیسیم افق دید خوبی نسبت به رویکرد آمریکا در این دوره دارد: تاکید بر ارزشهای آمریکایی نظیر قانون اساسی به جای توجه به منافع خارج از کشور - درون گرایی و نفی مداخله در امور خارجی - مردود و بُطان اقدام به جنگ و درگیری خارجی و... در واقع تاسیس و حفظ اتحادیه به مثابه یک هویت سیاسی زیر بنای امنیت ملی محسوب می شد هر عاملی که علیه ثبات و انسجام اتحادیه مشهود بود یک تهدید جدی تلقی می شد. به طور مثال برخی تهدیدات امنیت ملی عبارتند از: شورش ویسکی که به خاطر مخالفت با مالیات هایی که برای جبران هزینه ها و بحران بدهی اخذ می شد، سرکوب گردید، حضور قدرتمند نیروهای استعماری در مرزها لزوم افزایش توانایی حفاظت از مسیر های تجاری و مقاومت در برابر تهاجم خارجی که ایجاد

وزارت دریاداری (secretary of the navy) در پی داشت، وجود بومیان محلی لزوم توسعه ارضی و افزایش ایالتها از طریق به حاشیه کشاندن بومیان را سبب شد، جنگ داخلی و صف آرایی شمال-جنوب که موضوع برده داری به این جهت تهدید امنیت ملی شد که بقای اتحادیه را به خطر انداخت و لزوم حفظ یکپارچگی ملی سبب شد تا خواسته برده داران ایالات جنوبی غیر عملیاتی تلقی شود. دکتترین مونروئه دسامبر ۱۸۲۳ که در نطق سالانه خود اعلام کرد: ما در قبال اختلافات اروپاییان با یکدیگر بی طرف خواهیم بود ولی هر تلاش تازه از جانب اروپاییان به مداخله و استعمار سرزمین های قاره آمریکا را با دفاع مسلحانه پاسخ می دهیم. او مداخله اروپا در آمریکا را تهدیدی برای منافع ملی آمریکا می دانست. اندیشه جان کوئینسی آدامز نیز مداخله را بر ضد امنیت ملی می داند: درباره مسئله استقلال یونان از عثمانی در ۱۸۲۱ قلب و دعای خیر آمریکا همراه آزادی و استقلال است اما برای یافتن و نابودی هیولا به خارج نمی رویم و ممکن است در موقعیتی قرار گیریم که امکان خروج نباشد و آمریکا دیکتاتور جهان شود. اما در دوره بعدی شاهد هستیم که مرزهای امنیت ملی آمریکا گسترده تر می شود و سایر مناطق و تحولات فراتر از قاره آمریکا مهم می شود و یک چرخش محسوس در دکتترین های امنیت ملی و سیاست خارجی اتفاق می افتد.

● دوره دوم بین ۱۸۹۸ تا ۱۹۳۰:

مبتنی بر نتایج حاصله از دوره اول، پیروزی در جنگ ۱۸۹۸ با اسپانیا و تصاحب سرزمین های آسیا تغییر اساسی در رویکرد آمریکا به مفهوم امنیت ملی ایجاد کرد و این احساس به وجود آمد که به قدر کافی ثبات و انسجام داخلی حاصل شده و آماده ورود به رقابت های بین المللی می باشد. اینکه آمریکا باید تاثیر سازنده تر و حالت کنش به جای واکنش نسبت به مسائل جهانی داشته باشد که در عضویت آمریکا در دیوان دائمی لاهه برای حل اختلافات و داوری بین المللی نمود پیدا کرد. به تدریج به خاطر برآورده شدن نیاز های اولیه امنیتی کشور، از پارادایم انزوا طلبی فاصله می گیرد و توسعه طلبی آهسته و محدود به اکناف قاره آمریکا آغاز می شود و ارتقای توانمندی نظامی و افزایش مداخلات برای گسترش حوزه منافع در راستای امنیت ملی تعریف می شود. آمریکا متوجه اهمیت ابزار نظامی و جایگاه نیروی میلیتاریسم می شود چنانچه تئودور روزولت گفت: اگر می خواهی موفق شوی نرم سخن بگو در حالی که چماق بزرگ در دست داری. به صورت رسمی دکتترین مونروئه کمزنگ می شود آمریکاشروع به مداخله در امور کشورهای نیمکره غربی نظیر مکزیک، هائیتی، نیکاراگوئه، پاناما و کوبا کرد چراکه روزولت گفت: اکنون با تهدیداتی مواجهه هستیم که پدران بنیانگذار حتی تصور نمی کردند (ص ۸۴). مشارکت آمریکا به همراه هفت کشور دیگر برای سرکوب قیام باکسر ها در چین نیز با نگاه امنیت ملی صورت گرفت. اما حادثه غرق شدن کشتی لوزیتانیا و کشته شدن ۱۲۸ آمریکایی در حمله زیر دریایی آلمان سبب شد آمریکا جلوگیری از خطر حمله به سایر کشتی های تجاری خود را نیز که آسیب به اقتصاد وارد می کرد، تهدید تلقی کند و آمریکا متقاعد شد که باید وارد یک جنگ فراگیر در آنسوی اقیانوس اطلس، یعنی اروپا شود و ویلسون که عقاید لیبرالی و صلح دموکراتیک و آرمانگرایی در ذهن می پرورداند به این نتیجه رسید که آمریکا نمی تواند در عرصه بین المللی آنطور که می خواهد عمل کند. لذا با فاش شدن تلگراف میان آلمان و مکزیک و تهدید جدا شدن ایالت های جنوبی آمریکا و به تاسی از آن ضربه به امنیت ملی، در ۱۹۱۷ وارد جنگ جهانی اول گردید. این دوره آمریکا به این نتیجه می رسد که عدم استفاده از قوه نظامی و جنگ می تواند عامل مهمی برای تهدید امنیت ملی باشد و اندیشه آندرو جکسون کاملا درک گردید که: تاکید بر قدرت نظامی داشتن سلاح به عنوان بهترین ضامن امنیت ملی و منافع آزادی و دموکراسی می باشد بنابراین آمریکا به جهت تامین منافع و امنیت ملی، مداخله در جنگ جهانی اول و حضور خود در سایر نقاط جهان را توجیه نمود و وودرو ویلسون نیز برای نقش برجسته آمریکا در فضای پسا جنگ با صدور اعلامیه ۱۴ ماده ای نظم نوین جهانی که سازگار با امنیت ملی آمریکا بود وارد عمل شد.

● دوره سوم از ۱۹۳۰ تا ۱۹۸۹:

ویلسون گسترش دموکراسی و نهادهای بین المللی را از مهمترین اهداف امنیت ملی آمریکا می دانست قبل از وقوع جنگ جهانی دوم، آمریکایی ها به طور کامل فهمیدند که اصل انزواگرایی مطلق و یا توسعه طلبی محدود به قاره آمریکا بسیار آسیب زاست و باید اصل مداخله گرایی بیش از پیش مد نظر قرار گیرد و نقش این کشور برای شکل دهی و جهت دهی به دنیای جدید متضمن ارزش های آمریکایی، مضاعف گردد و به تبعیت از این، مسائل مربوط به امنیت ملی پیچیده تر و موسع تر می شود.

بعد از واقعه پرل هاربر، احساس خطر از اندیشه توتالیتاریانیسم- فاشیسم و اقتدار گرایی سبب شد که آمریکا با این پرسش مواجه شود که در صورت چشم پوشی، چه بر سر ارزشهای آرمانی آمریکایی می آید و اشاعه این اندیشه ها چه تهدیدی علیه امنیت ملی خواهد بود. وضعیت اضطراری سبب شد تا رسماً به صورت نظامی وارد نبرد جهانی دوم شوند. فرانکلین روزولت گفت: وظیفه داریم تا جنگ را از قاره آمریکا دور سازیم و دیگر نمی توانیم با انزوا خود را از خطرات مصون بداریم لذا توسعه جنگ افزار ها و مجتمع های صنعتی- نظامی برای امنیت ملی می باشد. برای مقابله با نفوذ ستون پنجم نیز بر وظایف FBI افزوده شد. وضعیت به گونه ای بود که کشورهای لجام گسیخته متحدین در صدد تسخیر جهان بودند و آمریکا احتمال داد که اروپا به تنهایی نمی تواند آن را مهار سازد. بعد از پیروزی در جنگ، تهدید امنیت ملی به کمونیسم تغییر پیدا می کند و اندیشه نظام شوروی اصلی ترین خطر برای موجودیت منافع آمریکا قرار گرفت. دکترین تهدید نفوذ ترومن سبب شد تا آمریکا برنامه خود برای باقی ماندن در معادلات جهانی تا زوال کمونیسم را طرح ریزی کند و کمک های مالی و حمایت های سیاسی برای بازسازی اروپا و تاسیس ناتو به مثابه اقدام برای تامین امنیت ملی محسوب شود و دکترین آیزنهاور مبنی بر نظریه دومینو نیز، توقف گسترش کمونیسم بر تمام نقاط جهان را مورد توجه قرار داد. لذا مداخله در مثلاً جنگ کره در ۱۹۵۳ نیز در راستای امنیت ملی آمریکا تعریف شد.

● دوره چهارم از 1989 تا اکنون:

با فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد، ماهیت تهدیدات و فهم آمریکایی از چیستی خطر برای امنیت ملی تحول می یابد و دولت ها به عنوان بازیگر صرف تهدید آفرین نیستند و موضوعاتی مانند تغییرات اقلیمی، بیماری های پاندمیک، موجودات فرازمینی، تروریسم، مهاجران غیر قانونی، انرژی، سایبری علی هذا در زمره تهدیدات امنیت ملی گنجانده شده است. در دیباچه سند امنیت ملی ۱۹۹۵ اینطور آمده که چالش اصلی نیم قرن گذشته یعنی کمونیسم از بین رفته اما مخاطرات امروز بسیار متنوع تر است. درگیری های قومی و کشورهای یاغی خطر جدی برای ثبات جهان هستند و تسلیحات کشتار جمعی چالش اساسی امنیتی آمریکاست. تخریب محیط زیست و رشد سریع جمعیت نیز تهدید است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور اعتقادی که در تقابل با نفوذ صهیونیسم جهانی و هژمونی آمریکا قرار دارد و نیز خیز بلند چین برای تسلط بر بازارهای جهانی، نگاه آمریکا را نسبت به مفهوم مولفه تهدید امنیت ملی تغییر داد کمیسیون ارتباطات فدرال آمریکا FCC اعلام کرده است که شرکت های چینی مثل هواوی تهدیدی علیه امنیت ملی این کشور به حساب می آیند. وزیر خزانه داری بایدن گفت که تایوان تنها منبع ریز تراشه های پیشرفته است و وابستگی به آن امنیت ملی کشور را به خطر می اندازد موضوعاتی مثل کمک های مالی و ارسال تسلیحات به تایوان و اوکراین و عربستان، مخالفت با هسته ای شدن ج.ا.ایران، حضور مجدد در غرب آسیا پس از فضااحت اخراج از افغانستان (مطابق اظهار معاون وزیر خارجه بایدن که عقب نشینی از غرب آسیا و خلاء را به نفع ایران و چین می داند)، حضور در منطقه ایندو پاسیفیک و قس علی ذلک در دایره امنیت ملی آمریکا قرار می گیرند و این نگاه باعث می شود بر اساس رهیافت امنیتی اتخاذ تصمیم صورت بگیرد.

● نتیجه گیری:

در آخرین سند امنیت ملی سال ۲۰۲۲ دولت بایدن اصلی ترین تهدید، سه گانه چین-روسیه و ایران است که اگر ایران به سطح جدیدی از همکاری و ائتلاف با قدرت های جهانی یعنی چین و روسیه دست یابد، در آن شرایط تبدیل به نیروی پرمخاطره برای منافع و امنیت منطقه ای آمریکا خواهد شد به هر حال آنچه آشکار است محور های امنیت ملی آمریکا در طول زمان تغییر کرده و فی الحال به حداکثر ترین حالت رسیده و هرگاه موضوعی در ذیل امنیت ملی قرار گیرد، دیگر قابل بحث نیست و توجه وافر بدان می شود و حساس تلقی می شود و به نوعی توجیه کننده خواهد بود.

● منابع:

۱. دونو هوا، لوراکی، ترجمه کاظم تاجیک، مرزهای امنیت ملی در آمریکا، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول ۱۴۰۰.

۲. عبدالله خان، علی، روابط ایران و آمریکا، موسسه ایران، معاصر، تهران، ۱۳۸۱.

<https://donya-e-eqtesad.com/%D8%A7%D8%AE%D8%B4-%D8%A7%D9%A2%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF-%D8%AF%D8%A9%D8%AA%D8%B1%DB%AC%D9%A6-%D9%A5%D9%AA%D9%A6%D8%B1%D9%AA>

۳. کریم، بهزاد، ویلسون، و رویای صلح جهانی، در جامعه ملل، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۲۳، ۱۳۹۲.

۴. رضاخواه، علیرضا، گونه شناسی قدر نرم ایالات متحده، فصلنامه مطالعات قدرت نرم، شماره نوزدهم، ۱۳۹۷.
۵. رضایی، علیرضا، هژمونیک گرایی و رویکردهای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بر مبنای معانی سه گانه هژمونی، فصلنامه راهبرد سیاسی، شماره سیزدهم، ۱۳۹۹.

1. http://pajoohe.ir/%D8%A7%D8%B5%D9%84-4-%D8%AA%D8%B1%D9%88%D9%85%D9%86--Truman-in-Article-4_a-37689.aspx

The white house a national security stratgy of engagment and enlargement (1995)

2. <https://www.scfr.ir/fa/300/30102/140882/%D9%85%D8%A4%D9%84%D9%81%D9%87%E2%80%8C%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D9%87%D8%AF%DB%8C%D8%AF-%D8%A7%D9%85%D9%86%DB%8C%D8%AA-%D9%85%D9%84%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87-%D8%A2%D9%85%D8%B1/>

3.<https://www.irna.ir/news/84263538/%D8%A2%D9%85%D8%B1%DB%8C%DA%A9%D8%A7-%DB%B5-%D8%B4%D8%B1%DA%A9%D8%AA-%DA%86%DB%8C%D9%86%DB%8C-%D8%B1%D8%A7-%D8%A8%D9%87-%D8%AA%D9%87%D8%AF%DB%8C%D8%AF-%D8%A7%D9%85%D9%86%DB%8C%D8%AA-%D9%85%D9%84%DB%8C-%D8%A7%DB%8C%D9%86-%DA%A9%D8%B4%D9%88%D8%B1-%D9%85%D8%AA%D9%87%D9%85-%DA%A9%D8%B1%D8%AF>

4. <https://www.irna.ir/news/84895819/%D8%AE%D8%B2%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%AF%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D8%A2%D9%85%D8%B1%DB%8C%DA%A9%D8%A7-%D9%88%D8%A7%D8%A8%D8%B3%D8%AA%DA%AF%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D8%AA%D8%B1%D8%A7%D8%B4%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D8%A7%DB%8C%D9%88%D8%A7%D9%86-%D8%A7%D9%85%D9%86%DB%8C%D8%AA-%D9%85%D9%84%DB%8C-%D9%85>

5.<https://donya-e-eqtesad.com/%D8%A8%D8%AE%D8%B4-%D8%B3%D8%B1%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87-28/3908821-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D8%B3%D9%86%D8%AF-%D8%A7%D9%85%D9%86%DB%8C%D8%AA-%D9%85%D9%84%DB%8C-%D8%A2%D9%85%D8%B1%DB%8C%DA%A9>

● گردآورنده:

مصطفی مطلوب

کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای

دانشگاه امام حسین

mostafamatloob5616@gmail.com